

1211
S
2

۱۲۱۱
۵

فرايض سرا جيه فارسى با فوايد شريغيه
ترجيه كردن و مولوي مكيه را شد



چهار په شد و چهار په خانه

هند و ستاني واقع

کلیکته درسونه

۱۲۲۷ هجري

مطابق سنه

۱۸۱۱ .

عیسوي

ترجمه فرایض سراجیه با فوائد شریفه

بسم الله الرحمن الرحيم

جمع ستایش ثابت است بر خدای را که هر روز نیاز عالمهاست
چون ستایش که ستایش شکر گذاران است و رحمت کامله
فان الله یستری خلافت که نام پاک و بی مکیده است و بی آل
و ابائ او گفتست رسول خدا صلعم بیاموزید فرایض را و
بها موزانید آن را بپردازد مان چرا که بتحقیق آن فرایض
نصف علم است فرایض جمع فریضه بمعنی نصیبی است که در میراث
اندازه کرده شده است و چون علم فرایض متعلق است بحالت موت
که یکی از دو حالت زندگی و موت انسان باشد منقسم آن را

نسبت به مرد و یا بخت آنکه فرایض محض است یکی از دو سبب ملک
 یعنی یا بخت و یا ارشاد است یا بختی که شر او قبول می‌دهد و غیر آن
 است که بخت و ارشاد است و جماعت که بخت و ارشاد است که
 بخت چهار حد پذیرفته می‌شود و اگر در هر یک از این چهار حد
 معنی مال گذاشته شده بخت باشد حق اول آنکه آنکه غار و کوه
 کوه و بلندی و دانه و غیره و یا بخت و یا ارشاد است و بخت
 و یا ارشاد است و بخت و یا ارشاد است و بخت و یا ارشاد است
 اعتبار و بخت و یا ارشاد است و بخت و یا ارشاد است و بخت
 و اگر زن باشد یا کمتر از پنج بار چه زیاده براند از ده و اسراف
 است و بکثر از کفهای مذکوره بمرد و زن کمی و تنگی جاسه است و اما اعتبار
 قیمت بخت مثلا اگر در زن کمی خود بار چه قیمت ده و درم پوشیده باشد
 بخت قیمت زیاده بران اسراف است و بکثر از آن کمی و تنگی است
 و اگر دین و این ترک نیست را فراموش کرده باشد بخت را اگر
 است دو بار چه از ار و لطفه و اگر زن است سه بار چه از ار و لطفه
 و دانی باید داد و این را بخت کفایت گویند و باید دانست که بخت سنت
 مردان سه بار چه است از ار و پیرامن و لطفه اما از ار و لطفه از
 مردان سه بار چه است از ار و پیرامن از گردن تا قدم بود و در پیرامن جیب

و ایستین بکنند و تیرمزد و زرد و کفن نیست زمان پنج نامه است آزار
ویراسن و دامن و لفافه و سپه بند طول و انسی دو کز باشد عرض
آن بقدر یک سر زن را بپوشد و طول سیخ بند سه کز باشد
عرض آن از بغل زن تا زانوی او بود و اکم میت پنج تر که نگذاشته
باشد پس کفن او بر خویشانی است که نفقه میت بر ایشان واجب
بود و اگر احدی از این خویشان نه ار و کفن وی از بیت المال نفقه
و مال لا وارث باید و ادق دوم آنکه از جمیع مال وی که
بعد ادای حق اول باقی باشد دینهای او داده شود و وجه
مهر بودن دین از کفن آن است که کفن لباحن میت است بعد وفات
وی بمنزله لباس وی در حالت حیات که برای دین نمی توان فروخت
و تفصیل مقام این است که اگر دین از آن بندگان الهی است بعد
تکفیر و توبه هر چه باقی باشد اگر وفا با دای دین کند آنها و اگر وفا
نکند و داین یک کس باشد تمام باقی او را باید داد دیگر هر چه از
دین او باقی باشد اگر خواهند داین آن را معات کند و اگر نخواهند
مواخذه آن بروز قیامت گذارد و اگر داینان بسیار باشند و
دین آنها بر میت دین صحت باشد یا دین مرض تر که را باندازد
وینها فیما بین آنها قسمت باید کرد و بان آن آئینه کرده خواهد شد

دین صحت آن است که ثابت باشد به میث یا باقرار زمان صحت فو دین مرض
 آن است که ثابت باشد باقرار مدیون در حالت مرض و اگر هر دو
 دین جمع شود دین صحت را بر دین مرض مقدم کرده می شود و
 چنینی که مریض در حالت مرض موثا قرار بان نماید و ثبوت آن
 معلوم بر دوشش بمعاینه بود حکم دین صحت دارد و اگر دین از
 حقوق الهی است مثل نذر و زوزه و نذر و کفاره و غیره پس
 اگر بیست و صیت برای ادای این حقوق نماید جاری کردن
 آن از مال الهی است که بده دین بندگان باقی باشد واجب است
 و اگر وصیت کرده باشد باری کردن آن واجب نیست حق
 سیوم بعد دین آنکه مالیکه باقی باشد بعد از دین از
 ثلث آن و وصیت جاری کرده میشود و صیت در رفع اندر
 دین دادن و ذر اصطلاح فنها کسی را بجزری مالک کرده می بین
 است امر موت حق چهارم بعد وصیت آنکه قسمت نهایی
 مالیه را که بعد تکفین و ده بین و وصیت باقی باشد
 در میان وارثان او که وراثت آنها از روی کلام الهی
 وجه یتیمای نبونی و اجیراع امت ثواب است پس آن غای
 کرده شود یا در حساب فرایض و اصحاب فرایض آن

کسسا نهند که برآی آنها سهام متعدد و معین است در کتاب الله
 ماور حدیث نبوی یا باجماع و وجه مقدم گردانیدن اصحاب فرایض بر عصبات
 قول میغیر صلعم است که برسانید فرایض را باهاں آن و آنچه باقی گذارند
 صاحبان فرض آن برای مردی است که اولتر بود از عصبات و بجهت
 آنکه اگر عصبات را بشم کرده شود در میان اصحاب فرایض لازم آید و آن باطل
 است قطعا بعد از آن بعصبات نسبی که زیراچه عصوبت نسبی قوی تر
 است از عصوبت سببی آیا اید نه شود که رو بر اصحاب فروض نسبی
 میشود نه بر اصحاب فروض سببی که زوج و زوجه اند و ظاهر روایت
 و عصبة مطلق آن است که بگنیزد از ترکة چیزی را که
 جنس اصحاب فرایض بساقی گذارند و وقت تنها
 خود را بگنیزد جمیع ترکة را بیک جهت نه چشمتی مختلف پس
 است محال نیست باینکه اصحاب فرض وقت خالی شدن آنها از عصوبت
 بگیرند جمیع ترکة را زیراچه اصحاب فرض درین صورت مستحق بض
 ترک میشوند بفرضیت و مستحق باقی برو بعد از آن وقت نبودن عصبة
 نسبی بعصبة سببی که مولای عتاقه است مرد باشد آن مولی یا زن زیراچه
 هر که آزاد کند بنده را یا کنیز را و لای آن آزاد برای آن شخص
 آزاد کند میشود و وارث میشود آن آزاد کند از آن آزاد بسبب

و لا و این را ولای عتاقه و ولای نعمت گویند و آزاد کننده را مولای
 عتاقه نامند بعد از آن وقت نبودن مولای عتاقه بعضی به مولای عتاقه
 که مرد بود زیرا چه زنان را از ولایچ نصیب نیست مگر ولای آزاد
 گوید آنها یا آزاد کرده آزاد کرده آنها چنانکه بیان آن بعد ازین
 خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در سخنانی از ذخیره نقل کرده که وارث
 نبشند دختر آزاد کنده از ترک که آزاد کرده مورث و گذاشتن
 ترک که انش در این صورت در بیت المال ظاهر روایت است و
 بعضی مشایخ معتقدند که مورث و مورثه هر دو می دانند که ترک
 آزاد بدختر آزاد کنده میرسد نه بطریق ارث بلکه بجهت آنکه
 دختر مذکور نسبت به بیت المال قریب تر است باز او کنده آیا ویده
 میشود که اگر بجای دختر آزاد کنده می بود مستحق ترک که هم گویند
 می شد و جهت آنکه درین زمانه بیت المال نیست و صرفت در زمانه صحابه
 و تابعین رض بود پس اگر ترک که آزاد بسلطان وقت یا بقاضی
 داده شود ظاهر همین است که آنها آن را در مصارف آن صرف
 نخواهند کرد و همچنین فتویٰ مهیاد قاضی امام ابو بکر در بخاری و قاضی
 امام صدق را السلام و ذکر کرد است قاضی امام عبد الواه
 رج در فرائض خود که بعد ادای فرض زوج و زوجه انچه از ترک که بانی

ماند و نسبت به او ارثی دیگر نبود پس آن باقی را درین زمانه در
 بیت المال نباید نهاد بآبرو هر یک بالاند کور شد بلکه باید داد آن را
 بزوجه و زوجه چه آنها قریب ترند بمیت نسبت بغیر آنها و صرف آن باقی
 بمسوی آنها اولتر است و اگر میت را وارث نبود بس ترک او
 به بمسراضای و دختر رضاعی میت باید داد و در قتیله مذکور است که اگر
 آزادگشته را وارث نباشد دختر آن و ذوی الارحام او وارث میشوند
 درین زمانه و همچنین درین زمانه بزوجه و زوجه رد کرده میشود و
 در شرح کنیز مذکور است که فقیه درین زمانه برین است که رد کرده
 شود بزوجه و زوجه اگر نباشد برای باقی ترک مستحق کذا فی المسماة
 بعد ازان وقت نبودن عصبات مذکورین بده کردن باقی ترک
 بر صاحبان فرض نسبی یا اندازه حقوق آنها
 اعنی معتبر است در ان نسبت مقدار سهام بعض صاحب فرض
 بمسوی سهام بعض صاحب فرض دیگر و بحسب همان نسبت
 رد کرده می شود باقی ترک بر آنها و رد کرده نمیشود بر صاحبان
 فرض نسبی که زوج و زوجه اند و بوجه جزا رد بر صاحبان فرض
 نسبی و عدم جزا از آن بر صاحبان فرض نسبی که زوج و زوجه اند
 این است که قرأ است نسب بعد گرفتن فرض بانی می ماند و زوج

و زوجه را بعد کمر فتن فرض هیچ قرابت باقی نمی ماند و این ظاهر الروایت است و فتوای متأخرین درین سبکه بالانده کور شد بعد از آن وقت تصور نبودن رد بر صاحبان فرض نسبی بسبب نبودن آنها بخودی الارحام که قرابت رحم دارند و صاحب فرض و عصبه نباشند و وجه تاخیر ذوی الارحام از رد این است که اصحاب فرایض نسبه نزدیکتر اند بمهرت و بدرجه بالاترند از ذوی الارحام بعد از اوقات وقت نبودن و ارثان مذکور الصدر بهولای مولات و مولای مولای است که بگوید او را ایگری که مجهول النسب است که تو مولای منی اگر بمیرم من و ارث من باقی و اگر حیات کنم دیت آن دهی و آن شخص قبول کند این را پس آن قبول کتبه را مولای مولات گویند و نزد طاهری مخرج ابن عثمه صحیح است و آن شخص و ارث آن مجهول النسب نمی شود و اگر آن شخص هم مجهول النسب باشد و همچنین بگوید آن دیگر را و او قبول کند بحسب هر دو از یکدیگر و ارث می شوند و هر دو را مولای مولات نامند و باید دانست که آن مجهول النسب را رجوع از عثمه مولات جایز است ما دامیکه وجه جنایت او نداشته باشد مولای او و ابراهیم شخصی رح بیگمت که اگر شخصی مسلمان شود و بدست

که حتی عقد موالات کند با آنکس صحیح است و شمس الامامه شخصی ربح محسوب
 که برای صحت عقد موالات مسلمان شدن آن شخص بدو شرط آنکه
 شرط نیست و وجه تاخیر مولای موالات از ذمی الارحام این است که
 ذوی الارحام صاحب قریابت اند بخلاف مولای موالات که هیچ قریابت
 ندارد بعد از آن وقت بودی و ارثان مذکورین بمقرله
 بنسب بر غیر بشرطیکه ثابت نشده باشد نسب آن
 مقرله بسبب اقرار مقر از آن غیر و قتیکه پیرو اقرار کننده
 مهر بر اقرار خود و رجوع نکند از آن و باید دانست که در
 وارث شدن مقرله مذکور سه قید معتبر است یکی آنکه اقرار
 مقر بنسب مقرله متضمن شود اقرار نسب مقرله مذکور را بر غیر مقر
 چنانکه اقرار کند شخصی برای مجهول النسبی که او برادر من است
 چه این اقرار متضمن است اقرار نسب را بر پدر مقر یعنی اینکه
 مقرله پدر پدر مقر مذکور است و چنانکه اقرار کند شخصی برای
 مجهول النسبی که او عم من است به این اقرار متضمن این است که
 آن مجهول النسب پدر پدر مقر است دوم آنکه اقرار مذکور چنان
 باشد که ثابت نشود بان نسب مقرله مذکور از آن غیر باینطور که
 مثلاً پدر یا جد مقر مذکور تصدیق او نکند بان اقرار سیوم آنکه مقر مذکور

برقرار خود تا وقت فوت مهر باشد و رجوع نکند ازان و فایده قید
اول اینکه اقرار شخص بلائی مجهول النسب به نسب اگر متضمن
شود تخمیل نسب مقرر در ابر غیر مقرر و شرایط صحت آن اقرار یافته
شود مثلاً مقرر اسب و سال آن مقدار بود که مثل مقرر از دستوله
می تواند شد پس نسب مقرر ازان مقرر ثابت میشود و در صورت
مقرر مذکور داخل وره نسبی میگردد چنانکه بگوید شخصی بمجهول النسبی
که این پسر من است و فایده قید دویم اینکه اگر ثابت شود نسب
مقرر ازان غیر نسبت اقرار مذکور بایستد مثلاً که تعدد بن فایده مقرر
مذکور را بدریاچه او و اقرار نسب مذکور ثابت شود باین اقرار
نسب مقرر از بد زیاد مقرر و داخل میشود این مقرر در وره نسبی
و فایده قید سوم اینکه اگر رجوع کند مقرر از اقرار نامعنه میشود اقرار او
و نسبت آن اقرار از نسب مقرر به وجهی ثابت میشود بعد ازان وقت
بنام آن کسان مذکورین به و ضایعه بتیمام مال که شت برای او بشمار
مال خود وصت کرده باشد بعد ازان وقت نبودن اجمعه و ازمان
که مذکور شد مال میت راه و بیت الیال بسایه کذب است حیث
آنکه این مال ضایع است پس برای جمع مسلمانان خواهد بود
نه حیث آنکه مسلمانان که بایکدیگر برادر اند بطریق اذن مستحق آنند

در آنجا اهل مشرک و کافری آلا و از بیت نیز دز بیت الهل کنه امشته میشود
 حال آنکه مسلمانان از کافر وارث نمیشود و نیز عطا یک از این مال
 مسلمانان داده میشود در آن مرد و زن مسلمانان برابرند حال آنکه دو
 ارث مرد و زن برابر نبند و بیله و انصت که بیت الهل چهار است یکی
 بیت الهل جزیه و خراج و عشر اموال حربیان و فو میان دانی که بر آن
 یاهل حرب بر ترک قتال قبل نزول افواج مابسات اهل حرب
 مصاحبه کرده شود و مال تقبلی که قومی اند از کفار عرب و زکوة اموال
 آنها و جد از زکوة اموال مسلمین گرفته می شود و به اهل حرب که با نام
 دهند و مهرت آن مصالح اهل مسلمین است مثل بخت کردن چای
 بخت نشتر و بنای بنیانی خود و تکلیف و کفایت قضا و علم و مستأنین
 و و دیات ایشان و خریدن اسب و سلاح برای حرب خود و کنه یدن نه برای
 طعمه و بنای ساجد و غایت امانت و اذان و غیره شعایر ساجد
 و رزق و لاقه و قضا و نمین و محتسین و معلمین و طلب علم و نمینا یک تعلیم فقه
 و قرآن بردمان میکنند دوم بیت الهل زکوة و عشر اموال مسلمین
 است و مهرت آن فقر و مسکین اند و عامل صدقات بقدر عمل خود و
 کتاب بقدر فک رقبه او و دیونی که زباده از دین خود مالک انتساب بود
 و پس مانده از زمان بقول ابی بوسعت روح و نس مانده تاجبان بقول محمد روح

و ستا فری که صاحب مال بوزن آنجا فروزد و مویم بیت المال
 خمس غنیم و خمس مهازین و خمس زکات و مهرت آن و عیالت و سکنان
 و مسافرانیکه مال با خود دارند اما فقرای ذوی القربای رسول
 صلعم برین احکام شامه مقدم اند و انجیای ذوی القربا را در آن
 حقی فیهت و باید دانست که محمد صلعم بن عبد الله بن عبد المطلب
 بن هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بودند هاشم
 مطلب عبد شمس نوفل و مراد از فقرای ذوی القربا اولاد هاشم و
 مطلب اند از اولاد عبد شمس و نوفل چهارم بیت المال لفظ اعنی مالیکه
 یافته و برداشته شود از زمین و مالک آن معلوم نبود و توکبه که وارث
 آن نباشد و دیت مقتولانیکه ولای آنها نبود و مهرت آن لفظ فقیر است
 و لفظ در شرح مولود زنده است که بیندازد او را اهل او از خوف عسرت
 یا از ترس تمیت زنا و حکم آن شرعا گناه ضایع گذارند و ثواب بدو میدهند
 او است و فقر او آنکه لا ولی بوند بیستین نفقه و خرج و وای آنها و محقر
 مردگان و دیت جنایت آنها ازین بیت المال داده شود کذا فی البحر
 الرایق پس ترک را که وارث آن کسی نبود در همین بیت المال چهارم
 باید نهاد

فصل مانع ارث اعنی چیزیکه از ارث

پادشاه را در وارث را چهار است اول میل و کثرت خواهر و کاسه باشد
 خود را ناقص ملوکیت کامل چنانچه قن که بوجهی جنت آزادی نداشته
 باشد و ناقص چنانچه کتاب و مدبر و ام ولد که اینها را جنت آزادی
 حاصل است کتاب آن باشد که مولی او را آزاد نماید از دست خود
 در حال و از که دین او در مال باینجه که بگوید او را کتاب کبردم من ترا بصد
 ما بهر ار در بهر ما برای نیکه اوا کنی تو در هر ماه اینقدر زده و باد اینکه زده
 را طاقی باشد از نیکه کثرت بیزن نمی تواند شد و بنده مذر آن است که مولی
 بگوید او را و قنکه بهر من تو آزاد باشی و ام ولد کنیزی را گویند
 که از مولای خود فرزندان و قن و بیکتاب و مدبر و ام ولد که بگویند
 یا از مولی خود و آرت نمیشود دوم قتل که موجب قصاص
 یا کفاره یا شهادت قتل آزاد کردن بنده مومن است و در
 صورت نبودن بنده مومن روزه داشتن و شهر است بلا فاصله و
 باید دانست که قتل موجب قصاص قتل عمد است و قتل موجب کفاره قتل
 خدا یا قتل خطا و قتل جاری عری احاط است قتل علیه عبارت است از
 هر چه قصدی بسلج یا چیزیکه جزای دین را جدا تواند کرد چنانکه
 چوب یز و سنگ یز و آتش که کار بکار دمی کند و بدان کشته شود
 و کلم آن قصاص است و شبه عمد عبارت است از زدن بقصد چیزیکه اگر اوقات

از آن کشته نمیشود و چنانکه اعضا و ازیاده و سنگ خورد و بدانی کشته شود
 و حکم آن زیت و کناه و کفاره است و قتل خطا و و کونه است خطا در
 و قتل چنانچه زید تیر انداخت بنویسید و رسید بآسانی یا
 تیر زد و نه نشانه و رسید بآسانی و خطا در قصد چنانکه زید شکاری
 را از خود زودید و دانست که صید است و تیر انداخت برو و امانی
 کشته شد و بعد از آن معلوم شد که آن آدمی است یا شخصی را
 بکشتن و آنست که تیر بکشت و او بسلم برآمد و قتل که جاری بمرئی خطا
 حکم این است که اگر بکشتن و او بسلم برآمد و قتل که جاری بمرئی خطا
 آن را یا بسلم برآمد و برستوری و آنست که بکشتن و او بسلم برآمد و قتل که جاری بمرئی خطا
 در آن یا بکشتن و او بسلم برآمد و برستوری و آنست که بکشتن و او بسلم برآمد و قتل که جاری بمرئی خطا
 بکشتن و او بسلم برآمد و برستوری و آنست که بکشتن و او بسلم برآمد و قتل که جاری بمرئی خطا
 ویت و کفاره ۲ است خود را بنصرتها قاتل یا ز میراثش مورث مقتول
 فر دلم است زینها چه این قتل با حق است و اما اگر کسی بکشد
 مورث خود را با اخص یا بجهت دفع از ذات خود او از میراث
 مگر مورث مروج نمیشود و همچنین اگر عادل بکشد مورث با نعی
 را از میراث این قتل بحق است و اگر با نعی بکشد مورث عادل را و آن
 اختلاف ابی یوسف رح است سیوم اختلاف و دین بس

کافر و اشرار نباشد از مسلم و اجماع و مسلم و اشرار نباشند از کافر
 بقول علی و زید و عامه صحابه رضی و کافران اگر چه اختلاف باشند
 دارند از یکدیگر و اشرار میباشند چهارم اختلاف در ادیان
 و ملل خواه از روی حقیقت باشد اختلاف خواه از روی
 حکم اختلاف از روی حقیقت چنانچه حربی و ذمی حربی کافری باشد
 که در دایره الحرب است و ذمی کافر نسبت که بقبول جزیه در دار اسلام
 سکونت خود لازم گرفته باشد پس اگر حربی در دار الحرب میبود از وی بدریا
 پس ذمی مثلا در دار اسلام بود یا اگر ذمی میبود در دار اسلام و از وی بدریا پس
 مثلا در دایره الحرب بود میراث آن بدو و پنجم میسر مدتی را چه ذمی از اهل
 دار اسلام است و حربی از اهل دار الحرب است و اگر چه از روی
 ملت یکسانند اما بسبب اختلاف دو دار توارث در میان اینها نیست و
 اختلاف از روی حکم چنانکه مستامین و ذمی و یهود و حدیث از دو
 دار مختلف که بامان در دار اسلام در آمده باشند مستامین حربی
 باشد که بامان داخل دار اسلام شود برای مدتی که کم از یک سال
 بود پس مستامین و ذمی اگر چه از روی حقیقت در یک دارند اما از
 روی حکم بسبب بودن مستامین از اهل دار حرب گویا در دو دار مختلف
 اند و همچنین در حربی از دو دار مختلف که بامان در دار اسلام اند

اگر چه در محنت و زحمت یکداند لیکن حکام و ارباب مختلف اند و ستم
 و ارباب ذمی میشود و ذمی و ارباب ستم نمیشود و در بی از و و ارباب مختلف
 بمان خواهی اگر در دار السلام باشد و در میان هر دو خویشی
 بود بموت یکی دیگری و ارباب میشود و اعتبار اختلاف دار بسبب
 اختلاف لشکر و پادشاه است که حیانت و باس یکدیگر در میان
 آنها مری بود و هر واحد از آنها قتال و جنگ دیگر را حلال داند و اگر
 مری از شکری یکی از آنها بر مری از شکری دیگر ظفر یابد بکشد او را
 پس بسبب انقطاع نصرت و ولایت میان آنها و راست که بر آن مری
 مبتنی است منقطع می شود و اگر در میان مری و پادشاه مدد و یاری
 برد دشمنان باشد پس ملک و دار آنها واحد است

باب ————— شناختن قرضها و مستحقان
 آن سهام که معین است در قرآن شش است بصفت
 تضعیف و تنصیف یکی نصف و آن در قرآن سه مذکر
 است بجائی فرموده اگر پادشاه را یک دختر پس او را است
 نصف و بجائی دیگر فرموده برای شما است ای مردان نصف
 خبریکه ترک گذارند آن را زنان شما و بجائی دیگر فرموده است اگر
 باشد مردان میت را یک خواهر پس او را نصف ترک است دوم

و ربع که نصیب نصف است و آن مذکور است در قرآن بقوله و جای
فرموده که بر ششمار است ای مردان ربع چیزی که ترک کند از آن
را زنان شهادت و جای دیگر فرموده که آن زنان را است ربع چیزی که
ترک کند از پدر آن را ششمار ای مردان سیم که نصیب نصف است
نصف است و آن مذکور است در قرآن یکجا که فرمود است بر آن زنان
را است ثمن چیزی که ترک کند از پدر آن را ششمار ای مردان چهارم ثلث
و آن مذکور است بدو جای باین عبارت و دحق دختران اگر باشند
آنها زنان زیاده بر دو پس آنها را است دو ثلث ترک و جای دیگر
و دحق خواهران اگر باشند آن مذکور است و پس آنها را است دو ثلث
یعنی ثلث که نصف ثلث است و آن هم بدو جا مذکور است جائی
محمد فرموده اگر باشد از آن فرزند مرده را فرزندی و میراث بر مذازو
یعنی مادر و پدر پس مادر او را ثلث باشد و جای دیگر در حق اولاد هم
فرموده که اگر باشند آنها زیاده از یک پس آنها ششمار یکنه
در ثلث ششم س که نصف ثلث است و آن مذکور است بر جای
جائی باین عبارت هر یکی از مادر و پدر میت را است س ترک
است اگر باشد فرزند متوفی را فرزند خواه مرد خواه زن و جای دیگر
فرموده و اگر باشند متوفی را برادران پس مادر او را است

[illegible]

همه هر یکی از پدر و مادر است و اینست که اگر باشد مر میسر
 و این تصریح است بر اینکه فرض پدر با ولد شش است یکی
 اسم ولد نایل است پس و دختر هر دو را پس اگر باشد یا پند
 پس است پدر را فرض او باشد که میسر است و بانی سر را پند
 محبت قلبه صلعم که برساند فرایض را نایل آن و آنچه باقی کند از مصلحت
 فرض آن برای مرد است که اولتر بود از عصبیت و مرد اولتر از عصبیت
 پس است چنانکه عنقریب که خواهد شد اگر با پدر و دختر میت باشد پس
 پدر از اسدس و دختر را نصیب باشد فرض و آنچه باقی است از اسدس
 به عصبیت از اسدس و پدر را نصیب است و اولتر از عصبیت است و اسدس
 صرف عصبیت و آن وقت نبودن پدر و پدر و اسدس
 اگر چه با عصبیت و این محبت آن است که او تعالی فرمود است
 اگر باشد میت را ولد و وارث او شوند پدر و مادرش پس برای پدرش نش
 که است این و این مفهوم میشود که بانی ترک مر پدر را است پس پدر عصبیت باشد
 و جد صحیح وقت نبوه و پند و مانده و است و رتبه بر حال
 مذکور بلکه در جمیع احکام میراث مشکوک و چهار مسئله که مذکور
 آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و باب عصبه و یکی از این
 چهار مسئله این است که مادر پدر و وارث نشود باید و وارث

می شود با هر دو هم آنکه میت و قنیه گذار و مادر پذیرد و هر یکی از
 شوهر و زوجه را پس مادر را است ثلث آنچه باقی نماند به
 نصیب یکی از شوهر و زوجه و اگر نه بچاتی پدر باشد مادر را
 ثلث تمام ترک میرسد مگر زودایی یوسف رح که در یغورت هم
 مادر را ثلث باقی است سیم آنکه مادر عینی و علانی باید هر دو هم
 می شود از ارث اجماعاً و با هر عروم فیثوند مگر زودایی حنیق
 رح چهارم آنکه پدر معتق اعنی از او کنده یا پسر معتق مد من
 و لا بقول انی یوسف رح دیگر دو بخند معتق را آن نیست بلکه تمام
 و لا آنکه ارث باشد در یغورت در پسر معتق را باشد و چه
 ساقط میشود با وجود پدر و شوهر و چه پدر اصل است در قرابت
 چه بسوی میت و پدر بسبب قرابت که هم فرض و هم عصبیه
 او را باشد از مادر قویتر است و لهذا فرزند آن مادر هر چند مادر
 اصل است در قرابت فرزند آن او با وجود مادر ساقط فیثوند
 وجه صحیح آن است که در نسبت او بسوی میت صادر داخل
 نشود چنانکه پدر و پدر و پدر و پدر و اگر چه بالا تر باشد
 اما فرزند آن مادر را سه حال است یکی آنکه اگر یکس
 باشد او را سه س است بچست آنکه او تاملی فرمود است که اگر

فتویٰ ایسه به شہار اور کلا کہ اگر مردی بچہ دوم اور اولد باشد
 و باشد مرد و خواہری و بہت قوی صلح کلا شخصی است کہ اورا
 ولد و والد بود لیکن ولد این در ولد داخل است زیرا کہ او تعالیٰ
 در قرآن آدمیان را بہی آدم خطاب فرمودہ و جد داخل است
 و والد نیز را بہی او فی الجملہ آدمیان کہ وہ کہ بیرون کہندند
 و ہر دو بد شہار از جنبت و مہار از ان آدم و ہوا اند پس اولاد
 با و بہ بل جود ولد و ولد پسر کہ چہ فرو تر بود و بسبب ہر دو و ارش
 مخلو ہند شد و باید دانست کہ لفظ کلا ہر اصل بمعنی رفتن فوت است
 بعد از ان باستعارہ مستعمل است برای قرابت شخصیکہ ولد و والد
 نبود و گویا کہ ان قرابت نسبت بہ قرابت و لا ذمہت تر است و نیز
 اطلاق آن می آید بر مورثک و وارث نکد ارد و ولد و والد را و ہم
 و اہر شکہ ولد و والد نبود اما شوہر و اہ و حالت است یکی نصف
 وقت نہودن فخر زند و فرزند پسر اگر چہ فرو تر باشد
 و ہم دہج با فرزند یا فرزند پسر اگر چہ فرو تر باشد و این
 ہر دو حالت در نظم قرآن مصرح است چنانکہ سابق مذکور شد
 قصہ ————— بل احوالی زنان زوجہ ہا را دو حالت
 است یکی ربع خواہ یکس باشد خواہ زیادہ بر آن

وقت نبودن فوژند و فرزندان پسر اگر چه قریب باشد
 و مثنی بعد از فرزند یا فرزندان نسو اگر چه قریب باشد
 و باید دانست که هر دو حالت زوج و زوجت را میت ایمنی است
 مگر در امانه نصیب دوزن است و دختر آن نصیب را سه حال است
 یکی نصف اگر نیک بود و این نصیب است و رأیه قرآن و جمیع
 ثلثان اگر دو یا اکثر از آن بودند بجهت آنکه او ثانی فرمود است
 اگر باشد آن دختر آن زیاده بر دو پس آنها را است و ثلث
 زکمه و نزد این عباس رض کم دو دختر باشد کم بک دختر است چنانچه
 بیان آن بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالی آمین و نکته باینکه دختر
 را نصف حصه پدر و پسر را نصیب دو دختر باشد و بر آنچه پدر
 نصیب میکند دختر را بجهت آنکه او ثانی فرمود است که و حیث
 می کند خدای شهادت او در فرزندان شما که مژور امانه نصیب
 دوزن است و هرگاه او ثانی درین قول بیان نکرد نصیب دختران
 را وقت اجتماع آنها پانزده ظاهر شد که پسر حصه می کند دختران را
 و نصیب مذکور بطریق عصبیت است و دختر او اینصورتاً نقد دختران
 نصیب اند و رهبران سه حال را بشارت سه حالت دیگر است
 پس شش حال شد یکی آنکه نصف تر که یککس را دو آنکه ثلثان دو

کس یا اکثر از آن در وقت نبودن و مختصرصلیه پس این دو حالت از سطح
 حالت اولی است سیوم آنکه اینها را سه شاست باید که دخترصلیه بر این
 کامل کرده ثلثان و این حالت اولی است از سه حالت دیگر و دلیل برین آن
 اینست که حق دختران نشان است و یکدخترصلیه هرگاه بگیرد نصف ترکر را
 بیب قوت و ایت پس از حق دختران سدس باقی باشد و دختران
 پسر بگیرند این را خواه یک باشد خواه شش و دو دیگر هر چه باقی است حق
 عصبه است پس دختران پسر باید که دخترصلیه از صاحبان فرض باشند
 و اگر اینها یک یک و غیرصلیه جمع شدند و با اینها پسر پسر باشد عصبه می شوند
 و اگر فرد و ترازور بر اینها مردی باشد عصبه ششراهند و فرض خود را خواهند گرفت
 چهارم آنکه بنام و دخترصلیه و ارث نمیشوند و نیز جمهور صحابه
 رض زراجه و درین صورت از حق دختران هیچ باقی نمی ماند و بزرادین عباس
 رض کم دختر پسر با دو دخترصلیه همان است که بایک دخترصلیه است زیرا که
 او تعالی فرمود است که اگر باشند آن دختران زیاده معدولس آنها را است
 و ثابت تر که وظایر این است که و فیکه و دختر باشد حق آنها مانند زنان نیست
 و نزد جمهور صحابه رض اینها است که او تعالی فرموده است که وقت اختلاف و شتر
 با پسر مرد را مثل نصیب دوزن است و ادنی مرتبه اختلاف ملک پسر
 و یک دختر است و درین هنگام پسر را دو نام است و ازین ساریست

معلوم شد که دودختر را در بعض وقت دو ثلث است و باین وقت نزدیک
 پسر است پس حال دودختر محتاج بیان فاشه بلکه حال زیاد برود و دختر
 محتاج بیان شد لهذا و تعالی فرمود که اگر باشد نه آن زمان زیاد برود تا آخر
 و این حالت دوم است از سه حالت دیگر پنجم اینکه وقت بود
 دودختر صلیبه اگر در برابر اینها یا فرودتر از اینها مردی
 باشد آن مرد عصبه میکند اینها را و باقی از فرض دودختر صلیبه
 در میان آنها منقسم خواهد شد باینکه هر که مرد را مانده نصیب دوزن بود و این
 حالت سیوم است از سه حالت اولی پس دختر آن پسر و ذکیه باشد
 و برابر اینها غلام اغنی مردی خواه برادر اینها باشد خواه پسر هم اینها عصبه
 میکند اینها را چنانچه پسر صلیبی عصبه میکند و دختر صلیبه را نیز پسر مرد از
 فرزندان پسر وقت نبودن فرزند صلیبی میت عصبه میکند زمانی که در درجه اویند
 در استحقاق تمام مال با اتفاق پس همچنین عصبه میکند آنها را با و دختر صلیبه
 در استحقاق ماتی از ثلثان و برین است اتفاق تمام صحابه و علما و گفت است
 این پسر در حق که پسر پسر عصبه میکند دختر آن پسر را بلکه کل ماتی
 پسر پسر را است و دختر آن پسر را پنج نمبر به حجت آنکه اگر در صورت
 انی را در میان پسر و دختر پسر قسمت کرده شود باینکه هر که مرد را مثل
 نصه دوزن بود لازم آید که حق دختر آن بر ثلثان زیاد شود و حال آنکه

تنبی عالم اسلام فرمود است که حق دختران بر ثلثان زیادہ میشود
 و نیت آنکه زن عصبہ میشود با مرد گمر و قتیکہ صاحب فرض باشد آن زن
 وقت نبودن آئند مانند دختران و خواهران و اگر جنس نبود عصبہ میشود آن زن
 بیسب آئند مانند دختران برادران یا پسران برادران و مانند
 دختران عم یا پسران عم و عیال مازخ جواب داده اند از دلیل اول
 باینکه استحقاق دو دختر صلبیہ بسبب فرض است و استحقاق دختران
 پسر بسبب عصوبت و این هر دو بسبب مختلف اند پس ضم کرده
 نخواهد شد یکی ازین دو حق با دیگر پس زیادتی حق دختران بر ثلثان
 لازم نیامد و از دلیل دوم باینکه دختر پسر وقت نبودن پسر پسر
 صاحبہ فرض است لیکن بسبب دو دختر صلبیہ محجوبہ شد است درین
 سکہ آیادیدہ میشود کہ میگیرد دختر پسر نفقہ ترکہ را وقت نبودن
 دختر صلبیہ بثلثات دختران برادر و عم چه آنها صاحبہ فرض نیند وقت
 نبودن پسر برادر و عم پس آنها عصبہ نخواهند شد و اجمہ کہ مذکور شد
 وقتی است کہ فرد بدرجہ برابر دختران پسر بود اما اگر مرد فرد تراز آنها بود
 نیز همان حکم است کہ در صورت برابر بودن مذکور شد در ظاهر مذسب
 و گفته اند بعض متاخرین کہ آئند کہ فرد تراست عصبہ نمینامد دختران پسر را
 کہ بالاتر از دیند بکے بانی ترکہ صرف برای آئند خواهد بود چیست آنکہ مرد

عصبه فیکه گبر زنی را که بدرجه او است زنی را که بالاتر از او است پسر
 پسر عصبه فیکه دختران را و بخت آنکه اگر عصبه کند مرد زنی را که بدرجه
 بالاتر از او است بر اینده محروم خواهد بود آن مرد زنی را که در اثر عصبه
 اقرب بر ابعده مقدم است مرد باشد یا زن آید و نمیشود که خواهر هرگاه
 عصبه می شود یا دختر مقدم می شود بر پسر برادر و هرگاه محروم شد تا محروم
 عصبه نخواهد کرد کسی را و دلیل علمای مارج این است که اگر این زن
 اغنی دختر پسر بدرجه آن مرد می بود عصبه می شد پس هرگاه قریب تر
 از او شد بدرجه اولی عصبه خواهد شد و چگونه نخواهد شد زنی را که درین
 سهام زنیکه در درجه برابر آن مرد است صاحب حق است پس این چنین
 محقق که با وجود اختلاف بودن زنیکه بعدتر است زنیکه نزدیک تر است محروم
 است شبه محال است ششم آنکه ساقط میشوند با وجود پسر
 بچلان دختران صلیبیه و این حالت سیوم است از سه حالت دیگر
 و اکثر کتب اربعه مهت سه دختر پسر بعض آنها فروتر از بعض
 و نیز گذارد سه دختر پسر پسر دیگر بعض آنها فروتر از بعض و نیز
 گذارد سه دختر پسر پسر پسر دیگر بعض آنها فروتر از بعض
 یا بصورت

سینت

قریقه اول	قریقه ثانی	قریقه ثالث
بنت این	بنت این	بنت این
بنت این	بنت این	بنت این
بنت این	بنت این	بنت این
بنت این	بنت این	بنت این
بنت این	بنت این	بنت این

در هر فرق سه ذره است علی اعنی بالاتر و وسطی یعنی مناسبتی
 اعنی فروتر پس علیا از قریقه اول برابر و واحدی از دختران
 قسمت زیرا چه نسبت وی بسوی ریش نیک واسطه است و در میان
 دختران دیگر این چنین نسبت و وسطی از قریقه اول برابر و علیا
 از قریقه ثانی است زیرا چه نسبت هر واحد ازین دو بسوی ریش بدو
 واسطه است و سفلی از قریقه اول برابر و وسطی از قریقه ثانی و علیا
 از قریقه سیوم است زیرا چه نسبت هر واحد اینها بسوی ریش سه
 واسطه است و سفلی از قریقه دوم برابر و وسطی از قریقه سیوم
 است زیرا چه نسبت وی بسوی ریش چهار واسطه است و سفلی از
 قریقه سیوم برابر و هیچیک نیست زیرا چه نسبت وی بسوی ریش

و پنج و آنست و میان و خزان دیگر کسی اینچنین نیست هرگاه
 شناختی تو این را پس بگویم اینکه علیار از فریق اول
 نصف ترک باشد که او قائم است مقام دختر صلبی وقت نبودن
 آن و وسط را از فریق اول با دختر یک برادر است و آن
 علیا از فریق پانی باشد سندس است برای تمام بکره و ثلثان
 و برادر برادر علیا از فریق اول قائم شد مقام دختر صلبی پس هر که فروتر
 و دیگر بزرگ است قائم مقام دختر برادر و سفلیات را که مشرب
 و خزان و خزان مذکور باشد هیچ نیست زیرا که علیا و وسطای
 فریق اول و علیای فریق دوم و ثلث ترک را تمام و کمال گرفته اند پس برای
 پانی و خزان بجهت فرض هیچ پانی نیست و آنها را جهت عصبیت قطعا ثابت
 نیست پس با آن سه دختر آن اصلا وارث نخواهند شد مگر وقتیکه
 با اینها غلامی باشد پس عصبه میکند آن غلام دخترانی را
 که برادر او و برادر او باشد و صاحبه فرض نیستند زیرا که
 دختر که صاحبه فرض باشد دیگر فرض خود را و بسبب آن غلام عصبه نمیشود
 و آن علیای فریق اول که صاحب نصف است و وسطای فریق مذکور با علیای
 فریق دوم که صاحب سدس است باشد و ساقط میکند غلام
 دخترانی را که فروتر از ویند و در درجه پس اگر غلام با دختری

سفلی از فریق اول باشد بیکر و علیا از فریق اول نصف تر که دیگر
 وسطی از فریق اول با علیا از فریق ثانی سدس را داشت باقی در میان
 غلام و در میان سفلی از فریق اول و وسطی از فریق ثانی و علیا از فریق
 سیوم باشد از روی پنج شمس مرد را مثل نصیب دوزن و سفلی از فریق دوم
 و وسطی و سفلی از فریق سیوم ساقط می شوند و اگر غلام با سفلی از فریق
 دوم باشد ثلث باقی در میان غلام و در میان سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی از
 دوزن و علیا و وسطی سیوم خواهد بود از روی هفت سبج مرد را مثل
 نصیب دوزن و سفلی از فریق سیوم ساقط شود و اگر باشد غلام با
 سفلی از فریق سیوم ثلث باقی در میان غلام و در میان سفلی از فریق اول
 شش اند منقسم می شود از روی هشت شمس و این بان چیزیست که مذکور
 است در کتاب و اگر فرض کرده شود غلام با علیا از فریق اول تمام مال
 و در میان او و در میان خواهر او خواهد بود مرد را مثل نصیب دوزن و دیگر فرد
 آن را که هشت دختر اند پنج چیز نمیرسد و اگر فرض کرده شود غلام با
 وسطی از فریق اول پس خواهد گرفت علیا از فریق اول نصف تر که را و باقی
 منقسم خواهد شد در میان غلام و دختر آنکه محاذی وی اند اعنی
 وسطی از فریق اول و علیا از فریق دوم و با اینطور که خواهد بود مرد را
 مثل نصیب دوزن و همین حال است اگر فرض کرده شود غلام با

بجای قرین دوم و باید دانست که ذکر دختران را با اختلاف گویند
 بطوریکه در اینجا ذکر است سه قشب میگویند تحت آنکه سه
 مذکور به سبب دقت و خوبی موجب تیزی خاطر باشد و رغبت
 بشنیدن آن میشود پس کونا قشب شاعر است که در تصایدها میکند
 اما خواهران عینی را پنج حال است یکی آنکه نصف مو
 واحد را زیر آنچه او تعالی فرمود است اگر باشد میت را خواهری
 پس برای او است نصف تر که دوم آنکه ثلثان ه و کس
 یا اکثر از آن را زیر آنچه او تعالی فرمود است اگر باشد آن
 زنان دو پس برای آنهاست و و ثلث تر که و مراد از زنان
 خواهران عینی یا علائیه اند زیرا چه حال خواهران اخیافیه در آیه
 مواریث معلوم شده است و هرگاه استحقاق دو خواهر برای
 ثلثان بیان فرمود استحقاق زیاده از آن دو بر آن ثلثان را
 ظاهر گشت سیوم آنکه با وجود برادر عینی عصبه میشوند
 خواهران برای برابری خود ها در قرابت بسوی میت و میرسد
 برادر را مثل نصیب دو خواهر چه او تعالی فرمود است اگر باشد
 برادران و خواهران با هم پس برای مرد مثل نصیب دو زن
 است و هرگاه او تعالی وقت محتلف شدن خواهران با برادران

نصیب خواهران و برادران را مقدم و معین نکرد و بس و لایست
 کرد و این معنی بر اینکه خواهران با برادران عصبه میشوند و اختلاف
 کرده اند بعضی علما در صورتیکه گذارد میت یک دختر و یک برادر عینی
 و یک خواهر عینه را و گفته اند که در این صورت بعد نصیب دختر میرسد
 بانی ماند برای برادر است خواهر را هیچ از آن نیست و استند لال
 کرده اند برای معنی بقول صلح که فرمود است آنچه باقی گذارند
 آن را اصحاب فرایض برای مردی است که او پیشتر بود و در
 کرده اند میت فول این بعضی باینکه در صورتیکه گذارد میت
 یک دختر و یک پسر و یک پسر و یک پسر اجتماع کرده اند علما بر اینکه
 در این صورت بعد نصیب دختر میرسد بانی ماند حق دختر است و است
 باینکه اگر باشد برای مرد مثل نصیب دو زن و نیز اتباع
 کرده اند علما در اینکه اگر گذارد میت یک دختر و یک عم و یک عمه را
 پس بانی تر که باشد گرفتن دختر حصه خود را صرف برای عم است و
 اختلاف علماست در اینکه گذارد میت دختر را و برادر عینی و
 و خواهر عینه را یا بعد نصیب زنان حق برادر و خواهر میرسد
 است باقی برادر نفقه پس میگوئیم وای است که مال برادر و
 خواهر مثل مال پسر پسر و دختر پسر باشد مثل عم و عمه آری نمی بانی که

اجماع کرده اند علامه برینکه اگر با دختر پسر و پسر پسر و دختر ضعیف باشد
تمام تر که حش و دختر پسر و پسر پسر میشود باینطور که برای مرد نصیب دوزن
بود همچنین اجماع کرده اند برینکه اگر با برادر عینی و خواهر عینی و دختر باشد
تر که میان را در و خواهر منقسم میشود باینطور که برای مرد مثل نصیب
دوزن باشد بخلاف عم و عمه که اگر با اینها دختر نبود کل تر که هر دو
برای عم بود پس همچنین خواهد بود حال در باقی تر که بعد گرفتن نصیب
و دختر چنین ذکر کرده است طحاوی دوزن در شرح آثار چهارم آنکه
T نه را با دختران یا دختران پسر باقی تر که T است آن وی
عصوبت و آن نصیب است یا ثلث برای چه میث نبوی صلعم که عصبه
تقدیم خواهران را با دختران اکثر صحابه رفته اند بسبب عصبه
که دانیدن خواهران با دختران و این قول تمام علامه است و ابن عباس رض
نفت است که خواهران عصبه میشوند با دختران و وقت حج شدن دختر
و خواهر حکم کرده است ابن عباس رض باینکه نصف مرد دختر است
و هیچ نیست خواهر را پس گفتند با و رض که عمر رض میگفت که در سه صورت
باقی تر که خواهر را است بس غضبان شد ابن عباس رض و گفت
آیا شما دانا ترید یا او تعالی و مراد این عباس رض این بود که او
تعالی فرمود است که اگر مردی بمیرد و مراد او ولد نباشد و باشد او را

خواهری پس نصبت ترک خواهر را است و درین آیه او تعالی اولد را
 حاجب خواهر گردانید و لفظ ولد شاملی است مرد و زن هر دو را چنانچه ولد
 خواه بود باشد یا ندانیم عجیب میکند مادر را از ثلث بموسی و بر سر
 و همچنین شوهر را از نصبت بر سر بی ربع و تومعه و از ربع بر سر بی ثمن
 پس یا وجود ولد خواه مرد باشد یا زن خواهر را هیچ میراث نباشد بخلاف
 برادر چه او را بگیرد و چیزی را که باقی باشد از دختر بسبب عصوبت و خواهر
 عصبه بنظم نیست و عصبه بالغ شدن خواهر و قبی است که آن غیر عصبه
 باشد و دختر عصبه نیست پس خواهر باند دختر بگفته عصبه خواهد شد و جواب
 قول ابن عباس رض این است که از لفظ ولد که در آیه مذکور مذکور
 است بر مراد است بدلیل قول او تعالی که برادر وارث میشود خواهر
 را اگر نباشد مراد خواهر را ولد انھی بر سر و درینجا از لفظ ولد که
 پسر مراد است معنی علیه است زیرا پسر برادر یا دختر خواهر وارث
 خواهر میشود و موسی ای معنی است حدیث نبوی صلعم به مروست از
 هر زیل ابن شریل که مردی از ابی موسی اشعری رض سوال
 کرد که شخصی مرد و وارث گذاشت یک دختر و یک دختر بر سر و یک خواهر
 را در صورت عصبه هر کدام چه باشد گفت ابو موسی که دختر را
 نصبت و دختر بر سر را عصبه و بانی مر خواهر را است و همه از آن

گفت ابو موسی بن سائل که، بر نفس ازین سبکه ابن مسعود رضی
 و خرد را از جوایک او گوید پس هرگاه سوال کرد آن شخص از ابن مسعود رضی
 سکت دیدم که درین صورت حکم کرد رسول الله صلعم برای دختر
 بنصف و برای دختر پسر تسدس حمت کامل گردانیدن و وراثت و برای
 خواهر بانی و هرگاه خبر کرد آن شخص ابو موسی را باین جواب گفت ابو موسی
 بآن شخص میرسد شما از من چیزی از مسایل را یاد دارید که این خبر و دان
 اغنی ابن مسعود رضی در میان شماست بس این حدیث دلالت
 کرد بر اینکه او صلعم خواهر را با دختر عصیه گردانید است و حالت تنجیم
 خواهران عقیه در حالت تنجیم خواهران عقیه خواهد شد و خواهد شد
 عقیه یافتند خواهران عقیه اند و میراث آنها را هفت حصالت
 است یکی آنکه نصف تر که هر یک کس را است دوم آنکه
 ثلثان مرد و کس یا اکثر از آن را است وقت نبوده و خواهران
 هیئیه سیوم آنکه میراث را با وجود یک خواهر عقیه سه
 میرسد برای تمام کردن ثلثان زیرا که حق خواهران
 ثلثان است و هرگاه خواهر عقیه نصف تر که گرفت بانی یا تسدس
 از ثلثان پس این بانی واده خواهد شد خواهران عقیه را که کامل
 شود حق خواهران چهارم آنکه وراثت نمایی شوند بپاد و

خواهر عینیّه زیر ایه برگاه و خواهر عینیّه ثانی که حق آنهاست
 گرفتن پس جزئی باقی نماند برای خواهر علائیه مشکوٰۃ قتیقه
 باشد با اینها برادر علائیه پس آن برادر علائیه عصبیه
 میگذرد خواهر علائیه را و این حالت پنجم است و درین مقام
 باقی در میان آنها خواهد بود موه را بقدر حصه و وزن
 هر لیل آنکه میراث برادران و خواهران اعیانی جاری بر
 میراث فرزندان صلبی است و میراث برادران و خواهران علائیه جاری
 بر لیل میراث فرزندان پسر است مردان آنها مانند مردان
 اینها و زنان آنها مانند زنان اینها اند ششم ذکّه عصبیه میشوند
 یا دختران یا دختران پسر چنانچه ذکر کرده شد
 از حدیث پنجم صلعم که عصبه کنیز خواهران را با و خزان هفتم
 اینکّه ساقط میشوند برادران و خواهران اعیانی
 و علائیه یا پسر و پسر پسر آنچه فرو تر باشد و باهر
 با تقاف و با جد نزد ایه حقیقه روح و کم سقوط که درینجا ذکر
 برده شد بر حالت پنجم خواهران اعیانی و بر حالت ششم خواهران
 علائیه مشتمل است اما ساقط شدن برادران بسبب پسر
 بت قول او قائل است که فرمود است و ارث می شود برادر خواهر را

اگر نباشد و خواهر را و ولد اخي پسر چنانچه ما بقاء مذکور شد و اما
 سقوط خواهران بسبب پسر پس بجهت قول او تعالی است که فرمود است
 اگر مروي. ميرد و نباشد و او را و ولد و باشد او را خواهر پسر
 آن خواهر نصف تر که است و مراد از ولد پسر است چنانچه بالا مذکور
 شد و اما ساقط شدن برادران و خواهران اعیانی و علاتی بسبب پسر پس بجهت
 آن است که پسر پسر در حکم پسر و غایم مقام پسر است وقت نبودن پسر
 و اما ساقط شدن آنها بسبب پدر پس بجهت آن است که آنها کلاً اند
 و وارث کزدا نیدن کلاً مشروط است باینکه میت را و ولد و ولد نباشد
 چنانچه پیشتر معلوم شد است و وجه ساقط شدن آنها بسبب پدر نزد ابی حنیفه
 روح و ذیاب مقام است البته مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و نیز ساقط
 میشوند برادران و خواهران علاتی با برادر عینی
 بجهت آنکه مذکور شد که میراث برادران و خواهران اعیانی جاری بر
 فرزندان صلبی است و میراث برادران و خواهران عاتی مانند میراث
 فرزندان پسر است پس چنانکه ساقط میشوند فرزندان پسر با پسر
 همچنان ساقط میشود و در خواهر علاتی با برادر عینی نیز ساقط میشود
 برادر و خواهر علاتی با خواهر عینی و قتی که این خواهر
 مصیبه کرده و آن وقت بودن او یا برادران یا دختران پسر باشد

و این قول از تفسیر حال منتهی است و در سقوط آنها با خواهر عینی این است
 که خواهر عینی وقت عصیه شدن او با دختر آن یا دختر پسر ماتمه برادر است
 و برین حکم که نزدیکترین عصبات میت است چنانکه در باب عصباته خواهد آمد
 ان شاء الله تعالی و مسأله در اسه حال است که کسی سدنس یا قهر زنده
 بجهت آنکه او تعالی فرمود است برای بزرگی از بدروما در میت سدنس
 ترکم است اگر باشد در او ولد انتهی و لفظ ولد شامل است مرد و زن را
 و هیچ قرینه نیست بر اینکه مراد یکی از آن دو شود و یا قهر زنده پسر
 و آنچه خود و تو نباشد بجهت آنکه لفظ ولد شامل است مرد و پسر را نه
 یا بجهت آنکه اجماع علما است بر اینکه فرزند پسر تمام فرزند عیال
 است در وارث گردانیدن مادر یا پسر و کسی یا اکثر از برادران
 و خواهران از هر جهت که باشند از جهت پدر و مادر هر دو
 بنا از جهت پدر و مادر از جهت مادر فقط بجهت آنکه او تعالی فرمود است که
 اگر باشند میت را اخوة پس برای مادر او سدنس است
 و فقط اخوة شامل است بر همه را بجهت اشتراک در اخوت و برین
 مسأله خلاف ابن عباس رضی الله عنه است و نزد وی رضی الله عنه وقت بودن
 سه کس از برادران و خواهران حق مادر سدنس ترکم است
 زیرا که لفظ اخوة که در آیت قرآن مذکور است جمع است و اقل درجه

جمع نموده است جواب آن این است که در باب میراث دو در حکم جمع است
 و در آنکه اورا ثلث تمام کرده است وقت نبودن آنها
 یعنی وقت نبودن فرزند و فرزند پسر اگر به فرو تر باشد وقت نبودن
 و و کس باز یاده بر آن از برادران و خواهران از هر جهت که باشند
 بهجت قول او تعالی اگر نباشد میت را ولد و ارث او شود پدر و
 مادر او پس مادر او را ثلث ترک است و اگر باشد مادر او را برادران
 یا خواهران پس مادر او را سدس ترک است و این حالت وقت نبودن
 احدی از زن و شوهر است بمادر و پدر و اگر کسی از زن و شوهر بمادر
 و پدر باشد حکم آن این است که در حالت سیوم مذکور می شود و سیوم
 و آنکه اورا ثلث است از چیز یککه یا قبی یا شد بعد قرض یکی از
 زن و شوهر و آن سه و مسئله است مسئله اول میت گذارد
 شوهر و مادر و پدر را پس شوهر را نصف ترک و مادر را ثلث
 نصف دیگر است و باقی پدر است مسئله دوم میت گذارد و زوج
 و مادر و پدر را پس زوجه را ربع ترک است و از چیزی که باقی
 اند ثلث بمادر و باقی پدر را باشد رسیدن ثلث باقی باور
 رین دو صورت مذکور تمام صحابه و فقهاء است و نزد ابن عباس
 رض درین دو صورت هم مادر را ثلث اصل ترک است و دلیل

ابن عباس رض این است که او تعالی در کلام مجید اولاً برای مادر
 مریس ترکه کردنند است و فرمود است که برای هر یکی از مادر لایدر مریس
 ترکه است اگر باشد میت را و ولد و بعمه از ان فرمود است که اگر
 نباشد میت را و ولد و وارث میت شوند پدر و مادر او بس برای
 مادر ثلث است و ازین مفهوم می شود که مراد ثلث ترکه است نیز
 نه ثلث باقی و مومدا یعنی آن است که تمامی فرض مقدره در قرآن نسبت
 باصلی ترکه است بعد ادای وین و وصیت و ابو بکر اصم رح میگفت
 که مادر را بثلث و هر ثلث باقی است بعد گرفتن فرض شوهر و باز وجه ثلث
 اصلی ترکه است زیرا که اگر مادر را باشد بهر ثلث تمام ترکه شود
 لازم آید که انعیب مادر از نصیب پدر زیاده شود زیرا چه درین صورت
 بسبب مختل شدن نصف با ثلث مسئله از شش خواهد بود بس
 اگر داده شود بشهر نصف که سه است و مادر را ثلث که دو
 است باقی خواهد ماند برای پدر یک و درین تفخیل زن بر مرد لازم می آید
 و اگر داده نبود در صورت مذکوره مادر ثلث مانی بعد فرض شوهر بس
 مادر را یک و شوهر را سه و در را دو خواهد رسید و تفخیل زن بر
 مرد لازم نخواهد آمد و اگر مادر را باز وجه ثلث اصلی ترکه داده شود
 تفخیل مذکور لازم نمی آید زیرا چه درین صورت بسبب اختلاط ربع ؛

ثلث شنبه از دوازده خواهد شد پس اگر مادر بگیرد ثلث قن بود
 چهار است و زوج جمع آن را که سه است برای پدر پنج باقی خواهد ماند
 و در این تفصیل زن بر مرد لازم نمی آید و دلیل عای مارج این
 است که معنی قول او تعالی در آیه دوم که ایستد لای کرد است باین
 این عبارت پس رضی این است که اگر نباشد میت را ولد و وارث
 او پیش پدر و مادر و برش پس برای پاد او ثلث چیز است
 که ذراست آن می شود پدر و ولد در شش خواه آن چیز هیچ ترکه نباشد
 یا بعضی آن بدلیل اینکه اگر او ثلث اصل ترکه می بود ذکر وراثت
 پدر و مادر و برش آیه تذکره هر دو بود و کلا حقیقت کالی می بود که اگر نباشد
 میت را ولد پس پاد می مادر او ثلث است چنانچه او تعالی و بحق
 و خزان فرمود است که اگر نباشد یک نفر او را نصف است بعد قول او تعالی اگر
 باشد آنها زنان زیاد برود پس برای آنها دو ثلث ترکه است و حاصل
 این است که اگر در آیه تذکره ثلث اصل می شود ذکر وراثت پدر
 مادر و برش می شود سوال می تواند شد که ذکر وراثت پدر و مادر برای
 تصرارت در آنها بود جواب در چهار تذکره دلالت بر حصر است در
 پدر و برش و اگر تسلیم کرده شود که ذکر وراثت پدر و مادر
 مافی همراهت پس کوئیم که در این صورت آیه تذکره را بر صورت

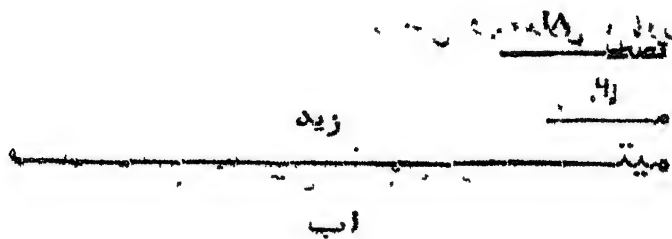
نزاع اصلا دلالت نیست نه اندر قوی نفی و نه از روئی اثبات پس مزاج معنی
آیه مذکوره همین خواهد بود که پدر و مادر در احوال باطل نیست مانند پدر
و دختر در وقوع طلاق زیرا که سبب وراثت مرد و زن یک است و هر یکی
از آنها بلا واسطه به طاعت متصل است پس بعد فرض یکی از این دو شواهد باقی
تر که منقسم خواهد شد در میان پدر و مادر بسته به محض چنانچه منقسم
میشود در حق پسر و دختر و چنانکه در حق پدر و مادر و وقت و اوقات بودن
آنها بالا افراد پس نصیب مادر بر نصف نصیب پدر زیاده نمیشود چنانچه
قیاس مقتضی آن است بخش بمان نیست قولی را که گفت است آن را
ابوبکر اصم که کشیده است معنی آیه مذکوره را بطوریکه مذکور کردیم
و باید دانست که هرگاه مادر را با زوج ثلث باقی داده شود و سکه از
دوازده شود در آن وقت در سکه فی الحقیقت دور ربع یافته میشود زیرا که
ثلث باقی در صورت مذکوره ربع دوازده است فی الحقیقت و اشک
چند مکان دارد باشد پس مادر را ثلث جمیع مسائل است
و این مذمت ابن عباس رض و یکی از روایات از ابی بکر رض است
مگر نزد ابی بکر بوسف در جبهه نزد او مادر را باید هم ثلث باقی است
چنانکه باید و این روایت دیگر است از ابی بکر صدیق رض پس بر این
روایت گردانیده شده چنانکه پدر پس جد عصبه میکند مادر را چنانکه

مادر پدر یکتا گس باشد یا بسینار و قتیقه ثابت متساوی
 درجه باشند ثابت اخنی صحیحات چنانچه شود و بده مذکوره چرا که
 حدایت فاسد است از فوئی الارطام له و شرط بهاری و در چنانچه
 این است که بده قریبه محبوب میکند بده بیده را اما عطا کردن حدس
 یک بده را بسبب روایت ابو سعید خدری و مغیره بن شعبه و قتیقه ان
 ذویب رض از جناب رسول صلعم است اما شریک کرد و اخذ در حدات
 در حدس و قتیقه اکثر نامشده نفس بخت آن است که روایت
 که مادر مادر سیتی بجناب حدیق رض آمد و بخت که میراث فرزند خودم
 بمن عطا کن و آن حضرت فرمود که صبر کن تا اینکه مشوره کنیم با اصحاب
 خود زیرا چه در کتاب خدا می هیچ نصیب برای تو نیافتم و نیز از جناب
 رسالت صلعم در حق تو چیزی نشنیده ام و بعد از آن آنحضرت از
 اصحاب رض پرسید پس مغیره رض گفت که او را سندس برگ
 بدان آنحضرت گفت که آیا در بن سخن کسی دیگر هم با تو موافق
 است پس عمر بن مله رض بان کو ای داد و آن حضرت مادر مادر
 میت مذکور را سندس دانید و بعد از آن مادر پدر آن میت بحضور
 آنحضرت آمد و میراث فرزند پسر خود خواست و آن حضرت فرمود
 که رای من آن است که آن سندس شرک است میان تو و این

چون که مادر از حیث است و وقت انفرادی می باشد و مشخص است
 پس شریک کردن آن حضرت جده مادر و جده مادر پدر را در دست
 جده که وراثت دیگر این است که مادر پدر می آید نزد عمر رضی الله عنه
 که من میراث فرزند پسر خود او لیثم از مادر مادر فرزند کور زای
 اگر میراث مادر فرزند کور وراثت او می شد فرزند او و اگر
 من می مردم فرزند فرزندم وراثت من می شد و آن حضرت فرمود که حق
 تو و مادر مادر میت مذکور که با هم موجودید همان سدس است و اگر
 یکی از شما دو حده تنهایی بود آن سدس تنها برای وی می بود پس
 عمر رضی الله عنه حکم کرد باینکه جده مادر پدر و جده مادر پدر و شریک آن دو
 سدس پس اجماع این دو صحابه رضی الله عنه شد باینکه در حدس
 ترک جده مادر پدر و جده مادر مادر شریک آن دو این عباس رضی الله عنه
 قایل است که جده مادر مادر را قایم مقام مادر می شود وقت نبودن مادر پس
 خواهد گرفت مادر مادر ثالث ترک را وقت نبودن فرزند و برادران میت
 مانند مادر خواهد گرفت سدس را وقت نبودن فرزند یا برادران
 مانند مادر چنانکه جده پدر پدر را قایم مقام پدر می شود وقت نبودن پدر و برادر
 پدر قایم مقام پدر می شود وقت نبودن پدر و چنانکه در فرغیت
 مادر که ثالث سدس است یا سبکی از جده مراحم نباشد یا سبکی در فرغیت

مادر را در هر یک از این سه مورد لازم نخواهد شد اعطای ماله یا مهر که نسبت
 را و نسبت بواسطه مادر است مستحق فرضیت مادر بخلاف عظمای مادر هیچ
 مردی نخواهد بود و عیال پس فرض گفته اند که اقیاب یک زن به نسبت مهر و طلاق
 و دیگر سبب این میشود که زن منتسب مستحق فرضیت زن منتسب بها شود
 چنانکه دختر و دختر میت منتسب است به میت بواسطه دختر و معین است مستحق فرضیت
 و دختر نمیشود همچنین دختر خواهر مستحق فرضیت خواهر نمیشود بلکه آنها از قوی
 الا راحم اند از اصحاب فرض و لیکن عظمای مادر هیچ قیاس را در حق
 جده یا ترک کرده اند بسبب حدیثی که بلائذ مکور شد و در آن حق جده یا
 برسدن زیاد و نسبت نس اکثفا کرده شد پس برای جده یا دوم
 آنکه جدات ساقط میشوند خواه پدری باشند خواه مادری باماهد
 اما سقوط به مادری نس بدو سبب است یکی آنکه ادلاء و اقیاب
 مادر مادر نسبت بسبب مادر است دوم اتحاد سبب اعنی مامور شدن
 و سقوط جده پدری صرف سبب اتحاد سبب است و نیز جدات پدری
 ساقط میشوند باماهد و جدات مادری و این قول عثمان و علی و زید
 بن ثابت و غیرهم رض است و از عمر و ابن مسعود و ابی موسی اشعری
 رض منقول است که مادر پدر و اربث نمی شود با وجود پدر و این اختیار
 سراج و حسن و این سبب این است و چنانکه با قیاسی نموند چنانکه پدری

نقطه را با خط مستقیم از مرکز زمین که فرض است یکدیگر باشد
 بر دو جبهه مذکوره راست نمی آید و در میان یک نقطه دو نسبت تباین است
 و اینها دور را در پیشش ضرب نموده شود تا از دو از وجه که حاصل ضرب است
 در دو جبهه که سیدس است بدو جبهه و ما بقای ده جبهه بعد مذکور داده شود
 و وقتیکه دوری هر از بیت بسته درجه باشد پا او وارث می شوند سه
 جبهه پیری بدین صورت

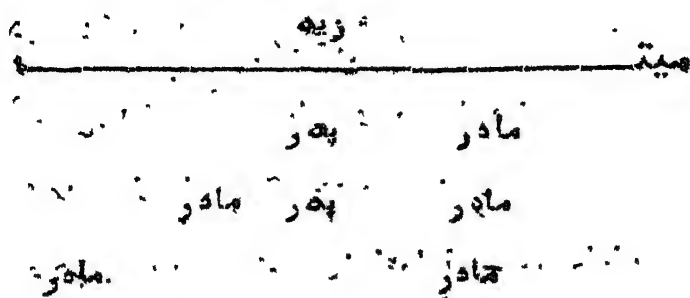


	ام	اب	
	ام	ام	اب
اب	ام	ام	ام
۱۵	۱	۱	۱

و در صورت هم سه جبهه مذکوره را سیدس است اما چون سیدس
 اصل است که یک است بر سه جبهه راست نمی آید لهذا سه
 را از هر دو در مرتبه سیدس آن که سه باشد بر سه جبهه و ما بقای که

پانزده است. بجهت کورگه بزرگ پدر پدر است باید و او همچنین چند انگه
 اندیازده شود دوری و جهت زاید گردد بحسب آن حدودات مدری که
 وارث شوند با پدر و جد و نوه بکثر از هر جهت که باشد خواه از
 جهت مادر خواه از جهت پدر مکتوبه می کنند جد و بعینه را از
 هر جهت که باشد پس بابت می شود و در اینجا حجب از میراث در چهار
 قسم یکی جده نزدیک تر از طرف پدر و دوم جده بعینه از طرف پدر و سوم
 جده نزدیک تر از طرف مادر و چهارم جده بعینه از طرف مادر و آن جده قریبه
 که حاجب جده بعینه است از میراث خواه و ارثه بیاشد چنانچه مادر پدر
 با مادر مادر و وقت نبودن پدر و چنانچه مادر با مادر پدر خواه
 مکتوبه باشد چنانچه مادر پدر و چنانچه مادر با مادر پدر را پس
 در بنصورت اگر گذاشت میست در و مادر پدر و مادر را تمام مال
 پدر را باشد نزد طایفه مادر زیرا جده بعینه محجوبه است نسبت به جده قریبه
 و جده قریبه محجوبه است بحسب پدر و نظیر آن این است که خواهر آن مادر وجود محجوبه
 شدن خود را بحسب پدر محجوبه میکنند مادر را از ثلث بوی مدنس و حسن بن زیاد و
 گفت است که میراث جده مادر صورت مذکوره مادر مادر را است اگر
 دور تر است از مادر پدر و این قول حسن برقباس قول علی کرم الله وجهه
 است که جده قریبه بشرطیکه وارث باشد محجوبه میکند جده بعینه را

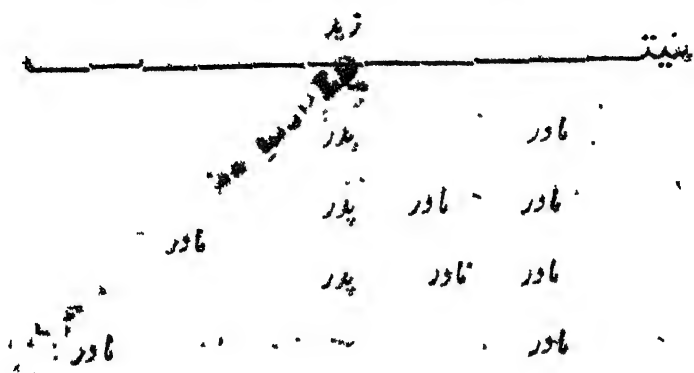
دو قبیله یک جده صاحب یک قرابت باشد چنانچه مادر
 مادر پدر و جده دیگر صاحب دو قرابت با زیاد از این بود
 اما صاحب جده دو قرابت پس از نسیب است که مثلاً مادر
 مسئله و جده مادر و پدر و است باین صورت



صاحب دو قرابت . . . صاحب یک قرابت

بیان واضح آن این است که زنی نکاح دهد مانند پسر خود را از دختر
 دختر خود پس پیدا شد از آن دو یک فرزند و بعد پس آن زن
 مر این فرزند متونی را جده است هم از جانب پدر و هم از جانب مادر اما
 از جانب پدر برای اینکه آن زن مادر پدر پدر است و از جانب مادر
 برای اینکه آن زن مادر مادر او است پس آن زن جده صاحب
 دو قرابت است پسر گوئیم که اینجا زنی دیگر است که نکاح کرد
 است و دختر . . . پسر زن اولین که صاحب دو قرابت است پس پسر
 ازین دختر یک پسر پسر زن اولین که او پدر پسر متونی است پس

آن زن دیگر مادر ماوز پدر این پسر متوفی است و آن زن دیگر بده
صاحبه یک قرابت است و این دو جده در یک مرتبه اند پس در منصورت
باقیه می شود صاحب دو قرابت با صاحب یک قرابت اما صورت جمع شدن
صاحبه سه قرابت با صاحب یک قرابت بدین صورت است



صاحبه سه قرابت . . . صاحبه یک قرابت

بیان واضح آن این است که زنی نکاح نمایند پسر پسر خود را با دختر
و دختر خود و جدا شد ازین دو یک پسر و نکاح آن پسر و نمایند
با دختر دختر دیگر خود پس ازین دو هم یک پسر پیدا کرد و بجز
و بدین صورت آن زن این پسر متوفی را هم مادر مادر مادر و هم مادر مادر بده
و هم مادر پدر پدر است و مادر و بجز پسر زن مذکور پسر
توفی را مادر مادر پدر پدر باشد و این صاحبه یک قرابت
است پس در صورتیکه دو جده جمع شوند یکی صاحبه یک قرابت

و دیگری صاحب دو قرابت یا سه قرابت قسمت کرده شود سدها
 و میان این هر دو نزد آیه یوسف روح بالهنا صغه باعتبار
 و در آن و بدان و این قول شیخان روح اتمت و قست کرده
 شود نه محصور روح سه ثلث یا بجمهار ربع باعتبار جهت ها
 و این قول زفر روح است اما قست سه ثلث وقتی است که جمع
 شود و نه صاحب دو قرابت با جده صاحب یک قرابت و قست
 بجمهار ربع وقت جمع شدن جده صاحب سه قرابت با جده صاحب
 یک قرابت است و دلیل قول محمد روح این است که استحقاق
 ارث باعتبار سبب است پس هرگاه مجتمع شود و در یک
 شخص و دو سبب متفق مانند جده که از دو جهت بود آن شخص
 از روی ظاهر یک است و از روی معنی سه و پس آن شخص
 و ارث خواهد شد باعتبار هر دو سبب معا چنانکه و ارث میشود
 باعتبار دو سبب و قیام آن سببها مختلف باشند یا دیده نمیشود
 که اگر شخصی و ارث گذارد و این عم را که یکی از آن برادر اخینانی
 آن شخص نیز بود پس این ابن عم که نیز برادر اخینانی است
 سدها تر که آن شخص را بفرضیت خواهد گرفت و بانی در میان
 او و این عم دیگری بجهت عصبیت بالمناصفه قست خواهد شد و همچنین

اگر زنی وارث گذارد و این هم را که یکی از آن شد هر آن
 زن نیز بود پس میگیرد آن شد هر نهفت، تر که را بفرضیت و
 باقی بالماصفه قیمت نمی‌خشد. و میان آن هر دو بجهت عصوبت و دلیل
 قول ابی یوسف رح این است که تعدد جهات قرابت اگر موجب
 تعدد اسم بود پس موجب تعدد استحقاق حسب تعدد جهات
 میشود چنانکه در مثالهای ذکر کرده محمد رح است و اگر تعدد جهات
 مقتضی تعدد اسم نشود پس آن در حکم یک جهت می‌شود و سائمه
 جده‌های مذکوره همچنین است زیرا که بر اتمه جده صاحبیه و و قرابت یاسمه
 قرابت هم اسم جده دارد مانند صاحبیه یک قرابت و امام سرخسی
 رح گفت است که یک روایت از ابی حنیفه رح مثل قول
 محمد رح است و در فرائض حسن بن عبدالرحمن بن عبدالرزاق
 شاشی که از اصحاب ثافعی رح است مذکور است که قول ابی حنیفه
 و مالک و ثافعی رح مثل قول ابی یوسف رح است

باب ۱۰ ————— العصبیات عصبیه. لفتحین

در لغت بمعنی ری و جمع آن اعصاب و خویش زینیه از جانب
 پدر و جمع آن عصبیات و در اصطلاح عالمان این علم آنچه مقرر
 است در صدر کتاب گفته شده عصبیه و نوح است نسبی و سببی

و عصبه نسبی سه نوع است عصبه بنقصه و عصبه بغیره و عصبه مع
غوره اما عصبه بنقصه صده بیست و سه است از نسبت او بصوی میست زن
مرا خط نشود در اثر هر دو که زن داخل شود در نسبت ^{بسی} نسبی بصوی میست عصبه
میست و چنانکه فرزند آن مادر به اینها از صاحبان فرض اند و چنانکه پدر مادر و
پسر دختر به اینها از ذوی الارحام اند سوال را در عصبه عصبه بنقصه است
و نسبت آن بصوی میست مادر داخل است پس تعریف جامع نشد
جواب در استحقاق عصوبیت قربت جانب بدر اعلی است و برای همین
بیا در خلاقی که صرف قرابت از جانب پدر دارد و عصبه میشود بنلاف قرابت جانب
مادر به آن بالاخر اوصلاح است آن ندارد و که علت اثبات عصوبیت شود
پس در حق برادر عصبی با استحقاق عصوبیت قرابت جانب مادر معتبر نیست
و لیکن قرابت مادری را بمنزله وصف زاید گردانیده اند و بسبب آن
برادر عصبی را بر برادر خلاقی ترجیح داده اند و عصبیات بنفسه چهار
قربت اند یکی جزو میت اعنی سر و سر و سر اگر چه فروتر
باشد دوم اصل میت اعنی دروید سر و سر جزو میت اعنی برادر
و سر برادر اگر چه فروتر باشد چهارم جزو جد اعنی عم و پسر عم
و اگر چه فروتر باشد پس تقدیم کرده میشود از پس فرقیها قریب را
بر بعید اعنی ترجیح داده میشود بسبب نزدیکی درجه

با ختم اولیتر از پنجاه و مبعوث جزو معیت ای پسران معیت است
 پسر پسران پنجاه از کرجه فر و تر باشد بعد از اصل معیت که
 پدر باشد بعد از ده که ده و ده راست از کرجه بالا تر باشد
 و به تقدیم بر بزرگتر آن است که پسر فرح میست است و پدر اصل
 معیت و یوستکی فرح باصل خود ظاهر تر است از یوستکی اصل
 بفرح خود آید و دیده میشود که از ذکر کردن اصل ذکر فرح حاصل میشود
 و عکس آن چنین نیست چه خانه و درخت داخل می شود و در پنج زمین که اصل
 است و زمین داخل میشود و در پنج خانه و درخت که فرح است پس ظهور
 اتصال پسران و آلات میکند برینکه آنها در به قریب نرسند قیمت از روی حکم
 گویند روی تحقیق چنان نیست بلکه اتصال از هر دو جانب اغنی جانب
 پسر و پدر بلا واسطه است و به تقدیم پسر بر پدر این است که سبب
 استحقاق پسر بر پدر این است که مقدم است بر پدر شدن و و
 قریب تر شدن پدر نسبت به و همچنین و به قریب است نسبت به پسر بر پدر
 ظاهر تر است به اتصال پدر و پسر به معیت بلا واسطه است و اتصال جدا
 و پسر بر پسر بلا واسطه پدر و پسر است و فایده تقدیم پدر بر پسر این است
 که به پدر دارد که جدا فساد است ازین حکم پدر و پسر و در غلبت اوست
 معیت زن که مادر است داخل میشود و جزو پسر و معیت اغنی پدر و پسر

هستر پسران برادران اگر چه فروتر باشند بعد از آن
 جزو جد میت اعنی اعیان هستر پسران آنها اگر چه
 فروتر باشند از بن بیان ظاهر شد که اشباب عصبیت بنف
 چرا نه است یکی سر بودن غیر واسطه یا بواسطه دوم بدر بودن
 نه واسطه سوم برادر بودن و فرع آن چهارم عم بودن
 زرع آن برتری که کدست و عصبه های بنف بعد ترجیح داده اند
 بعد از سگی درجه نیز ترجیح داده میشوند بقوت قراین
 اعنی صاحب و قرابت از عصبیات اولیتر است از صاحب
 یک قرابت با او و برابری هر دو در درجه خواه آن صاحب
 دو قرابت مذکور باشد خواه مونث برای حدیث پیغمبر صلعم که
 برادران اعیانی و ارث میشوند نه علاقائی اعنی برادران
 انجیانی از برادران علاقائی اولیترند لازمی است چنانچه برادر
 عینی که صاحب دو قرابت است مقدم است بر برادر علاقائی
 که صاحب یک قرابت است و چنانچه خواهر عینی و قریبه عصبه
 شود با دختر از برادر علاقائی اولیتر است و درین سلسله
 اختلاف این عیال بسبب رضاست زیرا که برادر و خواهر با دختر عصبه
 نمی شود چنانچه سابق مذکور شد و چنانچه پسر برادر عینی از پسر

و اما در طایفه اولیتر است با وجود برابری هر دو در ذره زیر و برابری
 و مراد و عینی صاحب دو قرابت است و در مقام ذکر خواهر عینی بگویند
 بنفسمائیت بلکه عصبه مع غیرها است بر آیی آنست که شریک
 است در حکم با عصبه بنفیه و همچنین حکم است در اعیان میت
 بعد از ان در اعیان پدر او بعد از ان در اعیان جد او
 انجی در میان آن فریقها اعتبار کرده می شود و اولاً نزدیکی درجه بعد از ان
 قوت قرابت پس علم میت مقدم است بر علم پدر میت و علم پدر میت
 مقدم است بر علم جد میت و این برای اعتبار نزدیکی درجه است و
 و زهر یکی از این سه فریق صاحب دو قرابت مقدم کرده می شود
 بر صاحب یک قرابت با وجود برابری درجه پس علم میت از جانب
 مادر و پدر مقدم بر علم او از جانب پدر است و همچنین حکم است در علم
 پدر و علم جد و نیز همچنین حکم است در فروع این فریقها پس اعتبار کرده
 میشود و اولاً نزدیکی درجه بعد از قوت خویشی چنانچه پس علم مقدم است
 بر پس علم برای نزدیکی درجه و پس علم از جانب پدر و مادر
 بسبب قوت خویشی مقدم است بر پس علم که از طرف پدر است
 اما عصبه بنفیه پس از زنان چهار کس اند کم فرض آنها
 حقیقت و فلثان است یکی از ان دختر است که نصیب یک دختر نصف

و عصب او دختر باز باده بران ثلثان است دوم دختر بسر که حال او وقت
 نبودن دختر ماتمه دختر است سیمم خواهر عنبه که هرگاه دختر آن
 یا دختر آن پسر پادشاه ماتمه دختر است چهارم خواهر عنبه که
 کم او نیز وقت نبودن دختر و دختر پسر و خواهر عنبه مانند کم آنها
 است پس این چهار زن با برادران خود ها عصبه میشوند
 چنانچه در حالات آنها ذکر کرده شد و تر عصبه شدن دختر
 و دختر پسر سه سال مرگد فوئی او تعالی که وصت میکند شمارا
 خدای تعالی در اولاد شما باینکه باشد مرد و یا مثل نصیب و وزن
 و بر عصبه شدن خواهران عنبه و عنبه و لاله مرگد فول او تعالی
 که اگر نباشد سب را برادران و خواهران پس مرد را
 مانند عصب و وزن است و از زنان کسی را که فرض
 نباشد و برادر او عصبه است بسبب برادر عصبه نمیشود
 چنانچه هم عصبه خواهر باشد از جانب پدر و مادر خواه از جانب
 پدر و وجه آن این است که عصبه شدن زن مادر و در قرآن مجید
 بیونماذ کور است یکی دختر با پسر و دوم خواهر با برادر و در بین
 مرد و صورت زن صاحب فرض است پس زن که صاحب فرض نباشد
 نص قرآن آنرا شامل نیست و وجه دوم این است که برادر خواهر را

عصبه میگوید باین طریق که از فرخیت بسوی طعوت می آید و تا آنکه عصبه
 و آن بر مردی را بری بآن لازم نیاید پس زینکه صاحب فرض نباشد
 و آن اجنبی منجبت نمی تواند شد و در تصویرت قیام متدوکه
 صیت شریک را از عصبه و عصبه را هیچ نحی زیاده هم عصبه است
 و عصبه ای رحم است و همچنین حالت است در پسر هم با و محرم که از
 جانب مادر و پدر یا صرف از جانب پدر باشد و نیز در پسر
 برادر یا دختر برادر که از جانب مادر و پدر باشد تا هر که از
 جانب پدر اما عصبه مع غمره زنجیر باشد که عصبه کرده
 باذن و بفرجه آنچه خواهر و غمره یا غمره یا غمره یا غمره یا غمره
 خواه یک باشد خواه زباده حتما که و رحمت است که عصبه
 مردان و خواهران را با دختران و در بان حالات خواهران گفته
 شد و فرق میان عصبه با عصبه مع غمره این است که در عصبه
 بجز آن غیر عصبه بنفشه می شود و نسب آن تجاوز میکند عصمت نسوی
 زن و در عصبه مع غمره آن غیر اصلاً عصبه نمی شود و یا که عصمت آن عصبه بسبب
 صیت آن غیر می شود و آخر عصبه مولا می عتاقه باشد ای آزاد
 گفته اند و آن نزد علای مایه بر ذوی الارحام و در هر دو
 صاحبان فرض معلوم است و این قول علی و زید بن ثابت رهبر است

و نزد این مستعور رض از ژووی الارجام موخر است و معتق اعنی پادشاه و کشته
 از معتق اعنی آزاد کرده خود و ارشد نمی شود و هر چه که آزاد کرده باشد خواه
 بس شرط خواهد بود و این شرط خواه برای و بجهت دانی یا برای شیطان
 یا آزاد کرده باشد برین شرط که او سایه است اعنی آزاد و بکن و ولای
 او مرخواجه و بران بود یا آزاد کرده باشد باین شرط که ولای او مرخواجه
 نباشد یا آزاد کرده باشد بر مال یا بلا مال یا بطریق کتابت و غیر آن
 و اکثر مولای عتاقه نباشد عصبه مولای عتاقه از آن
 آزاد کرده شد و ارث است بقدر توده که در عتاقه است بیشتر ذکر
 کرده شد برای حدیث بیغیر صلعم که ولای قراقری است
 مانند قرابت نسب و سران این است که آزادی زندگانی انسان
 است بر حسب آن ثابت میشود صفت مالکیت که بآن انسان از سایر
 حیوانات و جمادات ممتاز است و قیمت اعنی بهر کی. محله تلف و موت
 است پس آزاد کننده بجهت زنده گردانیدن آزاد کرده شده است
 چنانکه بدر سبب پیدایش فرزند است پس چنانکه فرزند منسوب میشود
 پدر بجهت نسب و باقرایی بدرجه تبعیت آن همچنان آزاد کرده شده
 منسوب می شود و آزاد کننده بجهت ولای عصبه آزاد کننده به تبعیت و چنانکه
 ثابت می شود و ارث بجهت نسب همچنان ثابت می شود بجهت ولای

زن با آن را که از و ارثان آزاد کند یا شده هیچ از تن که
 آزاد کرده شده و نیز سبب عصبه لغیره و مع غیره در عصبه آزاد کرده
 و اصل نیست برای حدیث و بتعمیر صلعم که مرزبان را چنانچه
 از و نیست و کز لای کسی که او را آزاد کرده باشند
 و نان یا ولای کسی که آزاد کرده زن او را آزاد
 کرده یا ولای کسی که او را مکاتب کرده
 باشند زن یا ولای کسی که مکاتب کرده زن او را
 مکاتب کرده یا ولای کسی که او را مکاتب کرده باشند
 زن یا ولای کسی که او را مکاتب کرده باشند
 یا آن ولای که حران کرده باشد اغی بسوی خود کشیده باشد
 آزاد کرده آنها یا آزاد کرده آنها ولای آزاد کرده
 و مکاتب زنان ظاهر است و صورت ولای آزاد کرده زنان
 این است که زنی آزاد کرده را بعهده این بنده خرد کرده و دیگر او آزاد
 کرد و آن را بس برد آزاد دوم و او را عصبه نسبی نیست و هم مرده است پیش از وی
 نه اول و عصبه او پس در صورت میراث آزاد دوم از وی
 عصبهت مرآن زن را است بجهت و لا و صورت ولای بد بر آنها این است
 و نه زنی که بر کرده را و این از این مرده شد و بد از حب و بویست و

قاضی با زادی مد بر زن مذکوره حکم نمود و بعد از آن زن مذکوره ~~بمسلمان~~
 شد و بعد از اسلام باز گشت بس و مرد آن مد برو نگذاشت عصبه
 نسبی را پس این زن از آن مد بر عصبه اتمت و حکم مذکور مد بر همچنین
 است اغنی و قتیکه قاضی بسبب مرده شدن زن مذکوره مد لاحق بسعدن
 او بداد حرب حکم با زادی مد بر او نمود بس مد بر مذکور خرید بنده را و
 مد بر کرد این مد بر و او بس باز گشت آن زن تنوب بسوی
 دار اسلام بخش از موت مد بر خود یا بعد موت او بعد مد بر دوم مرد
 و عصبه نسبی نگذاشت در صورت میراث مد بر دوم مر زن مذکوره را باشد
 وصوت حر آزاد کرده زنان و لارا این است که مرده زنی با جازت آن زن
 کینه آزاد کرده دیگری نکاح کرد پس از این دو بعد شد فرزندی که
 حر باشد بنا بر آنکه فرزند در آزادی و بندگی تابع مادر است و ولای
 آن فرزند برای مولای مادر او است پس و فینکه آن زن بنده خود را آزاد
 کرد این بنده آزاد بسبب آزادی خود ولانی فرزند را از مولای مادر
 فرزند مذکور بسوی خود کشید و بعد بسوی مولای خود که زن مذکوره باشد
 حتی که اگر میراث آن بنده آزاد بستر میرد فرزند او و گذارد آن زن را که
 آزاد کننده پدر او است ولای او بر این زن را است و صورت کشیدن
 آزاد کرده آزاد کرده زنان و لارا این است که زنی آزاد کرده را او

این بنده از او بریده بنده دیگر را و بیک نیز آزاد کرده و دیگری نکاح و بی
 و نایند و از این دو پیدا شد فرزندی که چربا شد پس ولای این فرزند
 مرمولای مادر او را باشد پس و غنیمت آزاد کرد آن بنده آزاد و بنده
 خود را بسیب آزاد کرد این خود ولای فرزند بنده آزاد خود کشید
 بسوی ذات خود بسیب بسوی مولای خود که آن بنده باشد و اگر بنگذارد
 بنده آزاد بدو و پسر آزاد کند و را تمام ولا مرمی پسر را باشد
 و پدر را بیچ نی و این قول ابی بکنیغه و مکتوبه روح است و همین قول
 اول ابی یوسف روح است اما نزد ابی یوسف روح بقول اخیر
 او سیدس پدر را و باقی پسر را باشد چنانکه در باب شناختن
 فرض گفته شد و وجه قول اخیر ابی یوسف روح این است که و لا اسو
 ملک است پس ما نحن بحقیقت ملک خواهد بود و اگر آزاد کرده شده
 ترک کند اموال را و وارث گذارد پدر و پسر را میرسد پدر و پسر
 آن مال و بانی میرسد به پسر پس همچنین حکم است اگر گذارد
 آزاد کرده شده و لا را و جواب این از جانب طرفین روح این است که
 لا اگر چه اثر ملک است ولیکن مال نیست و نه در حکم مال چنانکه قصاص
 مالی نیست لیکن در حکم مال است که عوض گرفتن ازان مال جایز است
 خلافت و لا که عوض گرفتن ازان مال جایز نیست پس سهام و ارثان به

در ولاهرضیت جاری نخواهد شد مثل مال بلکه آن سببی است که بدان
 وارث می توان شد بطریق عصوبت پس معتبر خواهد شد و در آن
 خصوصیتی که نزدیکتر است و پسر نزدیک ترین عصبان است و اگر
 جاری می شود در آن سهام و ارثان بفرضیت مانند مال است و اگر در آن
 از آن نصیب می بود علاوه اینکه قول میفرماید که و لاقره ابی است
 مانند قرابت نصیب و قابل بیع و سجد و ارثان نیست دلالت واضح دارد
 بر اینکه قول اول ابی یوسف روح که آن مذمت طرفین است صحیح است
 و اگر بنده آزاد و پسر آزاد کننده و جد او را گذاره تمام
 و لا پسر و ایا شد با اتفاق و جد از بی نی و ابو یوسف روح درین مسئله
 مخالفت نمیکند با طرفین زیرا که پدر مانند پسر است در عصوبت بحسب ظاهر
 زیرا که اتصال هر واحد از آنها بهیت یا واسطه است مگر پسر را که قریب تر
 محسوب است سبب آن یکت از حکمی است که مالانده گوشت است و آن
 همین است که تیموسکی فرخ حاصل غایبتر است از تیموسکی اصل
 بطرح لهذا ذکر فرخ از ذکر اصل حاصل می شود مانند بنا و اشجار در بیح
 زمین پس در صورت گذشتن آزاد کرده شده بدو پسر آزاد کننده
 در اختلاف بگوید ابو یوسف روح با طرفین روح و در صورت گذشتن جد و پسر
 جد مزاحم پسر نمی تواند شد زیرا که اتصال او به پسر پدر است پس هرگاه

پدر از جهت قربت نسبت به اولاد و پادشاه قریب تر خواهد بود و بلا احتیاج است
 و اگر کسی مالک ذی رحم محرم خود شود و از او میسر شود
 آن ذی رحم محرم بر آن نکس و میسر شود و لای او برای آن نکس
 این سبب از قریب بحث عصیات سبب است و تنبیه است. برای آنکه عین
 اگر چه اختیاری بنا شده است سبب ولایت و تفصیل این مقام این
 است که قرابت بر سه نوع است اول قریبه بر آن قرابت ذی رحم
 محرم است از جهت ولادت و زادن و بر دو بخش اصابت نمودن و چنانچه
 مادر و پدر و جد و اگر چه بالاتر باشند و خواه بر روش فرجیت بخانه
 فرزندان و فرزندان فرزندان اگر چه فرو نریا شوند دوم متوسطه و آن
 قرابت عرسمهای غیره که مدین است اغنی قرابت برادران و خواهران و
 فرزندان ایشان اگر چه فرو تر باشند و قرابت هم و عمه و خال که برادران در باشد
 و خاله که خواهران مادر باشد و باید دانست که اولاد هم و عمه و خال
 و خاله از خویشان متوسطه نیستند سیوم بعیده و آن قرابت ذی
 رحم غیر محرم چنانچه فرزندان عمما و خالها یس اگر کسی بکنیت
 ذی رحم محرم خود از نوع اول شود و آن ادبی شود آن ملوک بروی
 و ولای این آن را و او را با نهد با تفاق و اگر کسی مالک ذی رحم
 بر هم از فرقه دوم شود این ملوک بروی از او میسر شود و ولای

اشرح و نزد شافعی زح از او بگیر و ذوا کر کسی مالک ذی بهم غیر
 لرم که از فریق سیزدهم است شود این مالوک بر مالک از او بگیرد و
 اتفاق همه مثال از او شدن ذی کرم لرم بر مالک سده د ختر
 از او که پیدا شده اند از پدر که بنده است و از یازده که از او است
 د ختر بزرگتر سی دینار دارد و د ختر صغیر دینار دینار
 و این دینار د ختر بزرگتر دینار د ختر را دینار دینار
 از او است برین مرد و بدهد بدهد بدهد بدهد بدهد بدهد بدهد
 مثال پس د و ثلث آن بدهد د ختر بدهد قسبت از روی قرضیت
 می رسد و باقی که ثلث دیگر باشد پنجم حصه شده سه از آن
 د ختر کلان ده و د ختر خورده می رسد بسبب و لا و مسئله از
 چهل و پنج تصحیح می پذیرد و و ثلث آن را که می است سه
 حصه نموده هر یک از سه دختر ده ده بسبب فرض باید و او ثلث
 باقی را که پانزده است پنج حصه نموده سه شش که نه است دختر
 با دختر را و دوشش که شش است و دختر خورده و لا باید داد
 و مجموع قیمت دختر کلا نتر از فرض و لا ندرده و مجموع قیمت دختر خورده و لا نتر از فرض
 و لا ندرده است و دختر میان را سوای ده که بسبب فرض است و دیگر پنج
 باشد و بیان درست شدن سه از چهل و پنج این است که حاصل سه

و ز اینها سه است که کترین سخر جهای و و ثلث خسه فرض سه
 سه و دختر شده و دو ثلث سه که دو است حصه هر سه دختر از زوی
 فرض و ثلث ثانی که یک است بسبب عضو بت و لاحق دختر کلا نسه
 و خور و تر و تقسیم و نور سه دختر است نمی آید و در میان این
 دو که عدد سهام آن دو در میان عدد رؤس و دختران که سه
 است نسبت تباین است لهذا حسب قاعده مجموع عدد رؤس که
 سه باشد گرفته شد و چون واجب است که تقسیم ثلث ثانی
 بر دختر کلا نسه و خور و تر بحسب نسبت در میان مالهای اینها باشد و
 در میان دو مال آنها غنی سی و هشت نسبت توافق بعشر است پس عشر
 از سی و نیا سه باشد و عشر از هشت دینار دو باشد و مجموع آن پنج باشد
 و این پنج بمنزله عدد رؤس است و ثلث باقی که یک است بر پنج راست
 نمی آید و در میان یک و پنج نسبت تباین است لهذا مجموع پنج گرفته شد
 و در میان این پنج و عدد رؤس و دختران که سه است تباین است پس چون
 نصب ضابطه پنج را در سه ضرب کردیم پانزده حاصل شد بعده پانزده را
 در اصل مسئله مذکوره که سه است قیوٹ کردیم چهل و پنج حاصل
 رفید و مسئله این صحیح می شود زیرا که از اصل نسبت یک دختران را
 و سهم است و دورا چون در مضروب که پانزده است ضرب کردیم سی

مهم گشته باشد و آن مو پنهان کن را است یکی شوهر

دوم پسر سوم مادر چهارم دختر پسر پنجم خواهر و علاقه

و بیان آن در احوال آن گذشت که شوهر محبوب می شود

در نصف نیمی از شوهر محبوب می شود از ربع بسوی ثمن بسبب

بودن فرزند یا فرزند پسر و در محبوبه می شود از ثلث بسوی سندس

بسبب بودن فرزند یا فرزند پسر یا در کس اینها معلوم شود بهر آن و میراث

محبوبه میشود مادر از ثلث کل بسوی ثلث باقی بسبب بودن پدر و زوج

پسند یا زوج او و دختر پسر محبوبه میشود از نصف بسوی سندس بجهت کامل کردن این

و ثواب بسبب بودن یک دختر صایه و خواهر علاقه محبوبه می شود از نصف بسوی

سندس بسبب خواهر عقیقه و همچنین است مال دیگران که سابقا گفته شد و دوم

حجب در میان اعیان باز داشته شدن از میراث با کلیه وادقان درین حجب زمان

اعیان تقیاس آن حجب دو فریق اند یک فریق از آن محسوب به حجب

در میان بهیچ حال نمی شوند اگر چه بعضی از آنها محبوب محب نقصان

میشود و آن شش کسانند از مردان پسر و پدر و شوهر و سه از زنان

دختر و مادر و زوج و سوال این فریق بسبب قتل و ارتداد و رقیقت محبوب

می شوند پس چگونه صحیح خواهند شد این سخن که آنها در هیچ حالی محبوب

نمی شوند بجز این کلام در و از ثانی است و آنها بر تقدیر قتل و غیره و ارث نیند

و فریق دوم وارث میشوند بیک حال و محکوم میشوند.

بجب حرمان در حال دیگر و آنها غیر آن ~~شش~~ ~~کسان~~ ~~و~~ ~~اصول~~ ~~مورد~~

و در اینست که ارث این فریق دوم بصورت بود یا بفرقی است و حسب

جرم این در فریق مذکور مبنی است ~~بر اصول اول~~

۱ نکه هر کسی که نسبت او بسوی میت رسد بسبب شخصی

۲ نکلی با وجود آن شخص ~~مادرش~~ ~~میت~~ ~~شود~~ ~~چنانچه~~ ~~پسر~~ ~~پسر~~

که وارث نمی شود با پسر سوای فرزندان مادر که اینها

با آنکه نسبت خود با بوی میت بسبب مادر دارند با وجود مادر وارث

میشوند بسبب استحقاق نه داشتنی مادر جمیع تر که را باید دانست

که شخصی که بسبب او نسبت وارث بوی میت شود آن شخص را مدلی ویم

آن وارث را مدلی می نامند و تحقیق اصل مذکور این است که شخص مدلی به

اگر مستحق جمیع تر که است پس مدلی با وجود او وارث نمیشود خواه بسبب

ارث بر روی یک باشد چنانچه بسبب پدری در پدر و جد و بسبب فرزندی

در پسر و پسر خواه یک باشد چنانچه در پدر و برادران و خواهران

و سر آن اینست که هرگاه مدلی به اتر از جمیع مال کند برای مدلی بیج بانی

یعنی مانند اکر مدلی به مستحق جمیع تر که نباشد پس اگر بسبب ارث میرد

یک باشد که همان حکم است چنانچه در مادر و مادر و مادر و پسر و هرگاه مدلی به

بسبب آنکه نصیب خود بگیرد. برای مدلی نصیبی بانی نمی ماند پس مدلی
 محروم میگردد و اگر سبب ارث یک نباشد چنانچه در مادر و اولاد او
 پس مدلی به نصیب خود بگیرد و جهت یک سبب و مدلی میگیرد نصیب
 دیگر را جهت سبب دیگر و محروم نمیشود سوال مادر وقت نبودن کسی
 دیگر از اصحاب فرایض و عصبیات مستحق تمام ترک میشود پس چگونه سفید
 شود که او مستحق تمام ترک نمیشود جواب مراد از عدم استحقاق جمیع ترک
 آن است که یک جهت مستحق تمام ترک شود مانند عصبه و استحقاق
 مادر تمام ترک را یک جهت نیست بلکه بعض آن میگیرد و بعض برود
 اصل دوم اینکه اعتبار کرده شود نزدیکتر را بعد از نزدیک تر دیگر را
 چنانچه در عصبیات ذکر کرده شد که ترجیح داده می شود بسبب نزدیکی
 و زجر اغنی نزدیک تر فحش بر میکند. محجب حرمان دور تر را خواه
 آنها در سبب ارث متعدد باشند یا نباشند و کسیکه مکروم
 از ارث بالکلیه است مکجوب نمیکند نزد علیهای مارج
 غیر خود را هیچ وجه نه. محجب حرمان و نه محجب نقصان چنانچه کافر و قاتل
 و رقیق و این قول عامه صحابه رضاست و مرویست که زنی سلمه
 داشت شوهر سلم و دو برادر خبیانی سلم و یک پسر
 کافر را پس حکم کرد درین سلمه علی و زید بن ثابت رضایانکه

میگوید بر نصف و نه ویر ادر ثلث میرسد و باقی بزرگ است
 است هر که باشد پس در نصف بر پت بر سر کا فواید است
 شیب و نیز بر این نصف بسوی ربع و هم محبوب باشد و برادر
 مذکور نیز را اما نزد این مسعود در ضعیف و کم می کند
 بجهت نقصان نه بجهت حرمان پس در صورت مذکوره در این
 مسعود در ضعیف و در ربع میرسد و دو برادر اخیری را ثلث
 و باقی برای عصبه باشد چون کافر و قاتل و بلده و این نظیر
 برای غروم است که نزد طای مارج اصلا حاجب نمیشود و نزد این
 مسعود در ضعیف می شود بجهت نقصان و محکوم می کشد او را
 بجهت حرمان است غبر خود را محکوم می کشد هر دو
 می کشد و تغافل این مسعود و دیگر صاحب رض چنانچه دو کس
 از برادران و خواهران یا زیاده بران از هر جهت که
 باشند با وجود پدر و ارث نمی شوند لیکن محکوم به می کنند
 مادر از ثلث بسوی سدس و همین حال است در حجب حرمان
 چنانکه مادر پدر که محبوب است بسبب در اما محبوبه که مادر مادر
 مادر را و این نزد این صاحب رض بجهت آن است که غروم با آنکه
 بر او بی و اطفال نیست حاجب است پس همچنین محبوب هم حاجب است

بگفته محبوب نشد نیست. محروم اولیتر است یا آنکه تعجب شود بخود او بجای
وارث نمی شود بخلاف محروم و اما نزد علمای مارج پس بجهت آن
لصحت که محروم منزه معدوم است که بهنج و جد سزاوار ارث
غیت. بخلاف محروم که او از وجهی سزاوار ارث است و از
وجهی پس از ارث بجهت غیت پس محبوب در حق اشتقاق
ارث نماند زنده است و وارث نشود اصلا و در حق حبس زنده
است پس او وارث است و در حق محبوب خود اگر حاجب او نمی بود -
پس حاجب محبوب خود خواهد شد

باب در بیان محرومیت از ج و فروع و
چون بمشک و فروع هر صاحبان فروع بدوی و انستین ضابطه مستقیم
است لهذا اشروع و در بیان آن رقت و خروج بجای بیرون شدن
است و مارج جمع آن و هر حدی که از حدوی دیگر برمی آید آنرا
پس می نامند چنانکه نصف از دو و ثلث از سه و ربع از چهار و
پسوانی این امر حدی که بمنزه و دیگر برمی آید کسر باشد
و کسود بالضم جمع آن است و آن دیگر کسود که از حدوی دیگر برمی آید
در حق فی نامند و کسودی را که با دو نصف تا همیشه باشد کسر منطبق
پس نامند و سواهی آن کسر و دیگر را کسر اصیل میگویند و آن

نصف تا عشره که باشد و کسر یعنی را ملت نماید از قیمت و در آن
 نیز ستم است باید دانست که فرض ثانی و ثلثان که یکبار ازین
 گفته شده تمام کسر ستمی خرج آنهم خرج کسر ثانی بود و ستمی فراضا که
 در کتاب الهی مذکور است هم دو نوع است یعنی ثلث و ربع
 مثل بر سه کسر نوع اول نصف است و ربع و ثمن و دوغ و دم ثلثان
 است و ثلث و سدهس و دوش تضعیف و تنصیف تضعیف یعنی دو جز کردن
 و تنصیف یعنی نصف کردن است و طریق دو جز کردن اینکه ثمن و ذنبه
 دو گونه کرده شود ربع حاصل کرد و ربع و قتیکه دو گونه کرده شود نصف کرد و
 و سدهس و قتیکه دو گونه کرده شود ثلث کرد و ثلث و قتیکه دو گونه کرده
 شود ثلثان کرد و دو طریق تنصیف اینکه نصف و قتیکه تنصیف کرده شود ربع کرد و
 و ربع و قتیکه تنصیف کرده شود ثمن کرد و ثلثان و قتیکه تنصیف کرده
 شود ثلث کرد و ثلث و قتیکه تنصیف کرده شود سدهس کرد و دو حاصل
 بود که تضعیف و تنصیف این است که در صورت اختیار هر یکی از دو نوع
 مذکور دو عبارت درست می تواند شد پس در نوع اول بود تضعیف
 می توان گفت نصف و نصف نصف اعنی ربع و نصف نصف نصف اعنی
 ثمن و بود تضعیف می توان گفت که دو جز ثمن ربع و دو جز ربع نصف
 و در نوع ثانی بطریق تنصیف می توان گفت نصف ثلثان ثلث و نصف ثلث

مستحقین و بطریق تصفیت می توان هفت و دو خوسه شش ثلث
 و دو خوسه ثلث ثمر بنان و ششش فرض مذکوره را که و نوع کرده است بسبب
 آن اینکه کمترین فرضهای شش کانه من است و خرج آن هشت است
 که ربع و نصف اذان بدون کسر بیرون می تواند آمد بنابر آن این سه را
 یک نوع نموده شد و کمترین فرضها بعد ثمن سدس است و خرج آن ششش است
 که ثلث و ثلثان از آن بدون کسر بیرون می تواند آمد بنابر آن این سه را
 نوع دیگر نموده شد و نیز می گویند که فروض سه کانه اول را اول باین
 جهت نامیده شد که آن نصیب اول موجودات است از آدمیان اغنی زوج
 و زوج که آدم و حوا علیهما السلام اند چه نصیب زوج و زوج یافته میشود مگر
 و در این نوع و هر یک از مسائل یک یک از فرضهای مذکوره
 در آید مخرج آن فرض عدد هفتاسم آن فرض خواهد
 بود چنانچه ربع از اربعه اغنی چهار و من از ثمانیه اغنی هشت و ثلث
 و ثلثان از ثلاث اغنی سه و سدس از سیه اغنی شش مگر نصف که
 مخرج آن انسان است اغنی دو که مئنام نصف نیست و صورت های در آمدن
 یک یک فرض این است که اگر در مسئله حرف نصف باشد چنانکه وارث
 کثیر و میت و غیره برادر اغنی را پس سه که از دو خواهد شد و نصف آن بدخرق
 باقی نماند و برادر خواهد رسید و اگر در مسئله حرف ربع باشد چنانکه کثیر و میت شوهر

پسر را سکه اولی بعد از غنی به چهار خواهد شد ربع آن بشوهر و بقیه آن که
 باشد به پسر خواهد رسید و اگر دوازده سکه مرتکب باشد چنانکه
 گذاردیم و سکه را سکه از هفتاد و غنی هشتاد خواهد شد
 و نه آن که یک است در وجه و باقی هفت به پسر خواهد رسید و اگر
 در سکه مرتکب بود چنانکه گذاردیم مادر و برادر غنی را اینان
 باشد چنانکه گذاردیم و دو دختر و هم را اس سکه از ثلث غنی از
 سه خواهد شد و در صورت اولی مادر را ثلث و باقی برادر را و
 در صورت دوم بدو دختر ثلث و باقی هم خواهد رسید و اگر مرتکب
 سده باشد چنانکه گذاردیم بدو برادر و پسر را پس سکه
 از سه غنی از شش خواهد شد و سده برادر و باقی به پسر
 و پدر رسیده و هرگاه در مسایل ازین فرضها دو و فرض یا سه
 سه فرض از یک نوع بیاید پس هر عدد بکسر مخرج کسر
 آن نوع باشد همچنانکه در مخرج ه و حده و د و حده و د و حده
 که کسر خواهد بود چنانکه شش که هم مخرج سده و هم مخرج
 و چند آن غنی نامت و هم مخرج د و حده و د و حده آن غنی
 ثلث باشد و چنانچه است که هم مخرج ثلث و هم مخرج ربع آن غنی ربع
 هم مخرج دو و چند و چنانکه آن غنی نصف است و سر آن

اینست که خرج خدمت هر کس داخل باشد در خرج آن کس که بر او
 به سبب خرج کس از خرج خدمت آن استغنا میشود چنانکه خرج بنای
 و نشان که نه است داخل است و در خرج مدس که شش است
 و علی بن ابی طالب و صورت های جمع شدن دو فرض با سه فرض اند
 یک نوع در سلسله میشت است یکی اجتماع مدس و ثلث
 چنانکه گذارد میت مادر و دو خواهر اخیانی و برادر عینی را دوم اجتماع
 مدس و ثلث چنانکه گذارد میت مادر و دو خواهر عینی و عم را
 سوم اجتماع مدس و ثلث و ثلث چنانکه گذارد میت مادر و
 دو خواهر اخیانی و دو خواهر عینی را درین هر سه صورت سکه از شش
 باشد چهارم اجتماع ثلث و ثلث چنانکه گذارد میت دو خواهر
 اخیانی و دو خواهر عینی و برادر زاده را درین صورت سکه از سه باشد
 پنجم اجتماع ثلث و نصف چنانکه گذارد میت زوجه و دختر و عم را
 درین صورت سکه از شش باشد ششم اجتماع ربع و نصف چنانکه
 گذارد میت شوهر و دختر را درین صورت سکه از چهار باشد و
 بیان اختلاف هر دو نوع باینکه یکر این است هرگاه نصف که انی
 نفع اول است بکل نوع دوم که ثلثان و ثلث و مدس
 باشد یا ببعض آن مختلط شود پس مسئله از شش خواهد بود

هورت اختلاط نصف از نوع اول بتمام نوع دوم اینکه مثلا گذارد
 میت شوهر و مادر و دو خواهر عینه و یک خواهر اخیافیه و صورت
 اختلاط نصف بنصف نوع دوم شش است یکی اختلاط نصف بصورت ثلث
 چنانکه گذارد میت شوهر و دو خواهر اخیافیه و برادر زاده را دوم اختلاط نصف
 بصورت ثلثان چنانکه گذارد میت شوهر و دو خواهر عینه را سوم
 اختلاط نصف بصورت سدهس چنانکه گذارد میت مادر و دختر و عم
 ز ا چهارم اختلاط نصف ثلث و ثلثان چنانکه گذارد میت شوهر
 و دو خواهر عینه و دو خواهر اخیافیه و پنج اختلاط نصف ثلثان و
 سدهس چنانکه گذارد میت شوهر و مادر و دو خواهر عینه را ششم
 اختلاط نصف ثلث و سدهس چنانکه گذارد میت شوهر و
 دو خواهر اخیافیه و مادر را و سبب درست شدن سببه
 از شش وقت محتاط شدن نصف نوع دوم این است که دو که خرج
 نصف است و سه که خرج ثلث و ثلثان است و در شش داخل
 است پس شش خرج با سدهس را یی نصی که محتاط بفرض نوع
 دوم باشد و نیز در میان خرج نصف که دو است و خرج ثلث
 که سه است تباین است پس چون یکی از این دو را در دیگر ضمیمه
 کنیم سدهس صلی خواهد شد که خرج نصف و ثلث میرود و است و هشتاد

و مع از انواع تول بکند نوع دوم بیاضی است مختلط شود

همسکه از دوازده باشد صورت اختلاط ربع به نوع دوم این
است که مثلاً میت کند از زوجه و مادر و دو خواهر عینی و دو خواهر
اختلافی را که ربع زوجه و سیدس مادر و ثمان بدو خواهر عینی
و ثلث بدو خواهر اختلافی خواهد رسید و صورت اختلاط ربع به بیض
نوع دوم نیز شش است یکی اختلاط ربع به صرف ثمان چنانکه
کند از و میت شود و دو دختر و هم زاده دوم اختلاط ربع به صرف
ثلث چنانکه کند از و میت زوجه و مادر و برادر زاده را
بسیوم اختلاط ربع به صرف ثمان چنانکه کند از و میت زوجه و یکی
لازم فرزند این مادر را چهارم اختلاط ربع بنان و سیدس چنانکه
کند از و میت زوجه و مادر و دو خواهر عینی را پنجم اختلاط ربع بنان و
ثالث چنانکه کند از و میت زوجه و دو خواهر عینی و دو خواهر اختلافی را ششم
اختلاط ربع بنان و سیدس چنانکه کند از و میت زوجه و مادر و دو
خواهر اختلافی را و زوجه و میت شدن سکه از دوازده وقت اختلاط
ربع بنوع دوم این است که خرج سیدس که کمتر جزو نوع دوم است
شش است و خرج ثالث و ثمان نیز در آن داخل است پس شش
را اگر قسیم و بده چهارم که خرج ربع است نیز که قسیم و در میان شش

و چهار تو افق پنجم است پس چون نصف یکی را در تمام دیگر ضرب
کنیم و از ده حاصل می شود و وجه دیگر این است که در میان مخرج ثابت
و نشان که سه است و دو میان مخرج ربع که چهار است میانه است
پس چون یکی را در دیگر ضرب کنیم و از ده حاصل می شود و این دو از ده
مخرج کل اختلاطی ربع با نوع دوم باشد و هرگاه ثقیلی از نوع
اول بقیام نوع دوم یا بعضی آن مختلط شود مسئله از بیست و چهار
باشد و صورت اختلاط منجمه نوع دوم برای اینست که در عرض منقور میشود
و نزد علای مارح منقور نیست بسبب اینکه محروم نزد علای مارح تغیر خود را
به وجه تعجب نمیکند و از ده و غیر خود را محجوب بحجب نقصان میکنند چنانکه
گذارد و میست پس هرگاه فروز وجه و مادر و دختر غنیم و دو خواهر را
پس هرگاه فرزندان منقور در عرض زوجه را از ربع بسوی ثمن
محبوب بکنند و در صورت اختلاط ثمن جمعه نوع دوم در تحت می تواند شد
اما نزد علای مارح چون محروم در کم معدوم است صورت اختلاط ثمن جمعه
نوع دوم منقور نیست زیرا که ثمن هرگاه برای زوجه شود واجب است که
صاحب مانان هر دو دختر شوند و صاحب سدس شود و مادر یا جده و پدر
این هنگام صاحب ثابت یافته نمیشود زیرا که صاحب ثابت با مادر است یا
فرزند آن مادر و در سن سه ساله مادر محجوب شده است از ثابت بسوی

حقه مخفی و اولاد مادر از جمیع ثلث مجرب شده اند پس در
 سینه مذکوره محتاط نخواهد شد ثمن گنجانان و سدس نقطه بنا
 ثلث پس صورت مذکوره نزد علای مارج از قسم اخلاط ربع بکل نوع
 پانی است چنانکه سابقا مذکور شده است و صورت اخلاط ثمن بعض
 نوع دوم سه است یکی اخلاط ثمن نشان و سدس چنانکه گذارد
 است زوجه و دو دختر و در دوم اخلاط ثمن نشان چنانکه گذارد و میت
 و دو دختر و دو پسر و عم را سوم اخلاط ثمن سدس چنانکه گذارد و میت زوجه
 و مادر و پسر را و سواي این سه صورت که گذشت نزد این
 سست و در سه صورت دیگر است یکی اخلاط ثمن ثلث و سدس
 چنانکه گذارد و میت زوجه و مادر و دو خواهر اخیافیه و پسر کافر را دوم اخلاط
 ثمن نشان و ثلث چنانکه گذارد و میت زوجه و دو خواهر عینه و دو خواهر
 اخیافیه و پسر کافر را سوم اخلاط ثمن ثلث چنانکه گذارد و میت زوجه
 و پسر رقیق و دو خواهر اخیافیه را و در سمت شدن سینه از دست
 و چهار وقت اخلاط ثمن ثلث و دوم این است که خرج سدس که
 کمر بین جزو نوع دوم است شش است و در آن خرج ثلث و نشان که
 سه باشد داخل است پس آن شش را و خرج ثمن را که هشت
 باشد که فیم و در میان شش و هشت توافقی به نصف است و چون نصف

یکی در تمام دیگر نمیشود. نسبت خرجها به اصلین میشود و دو عدد دیگر آنکه در میان سه
که خرج شش و شانزده است و در میان شش که خرج شش نیست میانبت است
و در میان شش که خرج شش نیست و چهار میشود یعنی نسبت و چهار خرج

کل مختلفه ای که مانده دوم باشد و میان هوا فاشست و میانبت عدد ایشان
عدد دومه بانی که متصل این باب است که خواهد شد.

باب الحول عمل و نسبت

بمعنی میله سوزی ظلم و معنی علیه و رواشتن نسبت و در اصل طایع عالمان این علم
زیاده کرده و از جزیهای مخیر است نسبت پدر و خرج و وقت تنگی
آن مخارج از فرضها آنکه در آن مخارج معصوم شود و حاصل اینکه میرگاه.

مخرج از دو غای فرضها آنکه در آن جمع شود تنگی نماید پس ترک برداشته می شود
بسی میزدیکه زیاده از آن خرج باشد و از آن تقسیم کرده می شود تا نقصان
در فرضهای تمام ورثه. یک نسبت شود و ازین ظاهر شد که معنی اصطلاحی
حول از معنی لغوی مایه که برداشتن است باخوذاست و می تواند باشد

که ماخوذا از معنی اول اعنی میل بظلم باشد زیرا چه در صورت
تنگی مخارج مسکله مایل بجور می شود و مایل آن مسکله که بفرضهای
تا نقصان راه می یابد و همچنین از معنی دوم هم باخوذا می تواند شد و
کیا که مسکله مایل می شود و مایل آن نسبت لایق مشمن فرود آید

واصل کنند که حکم قبول کرد و حضرت عمر فاروق رضی الله عنه فرمود که در وقت انوار
 و در آنکه زنی مرد و وارث کند شش شوهر و مادر و خواهر یعنی را و در این منظور
 خرج از وفای غرضها نمی شود زیرا چه جمع شد در آن دو نصف که
 فرض شوهر و خواهر است و یک ثلث که فرض مادر است و مسکه که از
 بخشش است کمایت نمیکند یا وای این فرضها پس سخت است که در فاروق رضی
 الله عنه و عجل عنهما رضی الله عنهما است قبول کرد و فاروق و دیگر علم بر رضی الله عنه
 عباس رضی الله عنه و بر شش دوه افزوده از شش تقسیم بود که
 نمود و بیکی از علم بر رضی الله عنه انکار نکرد و اگر این علم بر رضی الله عنه
 که بعد رحلت فاطمه رضی الله عنها انکار از عیال کرد و شخصی از او پرسید که وای
 زلمان فاروق چرا انکار می کنی گفت که از بیست و هفت و فی الحقیقت
 فاروق رضی الله عنه میباید بود و موسی از او پرسید که در مسکه که خرج از
 فرضها نمی کند چه باید کرد گفت که ضرر رعایم بر کسی که اقرار نماید
 حلال او باشد اغنی مرد عزرا و خواهران زیرا چه آنها منتظر
 میشوند از یک فرض مقدر بسوی دیگر فرض غیر مقدر و آن مرد گفت که فتاوی
 تو ترا بوجهی مفید نخواهد شد زیرا چه میراث تو بعد از مرگ بلاف
 زای تو مان و از شان تقسیم نخواهد یافت این علم بر رضی الله عنه
 از این سخن بر داشت و گفت چرا محتاج میشوید تا تباهه کنیم

نعمت خدا کنیم بر کسی که کاتب است و خدا نیکه را نیکه پادشاه را پادشاه و
 در هیچ مال جمع نکرد و و نصیب و پیشتر را و مؤید کلام این عباس
 رض این است که هرگاه حقوق بسیار در مالی جمع شود و آن مال یا دای
 کل آن بخت است نکند بسن مقدم کرده میشود و آبی جزئی را که فخر
 است مانند تمبر که مقدم است بر دین و دین بر و طاعت پس هرگاه تنگی
 کند ترک از وفای فرضا باید که مقدم شود فرضی که قویتر است و درین تنگ قسمت
 که هر صاحب فرض که منتقل میشود از یک فرض مقدر بسوی فرض
 مقدر دیگر او مجموع وجه صاحب فرض است و قویتر است از آن
 صاحب فرض که منتقل میشود از یک فرض مقدر بسوی فرض مقدر
 مقدر چه او یک وجه صاحب فرض است و یک وجه عصبه و لاحق
 کبر و نفعمان یا حرمان با او و لیس است زیرا چه صاحبان فرض
 مقدم اند بر عصبه و دلیل غلای ما این است که صاحبان فرض
 که در ترک نیست مجتمع شوند در سبب استحقاق که نص قرآن
 است برابرند پس باید که در استحقاق هم برابر باشند و وقت
 تنگی منقسم شود بر نقصان بر حقوقی هر یک مانند انسان و بهر که
 پس و فی که واجب کرد او تعالی در مالی و و نصیب و تنگ است را
 سیر از این است شده که مراد از آن تقسیم آن مال بین نقصان در

فرضهاست و بر آنچه و فای آن مال با دای کل دو نصف و یک
ثلث مال است بخلاف تهمین و غیره که آن از حقوق مرتبه
است انغی بعض از این مقدم است بر بعض نه برادر بر و منتقل
شدن صاحب فرض از فرضیت تصوی عصیت موجب ضعف
آن نیست زیرا چه عصیت قوت برین اسباب اثر است پس باعتبار
صحت صاحب فرض در بعض احوال نقصان یا جرمان یا و چگونه ثابت
بشود بدانکه تمام مخرجها هفت است زیرا چه فرضهای
ذکر کرده شده در کتاب الهی شش است و چون خرج ثلث و ثلثان
و واحد است پس غیرجهایی شش فرض مذکور پنج شده و دو سه
و چهار و پیشین و هشت و غیرجهایی سایل اختلاط میان دو نوع
سه است شش و دو از ده و هشت و چهار اما شش در میان پنج
خرج که اولاند کور شد داخل است پس بانی ماند و یکی دو از ده
دیگری هشت و چهار پس مجموع هشت شد چهار از ده هفت
هول نمیشود اصلا و آن دو سه و چهار و هشت است سبب
عین شدن هر یکی از این چهار خرج این است که فرضها یک
منعلق باین غیرجهایی و در بعض صورت غیرجهایی مذکور دای کل
آن کافی می شود و در بعض صورت بعد ادای فرضها چیزی بانی ماند

مانی جمع میست جمع شود و نظیر اول چنانکه گذاردیمت زوجه و بیست
 را و نظیر دوم چنانکه گذاردیمت زوجه و دختر و برادر عینی را و ازین
 بیان ظاهر شد که درین سهگاه ماعول اصلا بیست و سه خرج دیگر
 که بشش و دو ازده و بیست و چهار باشد عول میشود و بر بعض حال بدین
 روش که بشش بیاد عول میشود پنجاه مطابق و جفت اربعی
 بشش عول میشود و تا هفت برپاده گردن یک سدس که بشش است
 و این وقتی است که جمع شود و دو مسأله نصف و ثلثان چنانکه گذارد
 است شش و دو و خواهر عینی را یا وقتیکه جمع شود دو نصف و سدس
 چنانکه گذارد میت بشش و یک خواهر عینی و یک خواهر اخیافیه را و
 عول بشش تا هفت میشود برپاده گردن دو که ثلث بشش است و این
 وقتی است که جمع شود نصف و ثلثان و سدس یا جمع شود
 دو نصف و ثلث و ثلثی صورت اول چنانکه گذارد میت شوهر و دو
 خواهر عینی و یک خواهر اخیافیه را و نظیر صورت دوم چنانکه گذارد میت
 شوهر و یک خواهر عینی و دو خواهر اخیافیه را و عول بشش تا هفت میشود
 برپاده گردن نصف آن و این وقتی است که جمع شود نصف و ثلثان
 و ثلث چنانکه گذارد میت شوهر و دو خواهر عینی و دو خواهر اخیافیه را
 یا وقتیکه جمع شود دو نصف و ثلث و سدس چنانکه گذارد میت

یا وقت جمع شدن ربع و ثلث و دو سدس چنانکه گذارد میت
 زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و مادر را و عول دو ازده تا سده
 بزیاده کردن سدس و ربع آن می شود وقت جمع شدن ربع و
 ثلث و ثلث و سدس چنانکه گذارد میت زوجه و دو خواهر عینیه
 و دو خواهر اخیافیه و مادر را و بیست و چهار عول میشود تا بیست
 و هفت بزیاده کردن ثلث آن یک عول نه زیاده مانند
 مسئله متبریه که جمع میشود در آن ثمن و ثلث و دو سدس و آن
 این است که گذارد میت زوجه و دو دختر و مساهره و پدر را
 و این سکه را منبریه برای آن نام نهاده اند که علی رض بر منبر گوید
 خواجه میخواند در آن وقت ازین سکه شخصی از سوال کرد و آن حضرت
 بی آمل همین جواب فرمود و سایل از راه نعمت گفت که آیا فرض زوجه ثمن
 نیست فرمود که ثمن آن تسع گردید و بخطبه منقول شد حاضران
 از تبریزی ذمن آن حضرت تعجب کردند و عول بیست و چهار زیاده
 بر بیست و هفت نمیشود مگر نزه ابی مسعود رض که نزه او بیست
 و چهار بزیاده کردن ثمن و سدس آن تا سی و یک عول
 میشود چنانکه گذارد میت زوجه و مادر و دو خواهر
 عینیه و دو خواهر اخیافیه و پسر محرم را در صورت نزدی

رض پسر محروم زوجه را محبوب می‌کند از ربع سوي ثمن پسر مسکمه
 بسبب اختلاط ثمن بتمام نوع دوم از بیست و چهار است که تاسی
 و یک عول می‌شود و زوجه را ثمن که سه است و مادر را سس که
 چهار است و دو خواهر عنبه را ثمن که شانزده باشد و دو خواهر
 اخیا فی را ثمن که هشت است و همگی سبی و یک می‌شود و نزد غیر این
 مسعود رض مسکمه این صورت از دو اوزه است که تاسفده عول می‌شود
 زوجه را ربع و آن سه است و مادر را سس و آن دو است و
 دو خواهر عنبه را ثمن و آن هشت است و دو خواهر اخیا فی را ثمن و
 آن چهار است و ممکن سفده می‌شود و دلیل اسحمار عول در صورهای
 مذکوره الفدر استقر است اغبی بتفحص حریمات مبنی فدر با فده
 شده و سس را که در آن عول باشد عایله گویند

فصل در شناختن نسبت عددی
 بنوی عدد دیگر چون در تقسیم ترک بر عدد مستحقان آن اکثر کرد لازم
 می‌آید و بی در یافت نسبت میان دو عدد تقسیم درست نمی‌شود لهذا
 شروع در بیان آن رفت نسبت در میان دو عدد هر چند
 است تمسکاً و قیاداً و توافق و تباین فاضل در نسبت
 بایکدیگر مانند شدن است و قد اخل باهم و رأین بجزئی در چیزی

و از میان این دو اکثر است اعنی نه بر حد و کمتر اغنی سه بدون کسر
 قسمت می پذیرد و عبارت دیگر این است که اکثر زیاده کرده
 شود عدد اقل را به مقدارش یکبار و یاد و یاد یا زیاده از آن
 چهار بار عدد اکثر نشود چنانکه بر سه اگر بهمان مقدار دو بار
 زیاده کنیم برابر می شود و عبارت دیگر این است که عدد کثیر
 جزو واحد اصطلاحی عدد اکثر باشد سوال ازین عبارت
 لازم می آید که میان چهار و سه و پنج مثلا نسبت داخل شود حالانکه
 میان دو عدد اول نسبت توافق بالکسفت است و میان دو عدد
 دوم نسبت تباین است جواب مراد از جزو که درین عبارت
 مذکور است جزو اصطلاحی است که واحد باشد و مکرر نشود
 و چهار جزو واحد اصطلاحی ده و همچنین سه جزو واحد اصطلاحی
 پنج نیست بلکه جزو مکرر و اجزا است و بیان آن اینکه هر حد و کمتر
 که عادی و مفنی خود اکثر بود آن حد و کمتر از آن حد و اکثر بیگونه
 در اصطلاح و اگر عادی و مفنی نباشد اجزا بیگونه و چهار و دو خمس
 ده است و سه سه خمس پنج چنانکه سه و ده هر سه شش
 نه است و جزو آن که می افکنند را سه بار و برابر نه می شود و اگر
 زیاده کرده شود مقدار آن دو بار و نیزه قسمت می پذیرد

بر آن بدون کسر چنانکه بالا مذکور شد پس این سه و نه
 مثال داخل است برای کل تفسیر آن و توافق و عدم
 مختلف عبارت است از اینکه عدد کمتر عدد اکثر را
 نمیکنند بلکه عدد سیوم افکنند آن هر دو باشد چنانچه
 هشت و بیست که هشت افکنده بیست است اما چهار که عدد سیوم
 است افکنده هر دو است چه چهار هشت را بدو بار می افکند و بیست
 را به پنج بار و می توان گفت که چون هشت از بیست بدو بار افکند
 شود باقی چهار مانده که این عدد سیوم است و هر دورا می افکند پس هشت
 و بیست متوافق بر ربع اند زیرا چه عدد چهار که عدد و مغنی هشت
 و بیست است مخدج است برای ربع که جزو قف است میان هشت
 و بیست حاصل این است که خرج هر کسر که آن دو عدد را افکند آن
 دو عدد را متوافق بآن کسر گویند مثلاً ده و دوازده که عدد و مغنی آن
 هر دو است و دو خرج نصف است پس گفته میشود که ده و دوازده متوافق
 بنصف است و مثلاً با نزه و هجده که عدد سه مغنی آن هر دو است و سه
 خرج ثلث است لهذا با نزه و هجده را متوافق بثلث گفته میشود و سرال
 بخرج نصف اعنی دو مغنی هشت و بیست است پس هشت و بیست
 را متوافق بنصف چرا گفته نشد و جواب عدد و مغنی دو عدد اگر چه متعدد

باشد تا هم معتبر درین فن همان عدواست که زیاده باشد و عاود مثنی آن
 دو عدد گردد و فایده این اعتبار آن است که جزو و فوق کمتر شود و حساب
 آسان گردد و چه ظاهراًست که ربع ششی کمتر است از نصف ششی و
 بحساب ربع آسان تر است از حساب نصف چنانکه دوازده و هجده
 که موافق اند بنصف و ثلث و سده و لیکن توافق سده پس همگی
 در حساب آسان است معتبر است زیرا که شش نسبت به طرح ثلث و دو چنان
 و نسبت به طرح نصف سه چنانست و باید دانست که نزد مصنف روح
 و اعداد و نیست و فایده این تاثل معلوم می شود و تباین دوازده و اینکه
 هزاره و عدد مختلف را عدد سیوم نیفتد مگر واحد که نزد مصنف
 روح عدد نیست چنانچه سه و چهار و یازده که هر دو را عدد سیوم نمی آنگند
 مگر واحد و باید دانست که طریق شناختن تاثل و تداخل چنانکه گذشت
 ظاهر است اما طریق واضح تر برای شناختن موافقت و عینیت
 در میان دوازده و این است که از عدد اکثر باند از
 کمتر از هر طرف بیکبار یا بتکرار کم کرده شود تا
 باینکه هزاره و بیک درجه رسد پس آن درجه اکثر بجا ماند
 می باشد که یک باقی مانده پس در میان آن هر دوازده
 و هفت نیست بلکه باینست است چنانکه ده و هفت که هفت چون ده

ده یکبار افکنده شود بانی سه ماند و سه از هشت چون دوبار انداخته
 شد و یک بانی ماند پس ده و هشت با فکندن کمتر از هر دو طرف چون قرار
 بر یک میگیرند متباین اند و اگر بجای می باشد که عدد بانی ماند پس هر یکی ازین دو عدد
 متوافق است بجز و یک غرض عدد بانی است چنانکه شش و یازده که چون
 شش از یازده بدو بار افکنده شود سه بانی ماند و سه از شش چون افکنده شود
 سه بانی ماند پس این هر دو مانند آن کمتر از هر دو طرف بر عدد سه قرار میگیرند پس
 هر یکی ازین دو متوافق است ثالث که سه خرج آن است و توافق
 بکسری از نه کسور مشهوره برین موال است که بعد افکندن کمتر از
 اکثر اعداد و قرار میدهد توافق بنصف یک و یک چنانکه ده
 و چهار که چون چهار از ده افکنده شود بدو بار و بانی ماند و دو افکنده
 هر دو عدد است و اعداد سه قرار میدهد توافق ثلث چنانکه
 گذشت و اعداد چهار قرار میدهد توافق ربع چنانکه هشت
 و دوازده که چون هشت از دوازده افکنده شود چهار بانی ماند و چهار
 هر دو را می آید و بر همین قیاس است تا ده چنانکه اگر بر پنج قرار
 کمتر توافق پنجمس چون ده و بیست و پنج که چون ده از بیست و پنج
 دوبار افکنده شود پنج بانی ماند و پنج افکنده هر دو عدد است و اگر بر شش
 قرار گیرد توافق ششمس چنانکه هر ده و سی که چون هر ده اند

سی افکنده شود و از ده باقی ماند و اگر دو از ده از میزده افکنده شود
شش باقی ماند و شش هر دور می افکنده و برین قیاس است توافق
بنسب و توافق شش و توافق به تسع و توافق بعشر اما در منافوق
ده توافق به جزوی از کمرای اسم می شود که قیاس از آن ممکن
نیست مگر باضافت آن بسوی غرضهای آن چنانکه توافق
در پانزده توافق به جزوی از ده و کویته شش و شش
و در و تسی و یست که چون نیست و دو از سی و سه افکنده شود
پانزده باقی ماند و یازده هر دور می افکنده بن توافق بحر و یازده باشد
و در سیزده توافق بحر و سیزده باشد چنانکه نیست و شش
و سی و نه که چون نیست و شش از سی افکنده شود و سیزده
باقی ماند و سیزده هر دور می افکنده بس توافق بحر و سیزده باشد
و در پانزده توافق به جز و پانزده باشد چنانکه هیچ شش
و پنج که چون سی از چهل و پنج افکنده شود پانزده باقی ماند که هر دور
می افکنده بس توافق بحر و پانزده باشد و حال توافق دیگر
که زیاده برین باشد به همین قیاس است و توافق مافوق ده را
بدو عبارت بیان توان نمود یکی توافق بحر و سی از کمرای اسم چنانکه
گذاشت و این عبارت در هر توافق مافوق ده راست می آید و دیگری

توافق بکسر منطق. مروج ترکیب و این در بعضی راست می گویند و در بعضی
 راست نمی آید. چنانکه توافق مجز و و ازده را که در میان نیست و چهار
 و سی و شش است توافق بنصف سبب می توان گفت و توافق
 مجز و چهارده که در میان نیست و هشت و چهل و دو است توافق
 بنصف سبع می توان گفت و این عبارت در توافق مجز و یا زده یا
 مجز و سی و سه راست نمی آید و باید دانست که در میان دو عدد متوافق
 توافق هر قدریکه باید آن قدر یکی از دو متوافقی را وقتی گویند چنانکه در
 توافق بنصف نصف هر یکی از دو متوافقی و فنی باشد و در میان توافق
 مثلثات هر یکی از این دو متوافقی و فنی باشد و همچنین است و فنی متوافقی
 دیگر و به متعین شدن نسبت عدد با هر چهار قسم مذکوره اینکه وقتی که عددی را بر سیوی
 عدد دیگر نسبت کرده شود هر دو را برخواهند بود یا کمتر افکنده اکثر خواهد بود
 یا آنکه کمتر اکثر را نمی افکند بلکه عدد سیوی هر دو را افکند یا واحد
 افکنده هر دو باشد اول قائل دوم مذاخل سیوم توافق
 چهارم تباین باشد و باید دانست که مذاخل را در تصحیح سلب
 سوای نسبت مذاخل که در میان هر دو فریق و ارثان باشد
 محاسب توافق میگیرند چنانکه سه و شش را بحساب توافق
 مثلث و شش و هر ده را بحساب توافق سبب گیرند .

باب دوم تصحیح سائل

فرايض و آن عبارت است از گرفتن سهام از کمتر عد و بکه ممکن
باشد بوجهی که برپایه یکی از ورنه کسر واقع نشود و برای تصحیح
مسئله ها هفت اصل است سه از آن هفت در میان سهام
که گرفته می شود و از خرج های آن و در میان دوس و ارثان
و چهار از آن در میان روست و دوس و دوفریق یا زیاده
بر آن اما یکی از سه اصل اول اینکه اگر سهام هر فردی از
وارثان بدون کسر بر اینها باشد به نسبت دخیله اختصاص بضرر
نیست چنانکه وقت کفالتن میت ماه روید و دوه ختور
و اگر ورین ضرورت مسکه از شش است بجهت جمع شدن دو
مدرس و ثنائان که از یک نوع است و هر یکی را از مادر و پدر رسد
است و آن یک باشد و نصیب دو دختر ثنائان است که حامله باشد
پس هر یکی را از دو دختر و دو باشد پس سهام مسکه بر
هر فردی ورنه مذکورین بدون کسر راست می آید اصل دوم
اینکه سهام از مخدج بر یک نفر نیست راست نیاید و در میان
سهام آن فزیت و روست آن نسبت توانف بود پس قدر و وقف
در دوس آیتها ضریب کمره لا شود در اصل مسئله اگر عایه

باشد و در اصل و عول آنکه غایب باشد چنانچه
 وقت کذا اشتن میت مادر و پدر و ده دختر و ایستاده
 کذا اشتن میت شوهر و مادر و پدر و شش دختر و اول سال
 مسکنه است که در آن عول میت نیز آنکه اصل مسکنه از شش
 است و دو مدس آن که دو باشد مادر و پدر و آن
 دو برین هر دو را میت می آید و نشان که چهار باشد برای ده
 دختر است و بر اینهارا میت نمی آید لیکن در میان چهار و دس
 دختر آن که ده است توافق پنجم است و نصف دس دختران پنج است
 پس پنج را چون در اصل مسکنه که شش است قرب کرده
 بشود و سی حاصل آید که مسکنه ازین درست میگردد و پنج از سی
 مادر و پدر و دس است که ده باشد و بهر یکی پنج میرسد
 و سی اینکه آنها را از اصل مسکنه دو سهام بود و چون دو را در
 پنج که مضروب در اصل مسکنه است قرب کردیم ده شد و ده
 و هر را دو نشان است که میت باشد و بهر یکی دو سهام میرسد
 و ای اینکه آنها را از اصل مسکنه چهار بود و چون چهار را در
 مضروب آن که پنج باشد قرب کردیم میت حاصل میگردد و
 دوم. مثال مسکنه است که در آن عول است زیرا که اصل مسکنه

وزیرینجا برای محتاط شدن ربح با سمس و ثلثان دوازده
 است شش رربع آن که سه است و نادر و بدیر را دوسمس
 آن که چهار باشد و شش و دختر را ثلثان آن که هشت باشد و
 و دوازده از وفای این فرضها تنگی کرد پس دوازده را بزیاده
 کردن رربع آن که سه است تا باز ده حول کردیم اما هشت بر شش
 و دختر است نمی آید و در میان هشت و رربع و دختر آن توافق
 بنصف است پس نصف رربع و دختر آن که سه است در بازده که
 سه با اصل و حول است فرب کردیم چهل و پنج حاصل کردید
 که سه ازین نصیح می پذیرد نه ازان برای شیوه بود زیرا به او را
 از اصل سه بود آن سه را در مضروب که سه است فرب
 کردیم نه شد و مادر و بدیر را دوازده باشد برای اینکه هر دو را از
 اصل سه چهار بود چهار را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم
 و دوازده شد که هر یکی شش می رسد و دختر آن را بیست و چهار
 برای اینکه از اصل سه سه سهام اینها داشت بود هشت را چون در
 مضروب مذکور ضرب کردیم بیست و چهار شد هر یکی را چهار است
 اصل سی و ازان سه اینکه سهام از مخرج بر یک فریق
 و رفته است نه باید این در میان سهام آن فریق و رربع

۳- نهایی گبایی نباشد و برین صورت سهام عده و کس
این فریق ضرب کرده شود و راجل مسئله اگر عایله نباشد
و در اصل سکه با عول اکثر عبایه باشد مثال سکه که
عول نداشته باشد این است که گذارد میت شوهر و مادر مادر
و سه خواهر آخانی را درین صورت سکه از شش است شوهر را
نصف آن که سه است و مادر را در را سه بس که یک است
و خواهران آخانی را ثلث آن که دو باشد و این دو بر سه خواهر
راست نمی آید اما در میان دو سه تباین است بس تمام رؤس
خواهران اغنی سه را در سکه مذکوره ضرب کردیم هر سه حاصل شد
که سکه ازین صحیح می بغیر و شوهر را از آن نه سهام برای اینکه از
اجل سکه سهام او سه بود سه را چون در مضروب می که در اصل
سکه ضرب کرده شد است اغنی سه ضرب کردیم نه شد و مادر
مادر را سه است برای اینکه سهام او از اصل سکه یک بود یک را
چون در مضروب مذکور ضرب کردیم سه شد و خواهران آخانی
شش برای اینکه سهام اینها از اصل سکه دو بود دو را چون
در مضروب مذکور ضرب کردیم شش حاصل شد هر یکی از خواهران دو
میرسد و مثال مسئله عایله این است که گذارد میت

شود هر دو پنج خواهی و عیناً را اصل سکه از شش است شوهر را
 نصیب آن که سه است و خواهان را ثلث آن که چهار است پس
 بهشتی بزیاده کردن حدس آن تا شصت عولی گردد و چهار پنج
 خواهان را سه است نهی آمد و در میان این چهار روئس خواهان که پنج است
 تباین است پس پنج را در شصت ضرب کردیم منی و پنج حاصل شد از آن شوهر
 را با نوزده برای اینکه سهام او از اصل سکه سه بود سه را چون
 در پنج که مضروب در اصل سکه است ضرب کردیم با نوزده شد و
 چهار آن را بهشت است برای اینکه سهام آنها از اصل سکه چهار بود چون
 چهار را در مضروب مذکور ضرب کردیم قیمت حاصل شد و هر یکی را از خواهان
 چهار سهام بود و چهار اصله بشکری که در آن نسبت میان روئس
 و روئس دو نفر بقا نازیده بر آن برای تصحیح اعتبار کرده میشود یکجای
 از آن اینکه سهام از اصل مسئله هر دو طبایفه یکبار زیاده
 بر آن راست نیاید لکن در میان عدد روئس آنها
 یا دفع عدد روئس آنها که بعد اعتبار نسبت در میان سهام و عدد
 روئس بود تا اقل باشد در این صورت عدد روئس یک فریق را و
 اصل مسئله ضرب باید کرده تا از حاصل آن سکه تصحیح پذیرد
 چنانکه گذاردیم شش و خترو و سه عدد و سه عم را که

لرسمه این بدایه مجموع شدن ثلثین و شصتین از شش است
 شش و خرد را ثمان که چهار باشد و آن بر شش و خرد است
 فی الواقع میان چهار سهام و عدد و شش و خرد این توافق نصف
 است پس نصف عدد و شش و خرد که سه باشد اگر فیم
 و سه بد را اسجد می که یک باشد و آن بر سه است فی ام
 و در میان یک و سه تباین است پس مجموع سه که فیم و سه
 هم را باقی از شش است و آن یک باشد و در میان یک و سه
 نیز تباین است پس مجموع سه گرفته شدن بعد چون عدد گرفته
 شده و شش این سه فریق را با یکدیگر نسبت کردیم متقابل یافته
 شد پس عدد یکی از این سه فریق را که سه است در شش که
 اصل مسئله است ضرب کردیم جزده حاصل شد و مسئله ازین درست
 میگردد و ازین صحت شش و خرد او از ده میرسد برای اینکه
 سهام اینها از اصل مسئله چهار بود و چون چهار را در عددی
 که مضروب در اصل مسئله است و آن سه است ضرب کردیم
 و از ده حاصل کردیم هر یک و خرد را از آن دو سهام و سه
 بد را سه سهام است برای اینکه سهام اینها از اصل مسئله
 یک بود و یک را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم سه حاصل شد

هر یکی را یک سهم بود و نیز سه سهم را سه سهم بر ابوی علامه -
 گذشت و اگر در این صورت بجای سه سهم یک سهم فرض نموده شود که
 مرد و طایفه خواهد بود و نظر اما نصیح سکه از همان جزوه خواهد شد ^{در این}
 دوم از آن چهار لیتکه سهام از اصل مسئله پاره و فریق یا
 زیاده بر آن راست نیاید لیکن بعد اعتبار نسبت در میان عدد
 سهام و عدد رؤس بعضی عدد رؤس یک فریق و بعضی عدد
 رؤس فریق دیگر متداول باشد پس در این صورت عدد رؤس
 فریق دیگر را که اکثرا از فریق دیگر باشد را اصل مسئله
 ضرب بآید کرد تا مسئله نصیح می نذر و چنانکه وقت
 گذاشتن میت چهار زوج و سه جده و ده و از ده عمر را اصل
 مسئله در این صورت از دو اوزده است زیرا که ربع نوع اول با نصف نوع
 دوم محتاط است و از آن جمله چهار زوج و ربع است که است
 و آن بر چهار ر است نمی آید و در میان سه و چهار تباین است
 پس تمام عدد رؤس چهار زوج و کر فتم و سه جده را سدس
 است که دو باشد و آن بر اینها را است نمی آید و در میان دو و سه
 تباین است پس تمام عدد سه را کر فتم و باقی از اصل مسئله که
 هفت است دو اوزده عمر را است اما هفت بر دو اوزده را است نمی آید

هر دو از ده است که بر فیم حاصل می شود و در و س را با یک دیگر نسبت کردیم پس سه چهارم را
 در و س که اگر اعداد در و س است ابتدا اخل با فیم پس در و فیم
 اگر از آنکه دو از ده باشد در اصل حاصل می شود که آن هم دو از ده است
 ضرب کردیم یک صد و چهل و چهار حاصل شد که سه صد و یک را از آن
 بکسریم می ماند صد و نوزده و این صحیح چهار زوجه را سی و شش می ماند جای
 آنکه از اصل سه صد و شصت آنجا سه بود و سه را حق در مذهب
 در اصل سه صد و شصت را از ده ضرب کردیم سی و شش شد
 پس هر یکی نه سهام می ماند و سه چهارم را چهار و سه را سه
 از اصل سه صد و شصت می ماند صد و نوزده و این صحیح چهار زوجه را سی و شش می ماند جای
 هر یک از چهار حاصل می شود که سی و شش می ماند و سه را سه
 دو از ده هم را سه و چهار برای آنکه سهام آنها از اصل سه
 می ماند صد و شصت را حق در مذهب کردیم هشتاد و چهار حاصل
 شد پس هر یکی از آنها هشتاد و چهار می ماند و سه را سه
 یک زوجه پنج می چهار زوجه گرفته شود که سه سهام صرف برود و حق
 اخی سه صد و دو از ده هم خواهد بود و عدد در و س جدات در عدد در و س
 هم را می ماند اخل خواهد شد پس اگر این دو عدد می ماند اخل را که دو از ده

[illegible]

گردیم چهار هزار سه صد و بیست حاصل شد که مسئله از این
 تصحیح می پذیرد و جمله ز و یکده را از اصل مسئله سه بود سه را بر
 و یکده و بیستاد که مضروب در اصل مسئله است ضرب می کنند
 یا نصف و جهن حاصل شد هر یکی را از این چهار ز و یکده و
 سی و پنج باشد و هر زده دختر را از اصل مسئله شانزده بود چون
 شانزده را در مضروب مذکور ضرب کردیم دو هزار هشتصد
 و بیستاد حاصل شد هر یکی را از این هر زده دختر یکصد و سیست
 باشد و بانزده ده را از اصل مسئله چهار بود چون چهار در مضروب
 مذکور ضرب کردیم بمقدور و بیست حاصل شد هر یکی را از اینها
 چهل و هشت باشد و شش عم را از اصل مسئله یک بود یک
 را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم یکصد و بیستاد حاصل شد
 هر یکی را از اینها سی باشد و چون تمام نصیب های و زده مذکور بن
 جمع کرده شود و بمحار هزار سه صد و بیست میرسد که مبالغ
 تصحیح همان است اصل چهارم از این چهار این است که عدد های
 دوین و و طایفه باز یاوه از این که سهام اصل مسئله بر اینها
 را مستقیماً آید بعد اعتبار نسبت و در میان عدد سهام و رؤس
 باریکند یکنو متباین باشد در این صورت حکم این است که چنانچه عدد

در تمام راه و تمام راه در تمام راه و تمام راه
 بعد از این حاصل ضرب اول راه در تمام بعد از این حاصل
 دوم در تمام چهارم بعد از این حاصل سیوم راه را اصل مسئله
 ضرب نماید که از حاصل این ضرب سه بر هر فرقه و سه
 نصیب خواهد برد برفت چنانکه وقت گذاشتن میت و زوجه و شش
 چده و ده دختر و هفت عم را که اصل سه در میان بسبب مختلط
 شدن ثمن بامدس و نماند بیست و چهار است از آنجه دوز و ده
 را ثمن است و آن سه است که برین دور است نمی آید و
 در میان سه و دو تباین است پس تمام محصور که در میان
 گرفته شد و آن دو است و شش بر سه است که چهار
 باشد و چهار بر شش را است نمی آید و در میان این شش
 و چهار توافق بنصف است پس نصف عدد رؤس بدات گرفتیم
 که سه است و ده دختر را دو ثلث است که شانزده باشد و
 و شانزده بر ده را است نمی آید و در میان این عدد سهام
 و عدد رؤس توافق بنصف است پس نصف عدد رؤس
 و خزان گرفته شد و آن پنج است و هفت عم را با بقی است که
 یک است و یک بر هفت را است نمی آید و در میان یک و هفت

تجارت است پس تمام عدد در دوس استهما گرفته شد و آن
است پس عدد گرفته شده را در دوس و شصت و سه ضرب کردند و این
و پنج و شصت باشد و این عدد باید که بکسر متاین اند باشد
و سه ضرب کردیم شش حاصل شد و آن شش را که
حاصل اول است در پنج ضرب کردیم سی حاصل شد و این حاصل
دوم را در هفت ضرب کردیم دو صد و ده حاصل شد و دو صد و ده
را که حاصل سیوم است در اصل سئاه که بیست و چهار است
ضرب کردیم پنج هزار و چهل حاصل شد که سئاه از آن تصحیح
می پذیرد و در جمیع فرته و سه را است می آید سه سهام دوز و ده از
اصل سئاه سه بود چون سه را در عددی که مضروب در
اصل سئاه است و آن دو صد و ده باشد ضرب کردیم شش صد
و سی حاصل شد و هر یکی را سه صد و پانزده بود و شش صد را از
اصل سئاه چهار بود چون چهار را در مضروب مذکور ضرب کردیم
هشت صد و چهل حاصل شد و هر یکی را از آنها یکصد و چهل مرده
و ده و ضرر را از اصل سئاه شانزده بود چون شانزده را در مضروب
مذکور ضرب کردیم سه هزار و سه صد و شصت حاصل گشت
و هر یکی را از ششها سه صد و سی و شش میرسد و بیست و نه را

فرض کنیم مسأله یک بود یک را چون در ضرب و تقسیم که هم
 می باشد مضروب که دو صد و ده باشد حاصل کرد و هر یکی را از آنها
 می باشد مبرسد پس مجموع نصیبهای این و ده پنجاه و
 هشت باشد و اگر در بعض مسأله دیگر چنین اتفاق افتد که در
 میان بعض عدد و س قائل و در میان بعض عدد و س دیگر
 داخل یا توافق با بنابین باشد پس بدینور که دریافته شد عمل باید کرد
 اغنی از دو مثال یکی اکتفا باید کرد و و وفق یکی از دو متوافق را در
 دیگر ضرب کرده هر چه حاصل شود آن را در یکی از دو مثال ضرب
 باید کرد و من بعد هر چه مقتضای ضابطه باشد عمل باید نمود

فصل اول اگر خواهی که نصیب

هر قریب و در آن تصکیب مسأله شناسی پس ضرب بکنی

عددی که آن اصل مسأله برای آن قریب بود در عددی که

آن را در اصل مسأله ضرب کردی پس هر چه از آن ضرب

حاصل شود نصیب آن قریب خواهد بود و بیان آن در مثالهای

سنت اصل گفته شد و اگر خواهی که از تصکیب مسأله نصیب هر یکی

از وارثان یک قریب معلوم کنی باید که سهام آن قریب را که آن

اصل مسأله با آنها رسیده بر عدد و س آنها قسمت کنی بعد از

[illegible]

یکصد سهم بود و از ثمن آن بر شصت یکصد و بیست و نه سهم
خارج قسمت یک می شود و چون آن را در مضروب مذکور که بیست و
دو است ضرب کرده شود حاصل ضرب سی می شود که نصیب
هر واحد از عیال است و وجه دیگر برای و انست نصیب هر یک
از و ارثان یک فریق این است که عدد یکصد و بیست و نه
در اصل مسئله مضروب است آن را بر عدد دویس فریق که
نصیب هر یکی از آن دانستن خواهی قسمت کنی
و هر چه خسار چ قسمت بود آنرا در عدد سهام فریق مذکور
که از اصل مسئله بآنها رسیده است ضرب کنی پس حاصله
ضرب نصیب هر واحد از آن فریق بود چنانکه در سهم
مذکور الصدر عدد مضروب در اصل سهم دو صد و ده است اگر
آن را بر دویس زوج که دو است قسمت کنی خارج قسمت
یکصد و پنج بشود و این یکصد و پنج را در سهام فریق زوج که آن
اصل سهم که سه است اگر ضرب کنی حاصل ضرب سه صد
و پانزده میشود و این نصیب هر یک از دو زوج بود و نیز هرگاه
قیمت کنی مضروب مذکور را بر دویس شش صد و خارج قسمت
سی و پنج بود و چون این سی و پنج را در سهام فریق صد و ده

ابتدا اصل سهام که چهار است ضرب کنی حاصل ضرب یکصد و
 چهل میشود که نصیب هر یکی از بنده بشود و نیز هرگاه آن مضروب را
 هر دو و غیره قسمت کنی خارج قسمت همت و یک بشود و چنان جهت
 هیکله را در نصیب دختران از اصل سهام که شانزده است ضرب کنی
 سه صد و سی و شش حاصل ضرب میشود که نصیب هر یکی از
 دختران است و نیز هرگاه آن مضروب را بر هفت عم قسمت کنی
 خارج قسمت سی بود و چون سی را در سهام چهار از اصل
 سهام که یک است ضرب کنی حاصل ضرب همان سی شود که نصیب هر یکی از
 چهار است و وجهه بشود برای دانستن نصیب هر یکی از وارثان یک
 فریق طرق نسبت است و از ده وجه مذکور اصداف و واضح تر است
 زیرا که درین حالت نسبت و ضرب نسبت حاکم و در دو وجه
 اول است و آن این است که سهام هر فرق را از اصل
 مسئله بعد در کس آن فرق نسبت کرده شود و بعد از آن
 مثل همان نسبت هر یک از آن فرق را از عدد که
 برای نصیب در اصل سهام مضروب است داده شود مثلاً در
 مسئله مذکور اصداف سهام دوز و بحر را از اصل سهام که
 سه است با عدد در کس دوز و بحر نسبت کرده شد نسبت یک مثلاً

و نصف مثل نایب شد و اگر هر یکی از او دو و یا سه و یا چهار و
مضروب در اصل سکه که دو صد و ده است. مثل نسبت مذکوره
اغیر یک مثل و نصف مثل داده شود سه صد و مانده خواهد شد
و اگر سهام ده و اگر چهار است بار و سس آنها که بخش
است نسبت کرده شود نسبت **مثال** یک خواهر بود و پسرگاه
هر یک ده را دو ثلث مضروب مذکور **مثال** داده شود یکصد و
چهل باشد و اگر سهام دختران را که شش از ده **مثبت** ماعدو
روسی آنها که ده است نسبت کرده شود نسبت یک بشی و سه
خمس یک مثل خواهد شد و پسرگاه هر یک و دختر را یک مثل مضروب
و سه خمس مثل داده شود سه صد و سی و شش خواهد شد
و اگر سهام چهار که یک است تا صد و روس آنها که هفت است
نسبت کرده شود نسبت سب یک خواهد بود و هر یک که یکی از
چهار را سب مضروب داده شود سی خواهد بود
قصه **مثال** در قسمت ترکات میان دو و **مثال** و **مثال**
ترکه بفتح اول و کسر دوم. بمعنی کمتر و کم است که در اول کتاب گفته شد
و ترکات جمع آن است و غریب بمعنی قرض خواه و هم بمعنی قرضه از هر دو
آمد است یا در اینجا بمعنی قرض خواه است و غریبا لضم اول و فتح دوم

جمع غنیم است و ورثه بقع اول و دوم جمع وارث است هرگاه از
 بیان تصحیح نسایل و معین کردن قسمت از تصحیح برای هر فریق و هر
 یکی از فریقین حاصل میشود و در بیان تقسیم نیز که میان واران و قرض
 خوانان شروع رقت ابرو میان ترکیه و تصحیح مبالغت بود
 حکم آن ظاهر است که احتیاج به ضرب نیست و اگر میان ترکیه و
 تصحیح مبالغت نبود بلکه مبالغت بود پس سهام هر وارث از
 تصحیح در جمیع ترکیه ضرب باید کرده و حاصل ضرب را بد
 تصحیح قسمت نموده و هر چه خارج قسمت شود نصیب آن
 وارث باشد چنانکه زنی وارث گذاشت شوهر و مادر و دو خواهر عیقه
 را و منور که گذاشت بمست و پنج دینار در صورت اصل مسئله
 بسبب اختلاط نصیب با بعض نوع دوم شش است و بنا بر تنگی آن از
 وقایع تمام فرضها غول میشود و زیاده شدن ثلث آن بهشت سه
 از آن برای شوهر و یک برای مادر و چهار برای دو خواهر بود
 و برای هر خواهر دو بود و در صورت میان ترکیه که بیست و پنج است
 و میان تصحیح که هشت است نسبت بر اینست است پس سهام شوهر
 را که از تصحیح سه است در جمیع ترکیه که بیست و پنج است ضرب کردیم
 حاصل ضرب هشت و پنج شد بعد این حاصل را بر تمام عدد تصحیح که

هشت است. شصت کریم خارج شصت و دوازده و دینار شصت
 که نصیب شوهر از ترکه است و چون سهم مادر را که از تصحیح یکصد
 است در کل ترکه مذکوره ضرب کردیم همان بیست و پنج حاصل شد و
 هرگاه این حاصل را بر کل تصحیح مذکور شصت کریم خارج شصت و
 دینار و ثمن دینار شد که نصیب مادر از ترکه است و سهام هر
 خواهر را که از تصحیح دو است در جمیع ترکه ضرب کردیم حاصل ضرب
 پنجاه شد بعد از آن این پنجاه را بر تصحیح شصت نمودیم خارج شصت
 شش دینار و ربع دینار شد که نصیب هر خواهر از ترکه مذکوره
 است و باید دانست که این ضابطه در صورت موافقت میان تصحیح
 و ترکه هم برای در یافت نصیب هر وارث راست می آید و اشک
 میان تصحیح و ترکه موافقت بود پس سهام هر وارث از تصحیح
 و رو فی ترکه ضرب کرده شود و بعد از آن حاصل ضرب
 بر وقف تصحیح قسمت نهوده شود پس خارج قسمت نصیب
 آن وارث باشد و هر دو وجه اغنی و در صورت بیانیت میان
 ترکه و تصحیح و در صورت موافقت میان آن هر دو نظیر صورت اول
 تا لاند کور شد و نظیر صورت دوم هم همان است فرق منبکه بجای
 بیست و پنج دینار ترکه پنجاه دینار بود و درین صورت میان تصحیح

که هشت است و جان ترک که پنجاه دینار است توافق بنصف است پس
هرگاه سهام شوهر را که از تصحیح سه است در وفق ترک
که بیست و پنج دینار بود ضرب کنیم حاصل ضرب مفاد و پنج
شود و چون این مفاد و پنج را بر چهار که وقت تصحیح است
قسمت کرده شود خارج قسمت هجده دینار و نصف و ربع دینار
شد و که نصیب شوهر از ترک مذکوره است و سهم مادر را
که از تصحیح یک است چون در وفق ترک مذکوره ضرب کنیم حاصل
ضرب بیست و پنج بود و بعد از آن این حاصل را بر وفق تصحیح قسمت
کنیم خارج قسمت شش دینار و ربع دینار بود که نصیب مادر است
و سهام هر خواهر را که از تصحیح دو است بر وفق ترک ضرب
کردیم پنجاه حاصل شد بعد از آن این حاصل را بر وفق تصحیح
قسمت کنیم خارج قسمت شش دینار و ربع دینار بود که نصیب
مادر است و سهام هر خواهر را که از تصحیح دو است بر وفق
ترک ضرب کردیم پنجاه حاصل شد بعد از آن این حاصل را
بر وفق تصحیح قسمت کردیم خارج قسمت دو از ده دینار و نصف
دینار بود که نصیب هر یک دختر است و این ضابطه که ذکر نموده
شد برای دریافت قسمت هدیگی از وراثت است اما

فباطنه دریافت قسمت هر فریق و رفته از ترک این است که
 در صورت توانایی میان ترک و تصحیح قسمت هر فریق
 و هر چه از اصل مسئله است و وقت که ضرب کرده شود
 بعد از این حاصل را بر وقت تصحیح قسمت باید کرد
 و در صورت تباین میان ترک و تصحیح نصیب هر فریق را در
 جمیع ترک ضرب باید کرد و بعد از آن حاصل ضرب را بر جمیع
 تصحیح قسمت نبود پس آنچه خارج قسمت بود نصیب هر
 فریق است و هر دو وجه توافق و تباین مثال توافق اینکه میت
 گذار و شوهر و چهار خواهر خنجر و دو خواهر اخیانیه را اصل
 مسئله چنین است اما زیاده کردن نصف آن خانه حول
 میشود و از آن شوهر را سه و چهار خواهر خنجر را چهار و
 دو خواهر اخیانیه را دو پس اگر ترک میت همین سی و بار
 باشد میان ترک و تصحیح توافق باشد بود و هرگاه نصیب شوهر را که
 از اصل مسئله سه است و در وقت ترک که ده است ضرب کرده
 شود سی حاصل میگردد و بده این حاصل را چون بروف
 تصحیح که سه است قسمت کرده شود خارج قسمت ده بیرون آید
 که تحت شوهر از ترک است و تحت چهار خواهر را که از اصل

ششم چهار است چون در ده ضرب کرده شود چهل حاصل می شود بعد
 چون این حاصل را بروفی تصحیح مذکور قسمت کرده شود خارج قسمت
 سیزده وینار و ثلث وینار باشد که قسمت چهار خواهر عینی از ترک
 است و هرگاه قسمت دو خواهر اخیانیه را که از اصل سلسله دو است
 در ده ضرب کرده شود بیست حاصل میگردد بعد چون این حاصل را
 بروفی تصحیح مذکور که نه است قسمت کرده شود شش وینار و ثلثان
 وینار خارج قسمت باشد که نصیب هر دو خواهر اخیانیه از ترک است
 و باید دانست که در این صورت که میان تصحیح و ترک موافقت است اگر
 نصیب هر فریق را در جمع ترا که ضرب کرده و حاصل ضرب را بر جمع
 تصحیح قسمت کرده شود خارج قسمت نصیب هر فریق میشود بخانه که
 سابقاً ذکر شد مثال بیان این که در محلی سلسله که گذشت ترک سبی و دو دینار
 باشد پس در میان ترک و تصحیح مذکور بیان بود در این صورت
 هرگاه نصیب شوهر را که سه است در جمع ترک مذکور ضرب کرده
 شود نود و شش حاصل میگردد بعد این حاصل را چون بر آن تصحیح که
 نه است قسمت کرده شود وینار و ثلثان وینار خارج قسمت بود که
 نصیب شوهر از ترک است و نصیب چهار خواهر عینی را که چهار است
 چون در جمع ترک ضرب کرده شود یکصد و بیست و هشت حاصل میشود

بجهه این حاصل را چون بر تصحیح قسمت کرده شود چهار ذوق و بنار و تسبیح
 و بنار خارج قسمت بود که نصیب چهار خواهر عینی از ترکمه است
 و هر گاه نصیب دو خواهر اخیانی را که دو باشد در جمیع ترکمه
 ضرب کرده شود شصت و چهار حاصل میگردد و بجهه چون این
 حاصل بر تصحیح قسمت کرده شود و شصت و بنار و تسبیح و بنار خارج
 قسمت بود که نصیب دو خواهر اخیانی از ترکمه است اما ضابطه
 ادای دینها این است که دین هر قرضخواه را بپنجاه
 سهام هر وارث و مجموع دینها را بپنجاه تصحیح اعتبار
 کرده بر وجهی که در صورت معین کوه و نصیب هر
 وارث ششگانه شده عمل باید نمود چنانکه میت نه و بنار گذاشت
 و بر میت از یک کس ده و بنار و از دیگر پنج و بنار دین است
 پس هر گاه جمع کردم دو دین را پانزده شد که بمنزله تصحیح
 است و در میان نه که عدد ترکمه است و میان پانزده توافق
 بنات است پس و فیکه ضرب کرده شود دین و این را که ده
 و بنار است درونی ترکمه که سه است سی حاصل می گردد و چون
 این حاصل را بر دین تصحیح مذکور که پنج است قسمت کرده شود
 خارج قسمت شش باشد که نصیب صاحب ده و بنار است

و هرگاه دین و این دیگر را که پنج دینار است در میان ثلث
 ترک که ضرب کرده شود پانزده حاصل میشود و چون این حاصل
 را بر همان ثلث تصحیح قسمت کرده شود خارج قسمت سه بود که
 نصیب صاحب پنج دینار است و اگر در همین صورت مذکوره که
 مجموع دین هر دو پانزده است ترک که میت سیزده دینار بود
 در میان ترک که و تصحیح مذکور بتاین باشد و هرگاه ده دینار را
 که دین یکی است در تمام ترک که ضرب کرده شود یکصد و سی
 حاصل میشود چون این حاصل را بر آن تصحیح قسمت کرده شود
 خارج قسمت هشت و نمان دینار بود که نصیب صاحب ده دینار از
 ترک است و هرگاه پنج دینار را که دین و این و بکر است در تمام
 ترک که ضرب کرده شد و شصت و پنج حاصل میشود چون این
 حاصل را بر آن تصحیح قسمت کرده شود چهار و نمان دینار خارج
 قسمت بود که نصیب صاحب پنج دینار از ترک است و طریق
 که در بنان جاری است هم در صورت نوافی در میان ترک
 و تصحیح راست نمی آید چنانکه گفته شد و نسبت مداخل که
 در سداي نسبت در میان دو فرقی ورنه بحساب توافق است
 پیش ازین در باب شناختن نسبت حدودا گفته شده

و آن در لبت بحسی بایکد یکم بیرون شدن و بیرون کردن
 است و در اصطلاح این علم صلح کردن و ارنان میت بایکد یکم
 است بر بیرون کردن بعض از ورثه بدون چیزی معلوم از
 ترک و این تخرج بشمار ضامندی و ارنان جایز است و این
 مسکنه را محمد رح در کتاب الصلح از ابن عباس رض نقل
 کرده است و از عمر و ابن وینار منقول است که عبد الرحمن
 ابن عوف زن خود قاتل را در مرض موت خود طلاق داد و
 هنوز قاتل در حدت بود که عبد الرحمن مرد و حضرت عثمان رض
 قاتل را با یکم سه زن عبد الرحمن و ارث گردانید و
 بسبب طلاق در مرض موت قاتل را از میراث محروم نکرد و
 و یکم و ارنان عبد الرحمن از حق قاتل که ربع نمی بود صلح
 کردند با قاتل بر هشتاد و سه هزار وینار یا در هم هفتاد و سه هزار
 و ارنان بدو چیزی معلوم از تدر که برای خود صلح نماید
 در این صورت مسکنه را بر دو یکم و ارنان با این کس تصحیح باید کرد
 بجهت قسمت آنکس را از تصحیح انداخته تر که را که بجهت
 قسمت صلح کتبه نمیکرد باقی است بر قدر سهام بقیه و رنه قسمت

باید گره چنانکه هر گاه میت گذارد شوهر و مادر و عم
 و ا پس مسکه درینصورت از شش است و آن بر و از ثمان
 مستقیم است چه شوهر را از آن سه است و او را دو و
 عم را بانی است که یک است پس شوهر که شش است و او درینصورت
 نصف است از قسمت خود و بوجہی که هر دهم او از دینهد
 و وجه است با مادر و عم میت صلح کرد و از میان بیرون شد
 درینصورت مسکه رابع شوهر از شش بود و جب ضابطه
 درست باید کرد که بر و در است ابد سه سهام شوهر
 را و دو سهام مادر را و بانی که یک است عم را اما چون شوهر
 مہری که در ذمه خود داشت بعوض آن حق خود از ترکہ صلحا
 گذشت و بساقط شدن مهر از ذمه خود قانع شد پس باقی
 قدر که دایم از سه سهام مادر و عم که از تصحیح است و آن سه
 باشد قسمت باید کرد و سه بخش دو سهام مادر و او یک سهم
 عم و باشد چنانکه از تصحیح ہم آنها را ہمینقدر میرسد سوال
 شوهر را بعد صلح کردن و گرفتن مهر و بدر رفتن از میان
 و راجع دوم شمرده نشد و چه فایده است از داخل کردن
 او در تصحیح با آنکه او سوای مهر که بده او بود و دیگر چیزی اند

ترکه نمی گیرد جواب اگر شوهر را معذورم شده بشود و شوهر
را مادر ای مهر پس فرض مادر از ثلث اصل مال سوم
ثلث باقی متقبل خواهد شد زیرا که درین صورت باقی ترکه
میان مادر و عم سه بخش تقسیم خواهد شد مادر را یک و
عم را دو سهام خواهد بود و این خلاف اجماع است زیرا که حق
مادر ثلث اصل است نه ثلث باقی و وقتیکه شوهر را دو
سهام داخل کردیم پس برای مادر دو سهام از شش
خواهد بود و عم را یک سهم از آن پس تقسیم کرده خواهد شد
باقی میان مادر و عم بر همان طریق و مادر جمیع حق خود را از
میراث خواهد گرفت و اگر عم مذکور بر چیزی معلوم از ترکه
بلا مادر و شوهر میت صلح کرده خود را از میان و ارثان
بیرون نموده پس سهام درین صورت هم از شش باشد
و چون نصیب عم را که یک است از آن طرح داده بشود
بج باقی می ماند که سه از آن مزوج را دو و مادر را باشد
پس باقی را در میان زوج و مادر به پنج بخش قسمت کرده
شود سه بخش شوهر را دو و خمس مادر را و اگر مادر
بر چیزی معلوم صلح نموده از میان بیرون رود نیز سهام

از شش خواهد بود و بعد انداتن قسمت مادر از آن چهار
باقی خواهد ماند و آن را بچهار بخش قسمت نموده سیه ربع شوهر را
و یک ربع عم را باید داد و همچنین در صورتی دیگر سکه
را بر وارثان مع شخصی که بر جنزی معلوم از ترک صلح نموده بیرون
شده باشد درست نموده بعهده سهام آن شخص را انداخته
باقی ترک باندازه سهامی دیگر ورثه قسمت بناید کرد

باب الودع و رلغت بمعنی باز گردانیدن
است و در اصطلاح این علم ضمیمه است زیرا که در عول
سهام صاحبان فرض کم و اصل سکه زاید می گردد و در رد
سهام زاید و اصل سکه کم میشود و نیز در عول سهام بر خرج
زاید میشود و در رد خرج سهام زاید می گردد و آن عبارت است
از اینکه از قرض صاحبان قرض که از مخرج است هر چه
زاید باشد مستحق آن هیچکس از عصبه نباشد پس
آن را بر سایر صاحبان قرض باندازه حق آنها باز داده
شود مثلاً بر زوج و زوج که برین دو کرده نشود چنانکه در
امول کتاب مفسر شده و جواز رد بر زوی الفروض سواي
زوج و زوج بر قول جمهور علیهاست مثل علی رض و تابعین و

در حق و قتل علی‌ای مارج بر همین است و گفتنست زید بن
 ثبات رض که رد کرده نه بشود بر صاحبان فرض بلکه آنچه
 زیاده از ختی اصحاب فرض بود و کسی از عصبات مستحق آن
 نبود آن را در بیت المال باید نهاد و این مختار از بهری و عروه
 و مالک و شافعی و حاکم است لیکن محققان اصحاب شافعی رح گفته اند
 که اگر بیت المال مندر رس شود زیاده را بر صاحبان فرض
 بمقتضای حق آنها رد باید کرد و اگر صاحبان فرض هم نباشند در
 بیت المال باید نهاد و از این عباس رض مروست که رد
 کرده نشود بر سه کس زوج و زوجه و جده و کنیت عثمان
 رض که بزوجه و زوجه هم رد کرده بشود و دلیل منکر بن رویگی
 این است که او تعالی در کتاب مجید نصیب صاحبان فرض را
 مقرر و معین کرده است بنص ظاهر بس تجاوز از این جایز نیست
 چه آن قصدی و تجاوز است از حدود او تعالی دوم اینکه آنچه از
 فرض صاحبان فرض زیاد شود آن مالی است که مستحق آن
 کسی نیست بس آن برای بیت المال است بجهت مصالح عامه
 مسامح چنانکه همین حکم است برای کسی که میر و و بیج و ارث
 نداشته باشد بقیاس بعضی بر کل و دلیلی علی مارج این

است که او تعالی در کتاب مجید فرمود است که بغض از ذوی الارحام
اولی است نسبت به بغض ذوی الارحام دیگر و مراد از آن اولویت بغض
به میراث بغض دیگر بسبب رحم است پس این آیه ذوی الارحام ولالت میکند
برینکه ذوی الارحام مستحق جمع میراث اند برای صله رحم و از
آیه موارث واجب است که هر واحد از ذوی الارحام مستحق
جروی معین از مال میت شود و علل هر دو آیه واجب است و آن
بدین طریق است که حسب آیه موارث حق هر یک از ذوی
الارحام فرض او باشد و آنچه بعد از آن باقی ماند ذوی الارحام
مستحق آن شوند بنا بر صله رحم حسب آیه ذوی الارحام و رد کرده
نشد بر زوج و زوجه زیرا که قرابت رحم در آنها نیست و روایت
که هرگاه پیغمبر صلعم بمیادت سعد بن وقاص رض رفت سعد رض
گفت که غمرا از دختری دارم فیت آیا وصیت کنم یا رسول
الله جمیع مال خود آنرور صلعم فرمود که نه پس گفت سعد رض
آیا وصیت کنم به نصف مال خود آنحضرت فرمود که نه گفتا که وصیت
کنم بنصف مال خود فرمود که ثلث نیکو است و ثلث بسیار است
و ازین حدیث ظاهر شد که سعد رض دانست که دختر وارث جمیع مال
است و انکار آن نکرد پیغمبر صلعم و منع کرد او را از وصیت بزیاده بر ثلث با آنکه

اور اجزیک دختر وارث و دیگر نبود پس این حدیث و دلالت
 و همچنین برینکه رو بر اصحاب فرض صحیح است زیرا چه اگر دختر سه
 مرض بسبب زنا مستحق زیاده از نصف باشد که نمی بود پس مرض را
 وصیت بنصف مال خود و مطلق بود و در حدیث عمر بن شعیب
 روایت شد پدر از چهار و آمده که آنحضرت صلعم زنی را که با شوهرش
 لغام شده بود و ارث جمیع ترکه پسرش گردانیده و او اینمختی
 میخواست و در حدیث و ابوابه بن اشجع آمده که آن حضرت
 فرمود است که زن تمام می گیرد میراث لقیط خود و آزاد کرده
 خود را و امیرانش پسندید که لغام را با شوهری و او بان پسند
 شده باشد و نیز صاحبان فرضی بشاید که جمیع مسلمانانند
 در اسلام و نیز جمیع است آنها را و دیگر مسلمانان بقراستی
 که نامیت دارند و این قراست اگر چه موجب عصمت آنها نبود لیکن
 بسبب جمیع بر جای مسلمانان البته خواهد بود پس منکران
 رد که دلیل آورده اند که آنچه زیاده از حقوق صاحبان فرض بود
 برای بیت المال خواهد بود و بجهت مصالح عامه مسلمانان جواب
 آن این است که صاحبان فرض بسبب قراست از سایر مسلمانان
 اولیتر خواهند بود مال میت بعد یافتن فرض خود و او مایه دانست

که عدم حر از رو بر زوج و زوجه قول معتد است و نزد سایرین جایز است رو بر زوج و زوجه اگر کسی از صاحبان فرض سوانی زوج و زوجه و کسی از ذوی الارحام نباشد و بعد از آن بلیده است که مسئله های باب رد چهار قسم است و دلیل هر این است که در مسئله آب یک صنف از آنها خواهد بود که رو بر آنها صحیح است نیاز باره از یک صنف و بنود و تقییدات در این مسئله یک که رو بر آنها صحیح نیست خواهد بود و یا نه قسم اوله اینکه بک جنس از غریب مستحکمه و مسئله باشد و جنس غیر اهل رد که زوج و زوجه اند نباشد و درین صورت مسئله را از رؤس آن یک جنس باید کرد زیرا چه جمیع میراث بسبب فرض و رو برای این جنس است و یکی از رؤس را بر دیگر تزییدی نیست مثلش اینکه میت گذارده و ده دختر یا ده و خواهر یا ده و جد را پس مسئله از ده و ساید کرد و هر یکی را از دو دختر یا دو خواهر یا دو جد نصف ترک که باید داد بجهت آنکه آن هر دو در استحقاق برابر اند و جمیع مال برای آنهاست علی السویه پس قسمت بر عدد رؤس خواهد شد چنانکه در عصا است اعنی و فیکم مبت را دو بر یا دو برادر باشند قسمت ترک بر عدد رؤس

آنها میشود و میراث آنکه فرض آن میر و وقت کزوه میشود و بر هفت
 و پنج کس آنها پس همچنان کل ترک را ابتدا بر عدد و پس قسمت
 کرده خواهد شد برای قطع در اثری سافت قسمت اعنی تا
 حاجت دوباره قسمت نشود و قسم دوم اینکه در جنس یاسه
 جنس از فرقه اهل زهد و مسئله جمیع شوند و غیر اهل زهد
 نباشد و درینصورت مسئله را از تمام سهام اینها که از خرج
 مسأله گرفته شده است باید حکم داد و اعنی مسئله از دو باید
 کرد و وقت جمیع شدن دو سه پس چنانکه وقت گذاشتن
 میرت جدا و یک خواهد بود و اخیا فی را مسئله از شش بود و این
 دو وارث را ازین شش دو سهام است بسبب فرض و چهار
 زاید را نیز برین دور و گردنی است پس دورا که عدد سهام
 است اصل مسئله باید نمود و ترک را برین دو و بنصفه قسمت
 باید کرد و هر یکی را نصف ترک باشد و مسئله از سه باید
 کرد و وقت جمیع شدن ثلث و سه پس چنانکه وقت گذاشتن
 میرت دو برابر و اخیا فی و مادر را چه اصل مسئله درینصورت
 هم از شش بود و تمام سهام که برای وارثان مذکورین
 است سه است پس همین سه را اصل مسئله باید کرد

و ترکہ را بوسه شست باید بنویسند و دو خواهر اخیانیه را او سهام
 و مادر را یک سهم بیاخذ و مسئلہ از چهار باید کرد و وقت
 جمیع شدی نصف و سدس چنانکہ وقت گذشتن میت و عزت و
 و عزت پسر را یا دختر و مادر را چہ در صورت نیز مسئلہ از بیش بود
 و مجموع سهامی کہ برای این وارثان است چهار است سه از آن دختر و
 و یکی دختر پسر را یا مادر را پس مسئلہ از چهار باید کرد و ترکہ
 را بقدر آن شست نموده سه بدختر و یک بدختر پسر یا با دو باید
 داد و مسئلہ از پنج دو صد و شصت باید کرد تا بقول وقت جمیع
 شدن دو ثلث و سدس چنانکہ گذارد میت و دو دختر و مادر را و
 و دم وقت جمیع شدن نصف و دو سدس چنانکہ گذارد میت
 و دختر و دختر پسر و مادر او. سوم وقت جمیع شدن نصف و
 ثلث چنانکہ گذارد میت یک خواهر عقیہ و دو خواهر اخیانیه را
 یا یک خواهر عقیہ و مادر را پس مسئلہ در بن سه صورت از شش
 بود و سهامی کہ از خرج برای ورثہ مذکورہ اجتناب است
 پس در صورت اول و دو دختر را چهار سهام و مادر را یک
 سهم است پس ترکہ را بقدر این سهام پنج شست باید نمود
 چهار از آن بدو دختر و یک بمادر و در صورت دوم

چنان ورثه جمع اندوخته سهام آنها هم از شش پنج است و
 پنج این دختر را و یک دختر برادر را و یک مادر را پس ترک
 را نیز پنج قسمت باید نمود سه از آن بدختر و یک بدختر پس
 و یک مادر باید داد و در صورت سوم نیز سه سهمی که
 برای وارثان است پنج است یک خواهر عقیقه را سه سهام
 و دو خواهر اخیانیه را یا مادر را دو سهام پس اصل مسئله
 پنج کرد و انیه ترک را بهین قدر قسمت باید کرد و این قسمت
 برای تصرف است و اگر در رؤس مذکور قسمت بر
 ورثه راست نیاید بر قیاسی که در تصحیح گفته شد عمل باید کرد
 اغنی و در میان نصیب و رؤس و وارثان اگر توافق باشد وفق
 رؤس را در مسئله رد و ضرب باید کرد و اگر تبان باشد جمیع
 حد در رؤس را در مسئله رد و ضرب باید نمود و چنانکه هرگاه میت
 گذارد و یک دختر و سه دختر پس را مسئله از شش بود سه
 از آن که نصف است دختر را و یک از آن که سدس است سه
 دختر برادر پس مسئله رد چهار شد من بعد چون یک بر سه
 دختر برادر است نمی آید و در میان یک و سه تباین است تمام
 سه را که حد در رؤس اینها است در چهار که مسئله رد است ضرب

کردیم و دوازده حاصل شد که مسئله ازین تصحیح می پذیرد و
 دختر را نه سهام و سه دختران پسر را سه سهام باید و اقل
 که بر آنها راست می آید و همچنین در مثالهای دیگر بضابطه
 تصحیح عمل باید نمودم سیوم اینکه در مسئله باین جنس اهل در غیر
 اهل رد باشد پس قرض غیر اهل رد از اقل مخارج آنها مش
 داده شود و بانی را بر مرد و زن اهل رد قسمت باید نمود
 چنانکه در صورت نبودن غیر اهل رد جمع ترک را بر مرد و زن
 اهل رد قسمت کرده می شود پس اگر آن باقی بود
 به مرد و زن اهل رد راست است و بهتر اعمی احتیاج بضرب نیست
 چنانکه گذارد و میت شوهر و سه دختر را پس سهام شوهر
 ربع است و اقل مخارج آن چهار است چون شوهر را از آن
 ربع داده شود و باقی سه بر سه دختر راست می آید و اگر
 آن بانی راست نیاید از دو صورت خالی نخواهد بود یا در میان
 مرد و زن جنس مستحق رد و آن بانی توافق خواهد بود یا بتابین رد
 صورت توافق و قرض اهل رد در مخارج قرض غیر اهل
 رد ضرب باید کرده و از حاصلش مسئله تصحیح خواهد پذیرفت
 چنانکه گذارد و میت شوهر و شش دختر را چون اقل مخارج فرض

تغییر اهل رداعنی شوهر چهار است اصل مسئله رد از چهار باشد
 چون شوهر را ربع آن داده شود باقی سه بر عدد رؤس دختران راست
 نمی آید و در میان سه و شش که عدد رؤس دختران است توافق نباشد
 است پس ثلث رؤس دختران که دو باشد در مسئله رداعنی
 چهار ضرب کردیم هشت حاصل شد ازین هشت شوهر را دو سهام
 و بیش و دختر را بیش سهام بود و در صورت تباین تمام
 عدد رؤس اهل رد را ه و منخرج فرض غیر اهل رد ضرب بآید
 نکرده و از حاصلش مسئله تصحیح خواهد پذیرفت چنانکه
 مذکور است و میت شوهر و پنج و دختر را اینصورت هم مانند آن دو
 مثال است که در همین قسم میگویم گفته شد اعنی برای اجتماع ربع
 و ثلثان اصل مسئله دو از ده باشد لیکن رد کرده می شود مانند
 دو مثال مذکور عدد ربوی چهار که اقل مخارج فرض غیر اهل
 رداعنی شوهر است و هرگاه شوهر را یک سهم داده شود باقی
 سه بر پنج دختر است نمی آید و در میان سه که عدد سهام
 است و پنج که عدد رؤس است تباین است پس قام پنج را در
 چهار ضرب کردیم بیست حاصل شد از آن شوهر را پنج بود و پنج
 و دختر را با نوزده هر یکی سه زیرا پته شوهر را از اصل مسئله رد

یک بود و یک را چون در پنج ضرب کردیم پنج حاصل شد و دختران را
 سه بود و سه را چون در پنج ضرب کردیم با آنکه ده حاصل شده
 که شصت هر یکی از اینها سه باشد و شصت چهارم اینکه جنس
 غیر اهل ده باد و جنس اهل ده جمع شود و سه اکتفا بدو جنس
 اهل ده باد و جنس غیر اهل ده را استقراء است اعین لمحصن
 جریمات برین دلالت میکند که پنج مسئله یافته میشود که در آن سه
 جنس اهل ده و احسن غیر اهل ده و دو و آن مسئله روید باشد
 و مضافات از مخرج فرض غیر اهل ده هر چه باقی باشد
 آن را بر آن مسئله اهل ده قسمت بساید کرد پس آن باقی
 اکثر بر مسئله اهل ده است آنرا بدین جهت و احتیاج بعمل ضرب
 فست و همان مخرج مخرج فرضی هر سه فریق خواهد بود و این
 در یک صورت است زیرا که بانی از مخرج فرض غیر اهل ده
 یا یک خواهد بود یا بی نظیر که مخرج فرض او دو بود چنانکه شود هر
 را در صورت نبودن فرزند نصف تر که داده شود و شبهه
 نیست در اینکه یک مسئله اهل ده را است نمی آید مگر در صورتیکه
 مستثنی روی یک شخص باشد پس مسئله از قسم سیوم خواهد بود
 یا تا قریب مذکور سه خواهد بود یا بی نظیر که مخرج فرض غیر اهل ده چهار

بود چنانکه در هر یک از اینها یا زوج را و قیسم نبود و در هر یک از اینها
 ربع داده شده پس اگر صاحب ربع شود و بربا شود و با دختران
 و دیگر صاحب فرض باشد در صورت نیز سکه از قسم سوم
 است و اگر با دختران و دیگر صاحب فرض باشد پس در صورت
 سکه اهل رد چهار ربع خواهد بود یا به پنج خمس و سه که باقی
 است به هر چهار ربع است یا آید نه بر پنج و اگر صاحب ربع زوج
 بود راست آمدن سه مصوری تواند شد چنانکه مذکور خواهد شد
 ان شاء الله تعالی و یا باقی مذکور هفت خواهد بود چنانکه اگر خرج
 فرض غیر اهل رد هفت بود و هرگاه من آن که یک است زوج
 داده شود و هفت باقی می ماند و تقسیم آن راست نمی آید زیرا که
 سکه اهل رد از پنج متجاوز نشود چنانکه سابق مذکور شد و هفت
 بر حدیکه کمتر از آن بود راست نمی آید پس باقی از خرج فرض
 غیر اهل رد و محکم نیست که بر سکه ضخیم رد و برگزیده میشود
 راست آید در این قسم مگر در یک صورت که در آن برای زوجات
 ربع بود و باقی میان اهل رد سه بخش قسمت پذیرد چنانکه
 وقت کذاشتن میت زوج و چهار جد و شش خواهر اخیا فیه
 اصل سکه نسب رد از چهار است زیرا که کمتر خرج فرض غیر اهل

رسد که زوجه است چهار است و هرگاه زوجه یکی از آن کثرت باقی می ماند
 و آن درین صورت بر سه اهل روستا می آید زیرا که آن
 سه است زیرا که آنست زیرا که حق خواهر آن آریافیه است
 و حق جد و مادرش و مجموع آن سه است پس یک سهم
 چهارم را او و دوستانم شش خواهر آریافیه را آنست لیکن
 نصیب حد است و بر این چهار است نمی آید و در میان یک
 و چهار تباین است پس تمام حد در محسوس حد است گرفته شد و
 آن چهار است و نصیب شش خواهر دو است و بر این چهار است
 نمی آید و در میان دو و شش توافق بنصف است پس نصف
 حد و روست اینها گرفته شد و آن سه است بعد از خون در میان
 حد و محسوس که گرفته شد و آن چهار و نه است نسبت به حدیم بر این
 یا فیم پس یکی را او و دیگری نصیب کرد و بجم دو از ده حاصل
 شد بعد از این حاصل را در خرج فرض عیال را و آنرا چهار
 ضرب کردیم چهل و هشت حاصل کردیم که است که ازین تقصیر
 پذیرفت و از اصل سه روز و نه را یک سهم بود یک
 را چون در دو و اندوه که مضروب و اصل سه است ضرب

اگر دو نیم تخم چون دوخ از دوه حاصل شد مگر نهیب در دو یک است و نهیب
 چهار جده و نیز یک بود چون یک در دو از آن دو و از دوه قریب
 بود و هم همان دو و از دوه حاصل شد که نهیب چهار جده است و
 یکی و ابسیه سهام و نهیب شش خواهر اختیاریه دو بود و در
 چنین در مفرقیت که در نهیب کردیم قیمت و چهار حاصل شد
 که نهیب چهار همان اختیاریه است هر یکی را چهار سهام و اگر
 ماتی از خرج فرض غیر اهل بود بر غصب اهل بود است
 نهیب این تمام مسئله اهل و راه و مخرج فرض غنی و اهل
 و دفع چهار که اگر حاصل این ضرب مخرج بر غصب این بود و قریب
 باشد چنانکه بودیم و چنانکه بودیم چهار بار زوجه و نه دختری
 و شش جده و از زینب و برت مسئله بنابر مسئله و نهیم بدان
 و سند از قیمت و چهار بود و یکی چون رویه است و در دیم
 آن را سه فی اهل خرج فرض غیر اهل و اعنی زوجهات که شش
 است این بعد از این نهیب چهار از زوجه که نهیم است و نهیم ماتی
 آن بود مسئله ای بود که در آن در دیم و است مسئله و آن را
 پنج مخزن ملان و سه ابسی پنج است و این است فی آید پس
 جمع مسئله اهل بود و اعنی پنج را در خرج فرض غیر اهل بود و که شش

بها مشه شرب کردیم چهل حاصل شد و این مبلغ خرج فرخسای
 سرود و فریق است بعد ازان حصص فریق ازین خرج بدین روش
 تو این دریافت که تصویب کرده شده سهام غیر اهل زده و اگر از
 اقل مخارج فرض آن است در مسئله اهل زده پس حاصل ضرب
 نصیب غیر اهل رو از مبلغ مذکور باشد زیرا چه ضرب کرده ایم مسئله
 اهل رو را و اقل مخارج فرض غیر اهل رو پس مبلغ حاصل
 شود از ضرب سهام غیر اهل رو از این اقل و مضمون که
 مسئله اهل رو است همان مبلغ حصه آن غیر اهل رو خواهد بود و از
 مبلغ حاصل شود از ضرب این مضروب و در خرج اقل و قیود
 کرده شود سهام هر قیود اهل زده و در چیز بکه از مخرج
 فرض غیر اهل زده باقی ماند پس حاصل ضرب نصیب آن فریق
 از اهل رو باشد زیرا چه حق هر فریق از اهل رو نصیب کرده
 پس بیکه باقی بود از خرج فرض غیر اهل رو بقدر حصه آنها پس
 بود مسئله مذکور که نصیب چهار زده بود از اصل مسئله و بیک بود
 چون یک زده مسئله اهل رو که پنج است ضرب کردیم همان
 پنج حاصل شد که نصیب چهار زده بود از اصل مسئله است و از مسئله
 اهل رو نصیب بود و غیره و ثلث یعنی چهار است چون چهار را دو

با بقیه طرح غیر اهل رود و آن نسبت به نسبت ضرب کرده و به نسبت
 و به نسبت حاصل کرده و به نسبت و دختران از آن چهل است و نصیب
 شش جده نیز از پنج یک است چنان یک را در به نسبت که کو
 ضرب کرده ایم همان نسبت را حاصل بشود که نصیب چهل است از آن
 چهل است و اگر سه سهم ما خود از آن خروج فرض هر دو سهم
 هر بعضی یا هر جمیع منکسر شود تصحیح مسئله بقاعده هفتگانده
 مذکور و سابق باید کرد مثلا از آن چهل نصیب چهار زوج
 که پنج است بر عدد رؤس آنها و نصیب نه دختر که بیست و هشت
 است بر عدد رؤس آنها و نصیب شش جده که بیست است
 بر عدد رؤس آنها را است نمی آید لهذا چهل را که خرج فرضی
 بود از آن بر دو و فریق غیر اهل رود بقرارد کردیم و بموجب ضابطه
 تصحیح حاصل کردیم چنانچه که در میان چهار که عدد رؤس
 زوجان است و میان پنج که عدد نصیب آنها است تباین است پس
 تمام عدد رؤس چهار زوج گرفته شد و در میان رؤس نه
 دختر و بیست و هشت است آنها نیز تباین است پس تمام عدد
 رؤس آنها گرفته شد و در میان عدد رؤس شش جده
 و بیست است آنها نیز تباین است پس تمام عدد رؤس آنها

گرفته شد بدو چون این حدودی گرفته شده را که چهار و دو
 شش باشد با یکدیگر نسبت گرفته شد و در میان شش و چهار
 تقوای بقضای یافته شد بقضای یکی و از آن دو یک ضرب
 کرد و نیم او را در دو حاصل شد جمعه این تقوای از دو را به یکدیگر
 که عدد در دو است و خزان است نسبت کرد و نیم متعلق ثلث یافتیم ثلث یکی
 و دو دیگر ضرب کردیم شش و شش حاصل شد جمعه این حاصل
 را در چهل که سوره فرمای فرمای است ضرب کردیم هر از و چهار صد
 و پنجاه و نه شد که این مثال از این حاصل تصحیح می نماید و
 تقوای در دو را به هر فرقی راست می آید پس از این تصحیح نصیب
 چهار زوجه یکصد و هشتاد است هر یکی چهل و پنج میرسد بر آبی
 آنکه نصیب اینها از چهل پنج بود چون پنج را در شش و شش که
 مضروب در چهل است ضرب کردیم یکصد و هشتاد و حاصل کردیم و نصیب
 و خزان که از و هشت است هر یکی یکصد و دو و از دو میرسد بر آبی
 آنکه نصیب اینها از آن چهل بیست و هشت بود چون بیست و هشت
 را در مضروب مذکور اعنی شش و شش ضرب کردیم یکصد و هشت
 حاصل شد و نصیب جدات دو صد و پنجاه و دو است هر یکی چهل و دو
 میرسد بر آبی آنکه سهام اینها از آن چهل بیست بود چون بیست را

در اینکه اگر دختر بی را بده و مادر باشد نفقه صغیر بر آن برود و باعتبار
 مهر آن است و نفقه واجب شود و نفقه بر همه و یک نفقه بر مادر
 چنانکه نفقه او بر برادر و مادر باشد و در آنکه اگر بده که مست
 باشد نفقه فرزند فرزند برو واجب نیست چنانکه بر برادر
 و در آنکه صدقه نفقه برای صغیر برده واجب نیست و در آنکه
 صغیر با سلام بدستان غشو و در آنکه اگر اقرار کند که فلان
 پس فرزند فرزند من است و بر سر زنده بود و هرگز از اقرارش
 نسب آن فلان ثابت نشود و در آنکه هر دو لای فرزند فرزند بسوی
 موالی خود نمی کند و بسبب تعارض این احکام در مسئله چه ما وجود
 برادران میان جثه بن اختلاف است و علی کرم الله وجهه و زید بن
 ثابت و ابن مسعود و غیرهم رض بعد اتفاق خود با برادرش کردند
 برادران با وجود اختلاف دارند در کیفیت نفقه پس نزد
 علی کرم الله وجهه مقاسمه و در میان جد و برادران مادا بیکه نفقه جد
 از نفقه س کم نشود و درست است و و فیکه از مدس کم گردد
 مدس او را باید داد چنانکه اگر با جد و یاسه یا چهار برادر
 چینی باشند مقاسمه برای جد بهتر است و اگر پنج برادر باشند
 مقاسمه و مدس برادر است و اگر شش برادر باشند

میسر برای او از مقاسمه بهتر است و نیز برادران علاتی نزد
 وی کرم الله وجهه در قسمت محسوب نیند حتی اگر باید یک برادر عینی
 و یک برادر علاتی باشد مگر که میان جد و برادر عینی بالمناصفه
 باشد و نیز نزد وی کرم الله وجهه جدا تنها خواهران را که برادر
 بالمناصفه نبوده اصلاً غضبه فی کرد اند بلکه خواهر نزد وی صاحب فرض بوده
 پس اگر باید یک خواهر عینی و یک خواهر علاتیه بود نصف مقرر و که
 برای خواهر عینی و سبب آن برای علاتیه و ماتی برای
 جد بود و مذنب این مسعود رض این است که مقاسمه میان جد
 و برادران وقتی است که حصه جدا از ثلث کم نشود و ارض
 درین حکم موافق زید رض است و اینکه در مقاسمه برادران علاتی
 پایرادران اعیانی محسوب نیند و تنها خواهران باید صاحب فرض اند
 ارض درین حکم موافق است با علی رض و مصنف قول زید رض
 برادر کتاب خود ذکر کرده نه قول علی و این مسعود رض را نیز
 صاحبین رح و در مقاسمه قول زید اختیار کرده اند و هرگاه در
 مسئله ابو حنیفه رح چنانچه باشد و صاحبین رح چنانچه مفتی رح
 خیار است هر جانب را که خواهد اختیار کند و نزد زید پس ثابت رخصه
 برای جد بسا و جود برادران و خواهران اعیانی و علاتی

و بنوعی حاجت فرغش دیگر از مقاصد و غایت جمیع هر که هر چه
 بهتر بنوه اخلاص را باید کرده و تفسیر مقاصد این است که جد را در
 قسیت مثلاً یکی از برادران گردد اندک شود وقت کرده شد متر و کم
 را میان او و میان خواهران یا بنظر که مرور مانند حصه و وزن بود و نسیب
 چند تا برادران مانند نسیب یکی از برادران باشد زیرا چه
 بوجهی مانند به راست و بوجهی مانند برادر پس رعایت هر دو ذکر کرده
 شد اعنی او را مانند پدر کرده اند شد در مجرب کردن
 برادران اخیانی و مانند برادر در قسمت میراث مادر که مقاصد
 برای او نیکو بود پس اگر مقاصد برای او نیکو نبود ثلث متر و کم
 پوی باید داد و بر پایه او با وجود اولاد وارث سدس است
 اینس با برادران وارث دو چند آن خواهد بود و نیز اگر متر و کم
 میان مادر و پدر تقسیم باشد مادر را ثلث و پدر را ثلث می باشد
 حال آنکه هر دو درجه اولی اند پس جد و جده که درجه دوم اند و
 حصه جد سدس است باید که جد را دو چند آن اعنی ثلث باشد
 پس هرگاه جد بایک برادر باشد نصف متر و کم بمقامه برای او از
 ثلث نیکو است و اگر با دو برادر باشد مقاصد و ثلث مساویست
 خواهر با سه برادر باشد ثلث برای او نیکو است زیرا چه

در این صورت بمقتاسه اورا بر پنج مبرسد و اگر بابد و و یا سه خواهر
 عینی یا علایه باشند بر پنج مبرسد بمقتاسه نفع تر است و اگر با و چهار
 خواهر ان باشند بمقتاسه ثلث مساویست و اگر خواهر زن ان از
 چهار زیاده باشند ثلث برای جدیگواست و برادران و خواهران
 علایه را مع برادران و خواهران اعیانی در قسمت
 میان چده و برادر برای اضداد جد اخوی برای نقلی نصب
 داخل باید بود و بمقتاسه هرگاه چده نصیب خود نگردد برای و
 یک صورت که گفته خواهد شد برادران یا خواهران اعیانی پی
 نصیب از میان برادره شوند و باقی متز و کبر را بجد نصیب
 جد برادران و خواهران اعیانی باشد و از برادر برادران
 یا خواهران علایه باید وقت نبودن برادران یا خواهران اعیانی
 وارث بشوند و با وجود آنها وارث نمیشوند پس وراثت برادران
 و خواهران علایه در حق جد و سقوط آنها در حق برادران و خواهران
 اعیانی اعتبار کردن فرورسد پس در وقت منزه که برای کمر کردن
 نصیب جد محسوب خواهند شد لکن چیزی نخواهند گرفت چنانکه محسوب
 میشود برادر علایه در نقلی نصیب مادر و خود محسوب میشود مثلا گذارد
 میت مادر و یک برادر عینی و یک برادر علایه را در این صورت بمقتاسه

برادر علاتی یا برادر عینی یا در راسد سس ترکه باشد و برادر
 علاتی بسبب برادر عینی محبوب بود پس اگر باجد یک برادر عینی و
 یک برادر علاتی بود مقاسمه و ثلث مال ساوی باشد و ثلث برای
 جد و ثانی برای برادر عینی بود و برادر علاتی بی نصیب برادر و ثانی
 برای ثقلیل نصیب جد و حساب داخل باشد و اگر در صورت مذکوره
 بجائی برادر علاتی یک خواهر علاتیه فرض کرده شود و مقاسمه برای
 آنکه بود و ثانی از پنج باشد و از آن برای جد و ثانی که سه است
 برای برادر عینی بود و خواهر علاتیه را هیچ نبود و باید دانست که برادران
 و خواهران علاتیه بی نصیب از میان برآورده شوند مثلاً و قتیقه
 یک خواهر عینی باشد چه هرگاه او مقدار فرض خود را عینی
 نصیب ترکه را بعد نصیب جد گیرد و چیزی باقی ماند پس آن را
 برادران یا خواهران علاتیه کیفرند و اگر چیزی باقی نماند برای
 آنها هیچ نماند چنانکه گذارد میت جد و یک خواهر عینی و دو خواهر
 علاتیه پس برای دو خواهر علاتیه عشر ترکه باقی میباشد و مسئله
 نیست تصحیح می پذیرد و درین صورت مقاسمه برای جد بگو است
 زیرا چه او مانند یک برادر گردانیده پس گویا در مسئله پنج
 خواهران جمع شدند و جد را از پنج دو باشد و سه باقی ماند لیکن

حصه خواهر عینی نصف کل است و آن دو و نیم بود پس سمسر لازم
 آمد لهذا پنج را بخرج نصف که دو است ضرب کردیم به حاصل شد
 بعد از این چهار بود و خواهر عینی را پنج و یک سیم که باقی ماند حق
 خواهران علائیه است و بر آنهاست تقسیم نیست پس عدد در سمسر
 آنها را در ده ضرب کردیم چیست بشد و مسئله تصحیح پذیرفت و پدر سه
 از آن هشت و خواهر عینی را ده و خواهران علائیه را دو بود و اشک
 درین مسئله بجای دو خواهر علائیه یک خواهر علائیه قرض کرده شود
 پس برای خواهر علائیه هیچ باقی نماند ما ندانیم زیرا که برای جد و راجع
 مقام از ثلث تر که بهتر است و آن نصف تر که است و باقی ثلث دیگر
 برای خواهر عینی است پس برای خواهر علائیه هیچ باقی نمی ماند و
 وقتی که با جد و خواهر عینی یا زیاده بر آن باشد برادر و خواهر علائیه
 را پنج نخواهد بود زیرا که پدر را اگر ثلث تر که از مقام بهتر یا برادر
 مقام باشد او ثلث تر که خواهد گرفت و قسمت خواهران عینی و دو ثلث
 که مقدم از فرض آنها است خواهد بود پس برای برادر یا خواهر علائیه
 هیچ باقی نخواهد ماند و اگر مقام سه برای جد بهتر باشد نصیب او زیاده
 بر ثلث خواهد بود و باقی که کمتر از دو ثلث و هم کمتر از فرض خواهران
 عینی است برای آن خواهران خواهد بود و برای علائیه هیچ نخواهد ماند

و اگر با آنها اغنی باشد و برابران و خواهران یا عیالانی یا عیالانی
 عیالانی و عیالانی بر او صاحب فرض دیگر مختلط شود پس برای جد
 بعد فرض آن صاحب فرض دیگر آنچه افضل از سه چیز بود
 اختیار باید کرد و آن سه چیز عبارت است از مقاسمه و ثلث
 باقی بعد فرض صاحب فرض و سدس تمام تر که مثال افضل بودن
 مقاسمه این است که مثلاً میت که داره شوهر و جد و برادر
 و اگر اصل سببه سبب وجود نصف از و انت یک سهم از آن
 شوهر را و دیگر یک سهم جد و برادر را بمنافه بود اما یک بر دو
 کس را است نمی آید لهذا در او را در اصل سببه اغنی و و غریب کردیم
 چهار حاصل شد شوهر نصف آن اغنی و دو سهام و بر یک از
 جد و برادر را یک سهم بود پس جد را سبب مقاسمه ربع تمام
 تر که است که افضل است از سدس و نیز از ثلث باقی زیرا چه
 این ثلث باقی در حقیقت سدس تمام تر که است و مثال افضل
 بودن ثلث باقی بعد فرض صاحب فرض این است که میت
 که داره جد و جد و و برادر و یک خواهر عینییه را که اصل
 سببه از شش است جد را سدس آن پس باقی پنج می باشد
 اما چون ثلث صحیح از پنج بر نمی آید وضایه است که اگر ثلث کسر

اغنی قسنت غرض صحیح از مقسوم براید غرض آن قسنت کسر را در مقسوم
 ضرب نمایند غرض غرض نلت را که سه باشد در شش که مقسوم است ضرب کردیم
 هرزده حاصل شد بعد را سدس آن که سه باشد از روی فرض است
 باقی مانده مانند آن که پنج است جد را و از باقی که ده است هر یک
 از دو را در را چهار و خواهر را و دو سهام بود پس جد را در سن مثال
 ماب تر که از مقام و هم از سدس تر که افضل است برای اینکه
 مسکه این صورت بر تقدیر مقاسمه نیز از شش می شود از آن جد را
 یک دادیم مانی تن ماند و حن جد بمنزله دو خواهر است پس او دو را در
 و یک خواهر مانند سن خواهر باشند و پنج بر هفت راست نمی آید و در میان
 پنج هفت نباشن است پس مجموع عدد و سدس که سن است و اصل مسکه
 که شش است ضرب کردیم چهل و دو حاصل شد که سن از این تصحیح
 می نبرد از سن چهل و دو بعد را هفت است که سدس آن باشد
 و از باقی سی و پنج هر یک از جد و دو بر آورده ده سهام است که خواهر
 پنج و زن را هر است که بعد از پنج حصه از هرزده هنر است از این که هر که
 از چهل و دو مشهور و ح افضل بودن ماب تر که از سدس تر که در سن مانده
 آن است که سن در صورت اعتبار سدس برای جد نیز از شش
 میوه و بعد را سدس آن و جد را نیز سدس بود و باقی چهار و در میان خواهر

و در برادر نمی ماند و اینها بمنزله پنج خواهر باشند و پنجاه بر پنج را است
 نمی آید و در میان چهار و پنج تا این است پس مجموع عدد و دوس را که پنج
 است و حاصل مسئله اعنی در شش ضرب کردیم می حاصل شد هر یکی
 از جد و جد پنج و پنج و پنج از و برادر شش و شش و خواهر چنانچه تمام میزند
 و در صورت هم ظاهر است که حد این سهام از خبر ده افضل است این پنج که از شش
 می شود و مثال افضل بودن سدس تمام تو که این است که یک مثلاً
 کنداره چه و چه و یک و یک و دو و دو و ده را که اصل مسئله برای
 جمع شدن نصف و سدس از شش است و غرض از نصف آن
 است که سه باشد و جد را سدس آن است که یک باشد باقی
 می ماند و دو سهام بس اگر برای جد با دو و برادر مثلاً از خبر ده
 شود و ثبات یک سهم در را باشد و اگر برای او ثبات باقی اختلاف
 کرده شود نیز دو ثبات یک سهم باشد اما اگر سدس تمام ترک
 او را داده شود یک سهم کامل او باشد که افضل از مقامه و ثبات
 ترک است لیکن این سهام را برای درستی قسمت تصحیح باید کرد
 بدین روش که از باقی دو سهام چون یک سهم در داده شود
 یک سهم دیگر در و برادر را است نمی آید پس و برادر اصل سهام
 اعنی شش ضرب کردیم و از ده حاصل شد که تصحیح این سهام است

و وقتیکه ثلث باقی بماند برای جد افضل بود و لیکن اگر باقی ترکه
ثلث صبیح نه برآید پس باید که مخرج ثلث را در اصل مسئله
ضرب کرده شود چنانکه تفصیل آن گذشت در فصل بیست و نهم
از مقایسه و از سدس کل مالی و اگر زنی وارث گردد جد
و شوهر یک دختر و مساهرو یک خواهر عینیّه با علاقه را پس
آن خواهر بسبب دختر عصبه میگردود و جد را سدس ترکه افضل میشود
و مسئله عول میگذرد پسوی سبزه و خواهر را هیچ نسبتی
در بنصورت مسئله بسبب جمع شدن نصف و ربع و سدس از دوازده است
و محمول میشود تا یزده برای اینکه دختر را نصف دوازده بود که منسب است و توهر را
ربع آن که سه است و جد را سدس آن که دو است و مادر را
نهم از نهم پس آن که دو است پس مجموع سیزده که در دوازده از دوازده
فصل بیست و نهم و چون مسئله علیّه منسب برائی هر یک که عصبه
است هیچ باقی نماند و جد که سدس منسب گرفت احد آن نسبت از غنما
است نه بجهت عفو نیست و نسبت افضل بودن سدس تر که در دوازده
در این مثال این است که از مبرزه و دو مستقام اول احاد را سه
و در صورت اعتبار عصبه و فکاه از دوازده مستقام ذاب آن که سه
است و هر نصف آن که منسب است باسدس و غنما و سدس آن

که دو باشد تا در یکدیگر برای جد و خواهر یک تنی می ماند پس بدست
 بماند و خواهر است با خواهر که سه خواهر کرد و یک بر سه
 راستی می ماند و در دو و او ده ضرب کنیم سی و شش حاصل
 شد و ازین تصحیح و خط را نیز در دو و او ده ضرب کنیم سی و شش حاصل
 و بانی سه سهام می ماند و از آن جد را و یک خواهر را باشد و
 ظاهر تر است که دو سهام سبز ده افضل است از دو سهام سی
 و شش و در صورت گرفتن بد ثلث چیزیکه بعد فرض صاحبان فرض
 باقی می ماند نیز بمجنین حال است زیرا که در صورت مذکور بعد فرض
 صاحبان فرض یک باقی می ماند و ثلث صحیح از آن نمی براید پس خرج
 ثلث را که سه است چون دوازده و از ده ضرب کنیم سی و شش حاصل
 می شود و بنایده است که دیدیم ثابت رض خواهر عتبه یا
 علائمه را چنانچه وجود جد صاحبه فرض نیست که داند بلکه غصبه میگرداند
 اگر چه در مسئله اکه ریه که در اینجا خواهر عتبه یا علائمه را
 نصیبه فرض کرده اند من بعد قسمت چهارم را هر چه از روی فرض
 باشد با قسمت خواهر جمع کرده و میان جد و خواهر
 به روش مقاسمه قسمت میکنند برای اینکه مقاسمه
 برای چقدر در اینجا از سدس و ثلث ما بقیی بهتر است و آن

مسئله اگر پدر این است که میت یکدوازده شوهر و مادر و جد
و یک خواهر عینیه یا علاتیه را اصل مسئله برای جمع شدن نصف
و ثلث و سدس از شش است اما قاعده عول میکند برین روش
که از شش شوهر را نصف و آن سه است و مادر را ثلث و آن
دو است و جد را سدس و آن یک است و برای خواهر هیچ بانی نمی ماند
بنابر آن بر مسئله نصف آن که سه باشد زیاده کردیم نه شدن بعد
نصیب خواهر را با نصیب جد جمع کردیم چهار شد و چون جد با خواهر
بمنزله سه خواهر است و چهار بر سه راست نمی آید و در میان چهار
دو سه باین است سه را ورنه که اصل مسئله با عول است فرب کردیم
میت و هفت حاصل شد که مسئله ازین بیست و هفت تصحیح
می پذیرد ازین بیست و هفت شد هر انچه سهام تقاعده که در تصحیح
و غیره گذشت و پدر را شش سهام و جد را سه سهام و خواهر را
نه سهام میرسد بعد نصیب جد را با نصیب خواهر چون جمع کرده شد دوازده
میگردان این دوازده را بر جد و خواهر بطریق مذکور قسمت کرده هر
مشت سهام و خواهر را چهار سهام باید داد و دین مسئله برای
جد مقاسمه از حدس و ثلث مابقی بهتر است پس زیر رض خواهر را
نورینجا و الا صاحب فرض کرد ایند برای اینکه مالکلیه از میراث محروم

نمک و روغن بالاخره را و راعصه گردانید برای اینکه لذت او از لذت هم که
 بمنزله برادر است زیاده نکند و در مناسبتی که مقدم بر بن منال گذشت و جو
 و خرمی ذی فرض شدن خواهر میکند و در مسئله اگر ریه آن مانع
 نیست و اگر نه دفع اول و سکون دوم و فتح سیوم نام بدرقیه است
 و چون و نوع از این قبیله این ورقه را گذاشته و قات کرده
 هم در این را اکدریه نام نهاده شد و اهل عراق این سکه را
 بسبب شیرین غرانام نهاده اند غرا بفتح غم و تشدید را بمعنی
 آفتاب و روشن است و اگر در بین سکه بجای خواهر برادر
 باشد یا نه و خواهر باشد یا نه هم نیست و اگر ریه هم نیست
 در صورت بوزن برادر و سبب عدم حمل اینکه سس تر که برای
 بدتر است و سکه از شش است هرگاه شوهر نصف آن که سه
 باشد و مادر ثلث آن که دو باشد بکبر و غیر از یک سس که
 سس است باقی نمی ماند و اس برای حد بود و برادر بی نصیب
 باشد چنانکه در سکه سبب نصیب خواهر هیچ نبود زیرا که حق حد از
 سس با نفاق علما کم نیاید است که ازین یک به برادر هم چیزی
 ملایم شود و سبب بودن اگر ریه اینکه برادر با نفاق علما است
 و به ثبوت نمی تواند که او را صاحب فرض گرداند بخلاف خواهر که در

اگر چه است و در صورت بودن دو خواهر نسبت به طعم غم آنکه دو خواهر
 مادر را از ثلث بسوی سید می آید ~~نسبت~~ از شش است
 شوهر را سه سهام و مادر را سید آن اعنی یک سهم و پدر را
 نیز سید اعنی یک سهم و باقی یک برای دو خواهر چون یک
 بر دو راست نمی آید و در اصل سید که شش است ضرب کردیم
 و از ده حاصل شد که تقسیم است بخلاف اگر چه که برای خواهر
 هیچ در انجا باقی نمی ماند و در صورت که دو خواهر باشد اصول زید بن
 ثابت مستقیم است که سید برای پدر با شش و از ثلث
 باقی هتر است و الله اعلم

یا باین نسخه مناسبت

و ر لغت بمعنی بر دهن جزئی از جای جای و در اصطلاح این علم
 نقل کردن حصه بعضی وارث موت او پیش از قسمت بسوی وارث
 او و بیان آن این است که اگر بعضی از نصیبها پیش از قسمت میراث
 شود با نظر که شخصی بحضور و ارمان چند فوت کند و بعد از این یکی
 از ان و ارمان پیش از قسمت ترک شخص مذکور بمیرد و نصیب او از ترک
 مذکور قبل از قسمت میراث شود پس در اینجا سه صورت است
 یکی آنکه ورثه میت دوم همان ورثه میت اول باشند و در قسمت هیچ

تغییر نیفتد دوم آنکه و دث میت دوم همان وارثان میت اول باشند .
 لیکن در قسمت تغیر بوقوع آید سیوم آنکه وارثان میت دوم غیر وارثان
 میت اول باشند در صورت اول که در قسمت پنج تغیر نیفتد ذکر میت دوم
 فایده ندارد آن را اعتبار نباید کرد و بیکبار قسمت باید نمود چنانکه هرگاه
 میت گذارد پس آن و خردان را از بطن زوجه و اندو یکی از دختران مذکوره
 پیش از قسمت . میرد و وارث دختر مذکوره سواي آن برادران و خواهران
 اعیانی نباشند پس بدون ذکر میت دوم که دختر منوفه باشد ترک
 را در میت اول فها بین ورثه زنده بیکبار قسمت باید نمود و در صورت دوم که
 در قسمت تغیر واقع شود چنانکه هرگاه میت گذارد و پسیر را از بطن یک
 زوجه و سه دختر را از بطن زوجه دیگر و من بعد یکی ازین دختران . میرد
 و بگذارد بقیه ورثه میت اول را اغنی و خواهر عصبیه و برادر عاتلی را و نیز
 و در صورت سیوم که وارثان میت دوم غیر وارث میت اول باشند
 چنانکه زلفی بگذارد شوهر و دختر و میسر و برادر من بعد
 شوهر مذکور پیش از قسمت ترک و وفات یا بعد و گذارد زوجه و مادر .
 و بعد برادر من بعد دختر مذکور . پیش از قسمت ترک فوت کند
 و بگذارد و پسیر و یک دختر و جد را و این جد مادر زنی است
 که اولانوتیده است و بعد از آن جد مذکور بهر دو وارث

مکتب از دشوهر و دوبراهه را پس شایسته آن است که مسئله
 میت اول را بقواعد سابقه تصحیح نبوده سهام هموارش او را
 از آن بایده ماه من بعد مسئله میت دوم را بهمان قواعد سابقه تصحیح
 قهوه در میان تصحیح میت دوم و در میان چیزیکه
 میت دوم را از میت اول است و آن چیز را مانی الیه گویند نظر
 باید کرد که از سه خال خالی نگذارد بود مائیت
 موافقت باینست پس اگر مافی الیه بر تصحیح دوم بضمیمه
 مائیت را است آید پس احتیاج بسوی ضرب نیست بر آن قیاس
 که در باب تصحیح گذشت که سهام بر فریق اگر بر آنها دون سه راست
 آید ضرب نباید نمود و برابر تصحیح اول در اینجا بمنزله اصل مسئله
 است و تصحیح دوم بمنزله آن رؤس است که قسمت بر آنها در تصحیح اول
 کرده می شود و مانی الیه میت دوم بمنزله سهام دو بخش از اصل
 مسئله است حاصل این است که بنا بر راست آمدن مانی الیه بر تصحیح دوم
 هر دو مسئله میت اول و میت دوم از تصحیح اول ستیم می شوند
 و احتیاج بضرب نیست چنانکه در مثال بودن ورثه میت و ووم غیر ورثه
 میت اولی که زنی وفات یافت و شوهر و دختر و مادر را گذاشت
 من بعد شوهرش پیش از قسمت میراث مرد و زوجه و مادر و پدر

را که داشت بایه صورت

مرد رویه صحه ۱۶ رست

شوهر زید
دختر زید
مادر زید

مستقیم زید مانی اله

زوجه مادر پدر

مسکه میت اولی رویه است زیرا پدر اصل مسکه بسبب جمع شدن
ربع ونصف و سه سدس از دو ازدواجست و هرگاه شوهر ربع آن را که
سه است و دختر نصف آنرا که بخش تحت و مادر عطف تا آنرا که دو است
گرفت یک بانی ماند و کسی دیگر حق دار آن نیست پس رد آن بر دختر
و مادر بقدر سهام آنها واجب شد و سه را بسوی اقل غایب
فرض شود هر که غیر اهل رد است رد کرده شد و آن چهار است
و وقتی که شوهر ربع آنرا که یک باشد بیکر و سه سهام باقی ماند و
سه بر چهار سهام که مسکه دختر و مادر از روی رد باشد راست
نمی آید و در میان هر دو تباین است پس این چهار را که منزه رؤس
است و نه آنی چهار که اقل خرج فرض غیر اهل رد است ضرب کردیم

شانزده حاصل گردید که مسئله ازین تصحیح بی‌بهره و بی‌فایده است
 ازان چهار سهام و دو خزانة سهام و مادر را ثبوت سهام است
 بقدر آنچه چون شش بر فوت کرد باقی البتة او که چهار است بر او اثر نماند
 چون سهم منقسم می‌شود و باید نظر کرد که زوج را ربع آن که یک است
 از او و ثلث و دو ثلث باقی که نیز یک است با دو و باقی که دو است با دو
 و دوه شصت و پنجاه و زین مسئله باقی البتة زوج از تصحیح اول بر تصحیح دوم
 مستقیم شده و هر دو مسئله هر دو میت از تصحیح اول درست شد و اگر ما قیام
 باین تصحیح دوم راست نیاید از دو صورت خاصاتی نخواهد بود
 یا در میان ما قیام نیست و تصحیح دوم توافق خواهد بود با
 قیامین در صورت توافق تصحیح دوم را بر هر باشد در قیام
 تصحیح اول ضرب باید کرد بر آن قیاسین که در باب تصحیح گذشت
 که هرگاه سهام بزرگ طایفه راست نیاید و در میان سهام و رؤس
 طایفه مذکور توافق باشد وفق حدود رؤس را در اعلیٰ مسئله
 ضرب باید نمود و همچنان در اینجا و فی تصحیح دوم را که آن مسئله رؤس
 است در تصحیح اول که بجای اصل مسئله است ضرب کنند تا حاصل شود
 چیزی که هر دو مسئله ازان تصحیح بی‌بهره و بی‌فایده است
 تصحیح اول و میان تصحیح دوم نسبت تماماً بر موهبتی است تصحیح

دوم راه و تمام تصحیح اول ضرب بسایه کرد بر آن تجرب
 که در باب تصحیح در صورت تباین میان سهام و رؤس گفته شده و هرگاه
 آن ضرب در هر دو صورت تباین و توافق حاصل شود مگر در
 مسئله میت اول و میت دوم که خواهد بود و این حاصل ضرب را که
 مجموع سه میت اول و دوم کند دید مبلغ می نماند و سهام هر یکی
 بقدره را از آن مبلغ که حاصل ضرب تباین یا توافق باشد بدین روش
 باید دریافت که سهام و درجه میت اول در صورت توافق در وقت تصحیح
 دوم که مضروب و در تصحیح اول است یا در صورت تباین و در جمیع
 تصحیحات دوم ضرب باید کرد تا بخش سهام آن ورش خواهد بود
 و سهام و درجه میت دوم را که در تصحیح دوم است در صورت توافق
 و توافق مافی الیحد و در صورت تباین در تمام مافی الیحد ضرب
 باید کرد تا بخش سهام آن خواهد بود و بقای توافق و در میان
 مافی الیحد و تصحیح دوم مافی منبطل مذکور است که جهت گذاشتن و خود
 دختر و مادر را من بعد شوهر مذکور بیش از سه مرتبه که وفات یافت و کتم است
 زوجه و مادر و پدر را من بعد و خرمند کوره همز فون کرد و گذاشت جدا
 و من خرمند و پدر را من بعد و خرمند کوره همز فون کرد و گذاشت جدا

رست

شدر	دختر	مادر
زید	بنده	زیره
۴	۹	۳
۴	۹	۳

۴	سقیم	زید	مافی البه
---	------	-----	-----------

زوجه	مادر	بدر
لطیفه	فخره	حاجه
۱	۱	۲
۲	۲	۲
۲	۲	۲

۹	توافق بالثالث	بنده	مافی البه
---	---------------	------	-----------

بنده	دختر	برادر	برادر
زوجه	زیده	بکر	بشر
۱	۳	۱	۱
۳	۹	۳	۳

میت دوم که زید باشد از ورثه میت اول است و آنچه از بصر اول

پافه لود چون بر سکه او در قسمت راست می آید و ارجح است مساوی
 میماند و این مبت سوم را بعین دوم سان میکنند و مافی الد و خضر
 بن کوره از تصحیح اولیه است و سکه دختر نذوره که جد و دختر و و برادر
 را گذاشته است از شش است یک سهم جد و او سه سهام
 و دختر را و هر یک از دو برادر یک سهم میریدانه سهام که مافی الد
 است بر شش راست نمی آید و در میان نه و شش توافق بلد است
 پس ثلث تصحیح این مرت را که دو مانند در تمام تصحیح مبت اول
 ضرب کردیم سی و دو حاصل شد که خرج جبر و مسئله است
 محسن جمای و دریافت سهام هر یکی از نوره مبت اولی آنچه از بازنده
 بود و از وقت سبکه و خضر متوقا نذ کوره که دو باشد ضرب باید کرد
 حاصل نصب هر یکی از آن و ارثان خواهد بود و سهام هر یکی از نوره
 مبت دوم که با عبارت ظاهر معلوم باشد آنچه از شش بود و در وقت
 مافی آید او آن سه است ضرب باید نمود حاصلش نصب هر یکی از این
 ورثه خواهد بود بدان تفصیل که از بازنده سهام دختر مبت اولی را
 نه بود چون آن را در دو که وقت تصحیح دوم است ضرب کردیم هزده
 حاصل شد که نصب او است و سهام مادرش سه بود چون سه را در وقت
 نذ کوره ضرب کردیم محسن حاصل شد که نصب مادر مرقومه است و

مشاور را چهار سهام بود چون آن ترا دو و فی مذکور ضرب کردیم
 بهشت حاصل شد که نصیب او است و این بهشت بدون کند برقرار است
 مختلف می پذیرد و بر او را دو سهام برای اینکه یک سهم او را بود
 یک را در دو که مضروب از تصحیح دوم در تصحیح اول است ضرب کردیم
 همان دو حاصل شد و مادرش را نیز دو سهام بهین قیاس و پدرش
 را چهار سهام نیز بهین قیاس و از شش سهام که تصحیح مسئله
 میت دوم است جد را یک سهم بود چون آن را در و فی مافی الیدیه
 یعنی در سه ضرب کردیم همان سه حاصل شد که قسمت او است و دختر
 زاده سهام بود سه را در و فی مذکور ضرب کردیم نه حاصل شد که قسمت
 او است و هر یکی از دو برادرش سه سهام است بهین قیاس
 که گذشته پس مجموع سهامهای مذکوره میت دوم میرده باشد و این
 میرده مافی الیدیه و خیر متوفاه از آن حاصل ضرب است که خرج هر دو مسئله
 شد و منال تباین و در میان مافی الیدیه و تصحیح دوم این است که میت
 مثلا گذشت زوجه و دختر و برادر علاتی را بعد برادر مذکور پیش از
 قسمت فوت کرد و گذشت مادر و دختر و دختر پسر را بایسته صورت

. تباین است پس تمام تصحیح دوم اعظمی پنج را در تصحیح اول اعظمی در هشت
 ضرب کردیم جهل حاصل شد که خرج هر دو سکه است و سهام
 هر توره بدین روش باید دریافت که در مبت اول زو بهر ایک
 سهم بود یک را در تصحیح دوم که مخ و مضروب در تصحیح اول است ضرب
 کردیم همان مخ حاصل شد که نصیب او است و دختر را چهار سهام بود
 آن را نیز در همان پنج ضرب کردیم مبت حاصل کرد که نصیب او است
 و برادر علقی را سه سهام بود آن را در مضروب مذکور ضرب کردیم
 باز ده حاصل شد که نصیب او است و حالا بهم مافی الدشش گردید
 که در تصحیح سکه او که پنج است منقسم می گردد و در مبت دوم
 نصیب مادر یک سهم بود در مافی الدش او که سه است ضرب کردیم
 همان سه حاصل شد که نصیب مادر است و دختر را سه سهام بود سه را
 در مافی الدش مذکور ضرب کردیم نه حاصل شد که نصیب او است و دختر را نیز
 یک سهم بود بهم فباس سه سهام اورا باشد و اگر شخص سیوم با چهار
 یا منجم از توره متن از نصیب نر که بموده و مافی الدش بر تصحیح راست
 نیاید مبلغ را که خرج سکه مبت اول و مبت دوم است و نیز بر
 ورنه هر دو را است در عمل بجای تصحیح مسئله اول اعتبار
 بد کرده و مسئله سیوم را که متعلق بمبت است بجای

مستند دوم باید دانست و گویا نیت اول و دوم تحت نیت ششم می
 افتد و نیت چهارم و نیت پنجم هیچکدام عمل بطایفه ظهوری و
 نیتها ی زیاده بر نیت نهمین عمل است زیرا چه هرگاه نیت اولی
 و دوم و سوم و چهارم و پنجم یکی شد گویا تمام آن نیتها یک نیت
 شد و طریق این عمل از مثالی که برای عدم راست آمدن نیتها نیت نهمین
 دوم آورده شد توان دریافت

باب در بیان ذوی الارحام ذوی الارحام
 در لغت بمعنی صاحبان خویشی رحم است و در اصطلاح ابن علم در شرح آن
 توضیح باشد که صاحب قرض و عصبه تبوة جنگه در اول کتاب گفته
 شد و در عدم توارث ذوی الارحام با وجود ذوی القرض و عصبه لا اتفاق
 است و وقت نبودن ذوی القرض و عصبه در توارث ذوی الارحام مجتهدان
 اختلاف کرده اند اکثر صاحبان سأل حضرت عمر و علی و ابن مسعود و غیرهم
 در توارث ذوی الارحام قایلند و مجتهدان مسأله ابو حنیفه
 و ابو یوسف و محمد و فرج و قاضیان لینها بهیمی قول قتلوا داده اند
 و زید بن ثابت رض گفتست که ذوی الارحام را میراث نیست بلکه
 وقت نبودن صاحبان قرض و عصبه توارث میباید داد و بیت المال بایده نهاده
 و ما معی و مالک رحم این قول را اختیار کرده اند و باید دانست که ذوی الارحام

چهار صنف اند صنف اول آن کسانند که بسوی میت منتسب شوند
 و اینها فرزندان دختران اند اگر چه فروتر باشند مرد باشند
 یا زن و فرزندان پسران اگر چه فروتر باشند مرد باشند
 یا زن و صنف دوم آن کسانند که میت بسوی آنها منتسب شود
 و آن جد های فاسد و جد های فاسده اند اگر چه بالاتر باشند
 بهر فاسد چنانکه پدر مادر میت و پدر پدر مادر میت و جد فاسده چنانکه
 مادر پدر مادر میت و مادر مادر پدر مادر میت و صنف سوم آن کسانند
 که بسوی مادر و پدر میت منتسب شوند و آنها فرزندان
 خواهرانند اگر چه فروتر باشند مرد باشند یا زن و خواهران عصبیه باشند
 یا علایقه یا اخیانی و دختران برادران اگر چه فروتر باشند اعیانی
 باشند برادران ماحلاتی یا اخیانی و پسران برادران اخیانی اگر چه
 فروتر باشند و در مثال سیوم برادران را بقید اخیانی ذکر کرده است
 برای اینکه پسران برادران اعیانی و علایقه عصبیه اند و در صورتیکه
 پسران برادران بدون قید اخیانی عصبیه داخل ذوی الارحام می شدند و صنف
 چهارم آن کسانند که بسوی جد و جدی پدر پدر پدر مادر و جد
 جدی پدر پدر و مادر مادر منتسب شوند و این صنف چهارم است
 و این یکی عصبیه ها که خواهران پدر پسر اند اگر خواهران عصبیه یا علایقه

پدر و پسر بسوی جد پدری منسوب اند و اگر خواهران اخیانیه پدر و پسر بسوی
 جد پدری منسوب اند و دویم عصبای اخیانیه که برادران اخیانی پدر
 باشند و نسبت اینها بسوی جد پدری میت است و سیوم خاله ها و
 خاله ها و اگر اینها برادران و خواهران اعیانی ماطاتی مادر میت اند پس
 بسوی جد مادری میت منسوب اند و اگر خواهران اخیانیه مادر میت اند
 بسوی جد مادری میت منسوب اند پس گسائیکه ه دین چهار صنف
 مذکور شده اند و گسائیکه بواسطه اینها بسوی میت منتسب
 شوند از ذوقی الارحام باشند و در تقدیم بعضی صنف بر صنف دیگر
 اختلاف روایت از ائمه حنیفه رح است ابو سلیمان از معتزله
 بن حسن و معتزله از ابی حنیفه رح روایت میکنند که
 نذر بکثرت این چهار صنف بسوی میت صنف دوم است
 اگر چه بالاتر باشند پس صنف اول و بعد از صنف سیوم بهر
 صنف بعد از صنف اول و دوم و بعد از صنف اول و دوم و حسن
 زیاده و غیره از ابی حنیفه رح روایت می کنند
 به ترتیبی که بیان صنفان کرده شد اغنی صنف اول از صنف دوم
 و صنف دوم از صنف سیوم و صنف سوم از صنف چهارم و در میراث
 اولی و مقدم است بر قیاس ترتیب عصبیات زیرا که در عصبیات

وارث از فرزندی الذی الرحم اولیا است چنانکه میست گذارده دختر
دختر پسر و پسر دختر و دختر را اگر چه هر دو و در برهه برابر اند که بهیوی
مست بدو در برهه متصل می شوند اما دختر و دختر پسر از پسر و دختر پسر برتر است زیرا که
افضل فرزند صاحبه فرض است و آن دختر پسر باشد و دوم فرزند ذی الرحم
است آن دختر و دختر پسر باشد و اتصال بهیوت بدو بری درجه
دارند و کسی از اینها فرزندی وارث نباشد چنانکه دختر پسر
و دختر و پسر دختر و دختر یا هر یکی فرزندی وارث باشد چنانکه پسر و دختر
و دختر دختر و درین حال دو صورت است یکی آنکه اصلهای اینها در صفت
ذکور است و انوثت موافق باشند چنانکه در منالی که برای اتصال
هر یکی بوارث آورده شد دوم آنکه اصلهای اینها در ذکور است و
انوثت مخلف باشند چنانکه در منالی که برای نبودن فرزند وارث
آورده شد سن فخره ابی یوسف روح بقول اخیر او و فخره حسن
بن زیاد روح بهر دو صورت مذکوره روح متساوی اند و چه را
اعتبار کرده مال را بر آنها تقسیم باید کرد پس اگر فروغ
صرف مرد آن با صرف زنان باشد نصیب هر یکی برابر خواهد شد
و اگر مرد با زن خواهد بود مرد را مانند نصب دوزن باشد و مکه
روح و صورت موافقت اصلها در ذکور است و انوثت با ابی یوسف و

حصه بی زیاد درج موافق است و در صورت وقوع اختلاف اصلاها
 هر بی صفت مخالف آنهاست و اولاً اصلها را اعتبار میکنند
 می بعد نصیب اصلاها بفرع آنها میدهد پس اگر میت گذاشت
 پسر و دختر و دختر دختر را هر دو و فرزندان و ارب و منساوی الدرهم اند
 و اصلهای هر دو و را نوث موافقت و ارب نذر ابی یوسف و جرح
 و حصه بی زیاد درج مرد را ده و چنانچه نصیب زن باشد یا اعتبار ارب این
 فروع و صفات آنها غنی سه حصه نموده و وراثت بر سر دختر و ثلث پدر
 و خربار و او و نذر مصیبه درج بنابر موافقت اصلاها را نوث همین
 تقسیم است و در آئی مثال که میت گذاشت دختر پسر و دختر
 و پسر دختر و دختر را نذر ابی یوسف و حسن درج تقسیم مال
 قبایم این هر دو باعتبار ارب این مثل سابق است که سه قسمت
 نموده و دو قسمت بهر که بر سر دختر و خربار و بیک قسمت بزن
 که دختر بر سر و خربار باید داد و نذر مصیبه درج ترکه محبت
 در بطن دوم که در آن اولاد در ذکورت و انوث اختلاف و افع میدهد
 در میان اصول متقسم بایه کردن همان قسمت اصلی را بفرع
 او بابر او و آن بطن دوم دختر و دختر و پسر است در بی
 بطن نصیب پسر دختر و وراثت و نصیب دختر دختر یک نثلث است

و ثلث بدختر پس در دختر که نصیب پدرش بوده و آنرا
 یک شلث بدختر و دختر که نصیب مادرش بوده بنا بر این
 سببش از نصیب اصل بفرع رسید و نصیب زن از نصیب مرد زیاد
 شد برخلاف مذنب ابی یوسف و حسن روح و چون بقول ما معتبر است
 و در صورت بسیاری بطنها و وقوع اختلاف در اصلهای فروع تفصیل
 می باید لهذا گفته میشود که هرگاه بطنهای بسیار واقع شوند همچنانکه
 حال اصلها در بطن دوم معتبر است حال اصلهای بطنهای بسیار که
 در ذکورت و انوثت مختلف باشند معتبر است چنانکه وقتیکه در فرزندانی
 دختران متساوی اند رجه بطنهای مختلف واقع شود ترکه
 و ابر اول بطن که در آن اختلاف در اصل بدخورت و انوثت
 است قسبت باید کرد که مرد را دو جند نصیب زن باید داد و بطن
 ثلث مردان و زنان مردان آن بطن را طایفه علیحد و
 زنان آن بطن را طایفه علیحد و اعتبار یکایک نبوده پس هرچه
 قهرمان رسید است آنرا جمیع نهاده اگر اصلهای که در میان آن
 مردان و فروع آنها اند در ذکورت و انوثت مختلف نباشد اغنی هر چه
 باشد صرف مردان باشند یا صرف زنان باشند بدو فروع آن
 مردان قسبت باید کرد و اگر اصلهای مابین آن مردان و فروع در آن

عنت محتمل باشند در اصل بالا که اختلاف در آن واقع است
فست باید نمودن بعد مردان را یک طایفه و زنان را طایفه دیگر
اعتبار کرده بر قیاس سابق فست باید کرد و همچنین هر چه بطایفه
زنان رسیده است آن را جمع نموده در صورت عدم اختلاف اصلها سی
که در میان آنها و در میان فروع آنها است بفروع آنها باید داد و در صورت
و قوع اختلاف بر اصل بالا که اختلاف بد کورت و انوش در آن
واقع است فست باید نمود و به همین قیاس تا بنهایت فروع عمل
باید کرد چنانکه از این مثال روشن شود

[illegible]

درین صورت دو از ده کس از ذوی الارحام اند که شخص زن اند و سه شخص مرد اند و هر یکی از این دو از ده یکدرجه است و آن بطن ششم است و احدی فرزندان وارث نیست و نزد ابیوسف و حسن بن زیاد رج سبکه آن از پانزده صحیح میشود زیرا که هر سبکه بمنزله دو دختر

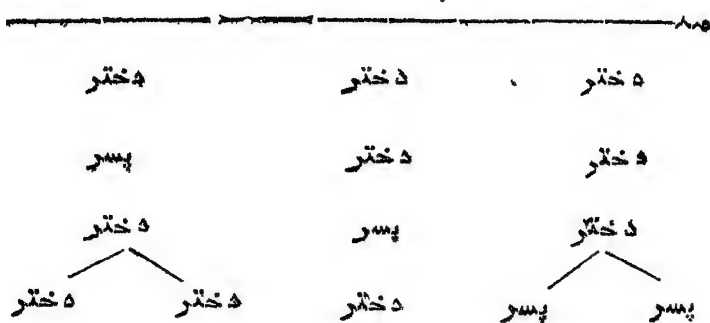
است پس مجموع بانزده دختر میگرد و بعد همین رؤس ترک را بانزده قسمت
 نموده نه دختر را نه سهام و هر یکی از سه سر و دو سهام است و نزد
 محمد رح این سه از شصت نصیب می بندد و بدین روش که و قتی که
 ترک را بر بطن اول که مختلف و بر نه دختر و سه سر مشتمل است بر قیاسی
 که در فروع گفته شد قسمت کردیم سه سر را شش سهام رسبد
 و نه دختر را نه سهام پس مردان را و قتی که یک طایفه اعتبار کرده و نیم و نصیب
 آنها را که شش است جمع نموده بسوی بطنها می که از بطن اول فروتر
 است نظر کردیم در بطن دوم بمقابل سه پسر اختلاف نیافتیم بلکه در
 بطن سوم بمقابل سه پسر یک سر و دو دختر را بافتیم شش سهام را
 برین سر و دو دختر قسمت کردیم بدین روش که مرد را و چند
 نصیب زن دادیم یک سر را سه سهام رسبد و دو دختر را سه سهام رسبد
 من بعد چون بطنها می که در میان سر و فرج او است موافق در اصل
 است نصیب سر را که سه سهام است بفرج او دادیم بعد آن دو
 دختر را یک طایفه اعتبار کرده و نصیب آنها را که سه است جمع نموده بسوی
 بطن که از بطن سیوم فر و بمقابل این طایفه است چون نظر کردیم در بطن
 چهارم اختلاف نیافتیم بلکه در بطن پنجم بمقابل این طایفه یک سر و
 یک دختر یافتیم این سه سهام را برین دو قسمت کردیم سر را دو سهام

و دختر را یک سهم من بعه سهام هر یکی ازین دختره بمسود بفرع
 هیز یک که در بطن ششم است و آدم و بر بن قیاس چون آن نه دختر
 را یک طایفه گرفتیم و نصب آنها را که نه است جمع کرده بسوی بطنهای
 فروتر از بطن اول نظر کردیم در بطن دوم اختلاف نیافتیم بلکه ده
 بطن سیوم اختلاف یافته شد که بمقابل آنها شش دختر و سه
 پسر است چون هر پسر را بمنزله دو دختر گرفتیم مجموع دو از ده دختر
 شد نه سهام که نصیب نه دختر بود بر دو از ده ستانیم غش و دو
 در میان دو از ده و نه توافق ثلث است ثلث دو از ده را که چهار است
 در اصل سکه اعنی در پانزده ضرب کردیم مشبت حاصل شد
 که سکه ازین تصحیح می پذیرد و از اصل سکه طایفه پسران را شش
 بود چون آن را در چهار که مضروب در اصل سکه است ضرب
 کردیم مست و چهار حاصل شد هر گاه این بهمت و چهار را در بطن سوم
 بر فروغ پسران قسمت کنیم نصیب بر دو از ده سهام و نصیب دو
 و خرد و از ده سهام پانصد من بعه نصیب پسر را که دو از ده است
 و در بطن ششم بنا بر جدم اختلاف با خرد فروغ او داده شد و من بعه
 هر گاه نصیب دو دختر را و آنهم دو از ده است بر بر و دختر که بمقابل آنها
 ده بطن پنجم اند قسمت کردیم بر را هشت سهام و دختر را چهار

سهام رسید بعد سهام بر یکی ازین پسر و دختر باخر فرماید اینها
 که در بطن ششم است و اویم و طایفه دختران را در بطن اول از
 اصل سکنه سهام بود چون آن را در آن منسوب که چهار باشد
 ضرب کردیم سی و شش حاصل کردیم و وقتیکه بسوی بطنهای
 فروتر از بطن اول نظر کردیم در بطن سیوم اختلاف یافتیم که
 در آن بمقابل نه دختر شش و دختر و نه پسرند چون سی و شش را
 که نصیب طایفه دختران است در بطن سیوم قسمت کردیم مرد را مثل
 نصیب دو زن است پس شش دختر را هر ده سهام و سه
 پسر را نیز هر ده سهام رسید بعد مردان را یک طایفه و زنان را
 طایفه دیگر اعتبار کردیم و نصیب هر یک طایفه را جمع کرده بسوی بطنهای
 فروتر از بطن سیوم نظر کردیم در بطن چهارم بمقابل طایفه پسران
 یک پسر و دو دختر یافتیم نصیب سه پسر را که هر ده است بر پسر و
 دو دختر قسمت کردیم پس سه پسر را سه سهام و دو دختر را نیز سه سهام رسید
 بعد سهام پسر را بنا بر عدم اختلاف باخر فرماید او دادیم و مقابل
 این دو دختر در بطن پنجم اختلاف یافتیم بلکه در بطن ششم اختلاف
 یافتیم که یک پسر و یک دختر است پس نصیب دو دختر را که نه است برین پسر
 و دختر قسمت کردیم پس دو شش سهام رسید و دختر را سه

سهام و همچنین مقابل شش دختر در بطن چهارم اختلاط یافتیم که
 نهم و دختر و سه بر است پس مرده سهام را که نصیب شش
 دختر است درین بطن قسمت کردیم سه بر را دو از ده سهام
 رسید و سه دختر را شش سهام بعهده این سه بران را یک
 طایفه و این سه دختران را طایفه دیگر اعتبار کردیم مقابل سه بر
 در بطن پنجم یک بر و دو دختر یافتیم نصیب سه بر را که دو از ده
 باشد برین یک بر و دو دختر قسمت کردیم برقیاس سابق
 پس را شش سهام و دو دختر را نیز شش سهام رسید
 بعهده نصیب بر را بفرع او در بطن ششم دادیم و در بطن ششم
 مقابل و دو دختر یک بر و یک دختر است نصیب دو دختر را که شش
 سهام است برین بر و دو دختر قسمت کردیم بر را چهار سهام
 و دختر را دو سهام رسید و مقابل سه دختر که در بطن چهارم اند در
 بطن پنجم یک بر و دو دختر یافتیم نصیب دختران را که شش
 سهام است بر اینها قسمت کردیم پس را سه سهام و دو دختر
 را سه سهام رسید بعهده نصیب بر را بفرع او که در بطن ششم
 است دادیم و درین بطن ششم مقابل و دو دختر یک بر و یک دختر یافتیم
 سهام را که بدو دختر رسیده بود برین بر و دو دختر قسمت کردیم

پسر را دو سهام و دختر را یک سهم رسید و این نصیبها بعد جمع کردن
 شصت میرسد و باید دانست که مکعب روح چنانکه صفت ذکر است
 و انوثت اصل را در حال قسمت بر آن اصل اعتبار میکنند و
 فرعها را نیز در آن حال در اصل اعتبار میکنند چنانکه مهت
 که داشت و دو پسر دختر و دختر و یک دختر پسر و دختر و دختر
 و دو دختر و دختر پسر دختر باینصورت



نزد ابیوسف از تقسیم تر که در میان فروع باعتبار عده و رُوس
 آنها بهفت سبع است زیرا چه دو پسر مانند چهار دخترند
 پس مجموع هفت دختر شدند و تر که را هشت قسمت نموده
 هر یکی از دو پسر دو و دو سهام و هر یکی از سه دختر یک سهم
 باید داد و نذر مکعب روح در بطن بسا لاتر که خلاف ور آن واقع
 است و آن بطن هوم باشد یا اعتبار عده فروع در اصلها بهفت

سبع قسمت نماید. بعد بسوی بطن فروتر نظر کرده در صورت
 اختلاف اعتبار اصل و عدد فروع نیز نمایند بدین روش که در بطن
 دوم پسر و دو دختر است لیکن در هر عدد فرع او را که دو دخترند
 گرفته این پسر را بمنزل دو پسر میگردانند و در دختری که فرع او
 دو پسرند عدد او پسر را گرفته این دختر را بمنزل دو دختر
 میگردانند درین صورت در بطن دوم بسریکه فایم مقام دو پسر
 است مانند چهار دختر است و دختری که فرع او دو پسرند مانند دو دختر
 است و یک دختر دیگر است که فرع او یک دختر است پس مجموع گوید
 هفت دختر باشند پس ترک را هفت قسمت نمودیم پس در این
 بطن دوم چهار سبع است و دختری که فرع او دو پسر است دو سبع
 و دختر دیگر که فرع او یک دختر است یک سبع بعد پسر را یک طایفه
 و دو دخترند کوره را طایفه دیگر اعتبار کرده بسوی بطن فروتر نظر
 کردیم نصیب پسر را که چهار سبع است بنا بر عدم اختلاف بفرع او
 اعنی به و دختر دادیم زیرا که ۴ نصیب جداست و آن
 همان پسر است که در بطن دوم بمنزل دو پسر گردانیده شد است و
 قسمت دو دختر که ۴ سبع باشد در بطن سوم بود دختر یک
 باعتبار عدد فروع بمنزل دو دختر است و پسر که فرع او یک دختر است

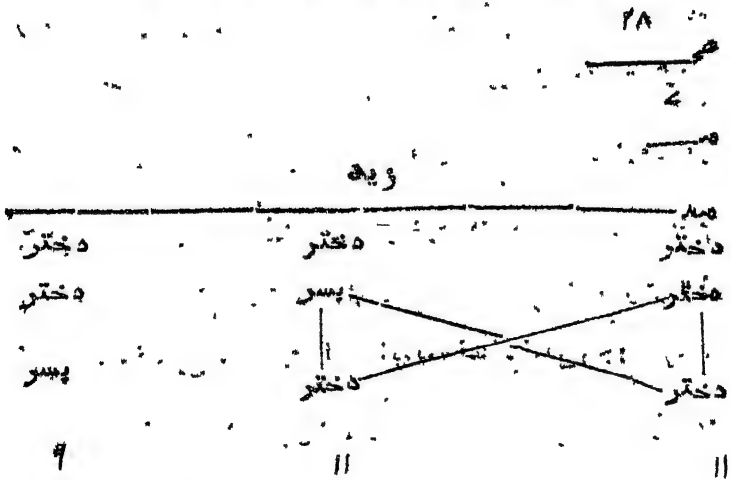
بهتاصفه قسمت کردیم زیرا که دختر با اعتبار عدد فروغ خود برابر
 پسر است که در بطن سوم است پس نصیب هر یکی بفرع او رسد
 اغنی یک نصف به دختر پسر و دختر و دختر و سیده که قسمت پدرش در
 بطن سوم است و آن همان سراسر است که در بطن سوم است و نصف
 دیگر بدو پسر و دختر و دختر و دختر که قسمت مادر او در بطن
 سوم است و آن همان دختر است که مساوی پسر در بطن سوم
 است و مسئله اینصورت از بیست و هشت تصحیح می پذیرد
 برای اینکه اصل سه در نفسم بر بطن دوم هفت بود چهار سهام
 از آن به پسر پسر و دو سهام بیکدختر که فرع او دو پسر
 است و یک سهم بدختر و بیکدختر که فرع او یک دختر است اما پسر را یک
 طایفه و دو دختر را طایفه دیگر اعنا کرده چون در بطن سوم نظر کردیم
 نصیب پسر را بنا بر عدم اختلاف با تر فروغ او که دو دخترند او هم و در بن
 بطن سوم مقابل طایفه دختر یک پسر و یک دختر یافتیم اما دختر با اعتبار
 عدد فروغ منزله دو دختر است پس آن سه سهام را بر بن سه و دختر
 بمنافقه قسمت کردیم لیکن نصف صحیح از بن سه مسح نمی براید پس طرح
 نصف را که دو باشد در اصل سه اغنی در هفت ضرب کردیم چهارده
 حاصل شد ازین حاصل نصیب دو دختر و در بطن چهارم هشت است

که نصیب بد آنهاست و نصیب دختر پسر دختر و دختر سه است که نصیب
 پدر او است و نصیب دو پسران دختر دختر و دختر نیر سه است که نصیب
 مادر آنهاست لیکن سه برادر است نمی آید و در میان دو سه تباین
 است و در مادر چهارده ضرب کردیم بهشت و هشت حاصل کردیم که تصحیح
 این سه است از این تصحیح نصیب دو دختر و دختر پسر و دختر شانزده
 سهام است زیرا که نصیب آنها از چهارده سهام هشت بود چون هشت
 را بر مضروب مذکور ضرب کردیم شانزده شد و نصیب دختر پسر دختر دختر
 هشت سهام است همان قباس و نصیب دو پسر و دختر دختر شش
 سهام است برای اینکه نصیب او از چهارده سه بود سه را در دو که مضروب در
 چهارده است ضرب کردیم شش حاصل شد و در جمیع احکام ذوی الارحام
 قول معروف و قرازه و روایت از ابیحنیفه رح است و آن قول
 اول ابی یوسف رح است و بعد از آن ابی یوسف رح از آن رجوع کرده و
 گفته که اصول را اصلا اعتبار نیست و بعضی علما ذکر کرده اند که شیخ
 بخاری در سبایل ذوی الارحام و حیض قول ابی یوسف رح را اختیار
 کرده اند زیرا که بر مضمونی آسان است

قصه ————— دل ابن فصل از تسمه

مباحث صنف اول است علمای ما رح و توریث ذوی الارحام چهار

اعتبار میکنند مگر آنکه ابو یوسف رح در دوس فروغ اعتبار
جهت ها میکند و مکی رح در اصول فروغ اعتبار جهت را میکند که بر
اطن محتاج در اصل اولاً ترک را قسمت میکند در اصول عدد فروغ میگیرد
من بعد مردان را یک طایفه و زنان را طایفه دیگر اعتبار میکند بر روشی که
گذشت پس هر شکله میت گذاارد و دختر دختر و دختر را که آن
و دختر نیز دختران پسر دخترند و پسر دختر دختر را باین صورت



هر دو دختر و دو جهت دارند یک جهت از مادر و جهت دیگر از پدر نه
ابو یوسف رح گویا مبت چهار دختر و یک پسر گذاشته فوت
کرده است ترکه را سه قسمت نموده و ثلث آن به دختر که
صاحبه دو جهت اند و یک ثلث آن به پسر که یک جهت دارد بایه دام
و نزد مکی رح ترکه را بیست و هشت حصه نموده دو دختر را

بیست و دو نیکه نام شش خنده سهام از جهت یک و شش سهام نام
 جهت ماد و باید داده و پس را که یک جهت و از و آن جهت مادر بیست
 شش سهام بیان آن این است که نزد محمد روح سر که را اولاد در بطن
 بالا که اختلاف و زکورت و انوث و بر و نه غنم باید کرد و آن بطن
 حوم است و درین بطن دو دختر و یک پسرند اما پسر با اعتبار حد و
 خروج مانند و پسر است و دختری که فرع ابو و دخترند با اعتبار حد و خروج
 مانند و دختر است بس مجموع کو یا هفت و دختر شدند سه نقد
 حد و رؤس اینها از هفت است پس را چهار سهام و دختر را
 که دو دختر دارد و دو سهام و دختر دیگر را که یک دختر دارد و یک سهم
 پس هرگاه مردان را یک طایفه و زنان را طایفه دیگر درین بطن
 اعتبار کرده نصیب پس را که چهار سهام باشد در بطن بیست و دو
 و دختر که صاحب دو جهت اند و ادیم هر یکی دو سهام رسیده و نصیب
 زنان را که سه سهام باشد چون در بطن بیست و دو دختر که
 بمقابل آنها اند و این پسر با دو دختر بمنزله چهار و دختر است نسبت
 کنیم سه بر چهار راست نمی آید و در میان سه و چهار تباین است
 چهار را در هفت که اصل سه است ضرب کردیم و هشت سهام
 حاصل کردید که سه از آن تصحیح می برد و ازین تصحیح نصیب پس

نوعی در لطن دوم شانزده سهام میگرد و برای اینکه چهار را که نصیب او از اصل سنگه بود چون در مضروب مذکور اغنی چهار که در هفت ضرب کرده شده بود ضرب کردیم شانزده حاصل کردید بهر یکی از دو دخترش هشت سهام باشد و نصیب دو دختر دوم لطن دوم دوازده میگرد و برای اینکه نصیب اینها از اصل سنگه سه سهام بود چون سه را در مضروب مذکور ضرب کردیم دوازده شد که شش از آن بدو دختر صاحب دو همت بهر یکی سه سهام و شش دیگر پدر که صاحب یک همت است رسید پس نصیب هر دختر در لطن اخیر باز ده است هشت از جهت پدر و سه از جهت مادر

فصل در صنف دوم

از ذوی الارحام که بدو مای فاسد و بدو مای فاسده باشند باید دانست که ذوی الارحام و دین صنف بر سه حال اند یکی آنکه با هم تفاوت و رجه از میت دارند و حکم آن این است که سیمکه بسوی میت فزوده یکتو باشد خواه از جهت پنه و خواه از جهت مادر و دوتو اولیا است چنانکه پدر مادر از پدر مادر و در نزدیکی است زیرا چه اتصال اول بمیت یک واسطه و دوم بدو واسطه است و همچنین پدر مادر پدر از پدر مادر پدر نزدیکی است برای اینکه اتصال اول بمیت بدو

واصله دوم به واسطه است و همچنین پدر مادر از پدر مادر
 پدر نزدیکتر است و حال جده های فاسده برین قیاس است و
 دوم آنکه اگر هر یک صحیح متساوی در درجه باشد اما بعضی بوارث
 و بعضی نفیر وارث. بودند پس حکم آن درین حال آنکه
 نزه ای سہیل قرایضی و ابی فضل خصاف و علی بن عیسیٰ بصری
 کسیکه بوارث پیونده از کسیکه بغیر و امرت پیونده اولیتر است
 چنانکه پدر مادر از پدر مادر اولیتر است برای اینکه اول
 بوارث می پیوند و اعنی مادر مادر که جده صحیح باشد و دوم بغیر وارث
 می پیوند و اعنی پدر مادر که جده فاسد باشد و مادر مادر وارث
 میشود و نزه ای سلمیان چرجانی و ابی علی نسفی آنرا که بوارث می پیونده
 بر آنکه بغیر وارث می پیوند هیچ تغضیل نیست پس در صورت مذکوره
 نزد آنها تر که راسه محش کرده و وثلت آن پدر مادر و یک
 ثلث پدر مادر مادر باید داد و دلیل آن نزد آنها این است که در
 ابتدا و جدهات فاسده اگر به پیوستگی بوارث ترجیح شود لازم آید
 م متبوع که جدی جده است تابع شود تابع خود که فرزند و است و این خلاف
 معتول است و در اولاد این معنی لازم نمی آید پس فرق ظاهر شد و
 سوم آنکه اگر بابر بوی درجه اتصال کسی ازینها بوارث

فیه باشد چنانکه پدر پدر مادر پدر و مادر پدر یا اتصال هر یکی
 بوارث باشد چنانکه پدر مادر پدر پدر پدر مادر مادر مادر پدر و این
 حال سیوم برشته صورت ششم است صورت اول آنکه هر یک قسمه ای به
 هر ذکورت و انوثت بسایک یک یکر موافق باشد و ثلث
 قربت هر یکی از یک جهت بود اغنی هر یکی یا از جانب پدر
 میت باشد یا از جانب مادر میت باشد چنانکه درین مثال که برای
 قدم اتصال بوارث آورده شد و آن پدر مادر پدر و مادر پدر مادر پدر
 باشد که هر یک مدلی به در ذکورت و انوثت موافق است و نیم هر وارث
 و قرابت یک جهت دارد که هر یکی از جانب پدر است پس حکم درین صورت
 آنکه ترکیه را پدر و سوار ثانی باعتبار ذکورت و انوثت قسمت
 فایده کرده پس در مثال قدم اتصال هم مذکور شد ترکیه را سه قسمت
 نموده و وجه پدر مادر پدر و یک حصه مادر پدر مادر باید و او صورت
 دوم آنکه اگر جهت قربت متحد باشد اما مدلی بهم در ذکورت
 و انوثت مختلف باشند چنانکه دران مثال که برای اتصال هر یکی
 بوارث آورده شد پس حکم درین صورت آنکه ترکیه را اول
 پدر اول بطریق اختلاف دران واقع است قسمت باید کرد
 مرد را و وجه نصیب زن خواهد بود و بعد از آن را یک لایه نوزنان را

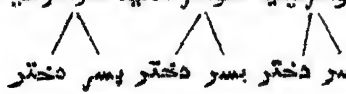
فصل در صنف سیوم

که فرزندان خواهران و دختران برادران اعیانی یا علاتی و پسران برادران اخیانی باشند حکم اینها مانند حکم در صنف اول است که اولاد دختران و اولاد دختران پسر باشند و ذوی الارحام و رین صنف بر سه حال اند یکی آنکه تفاوت درجه دارند و درین صورت حکم آنست که کسیکه یسوی میت نزدیکتر باشد از دوا و لیتتر بود چنانکه دختر خواهر از پسر دختر برادر اولتر است و دوم آنکه اگر درجه نزدیکی متساوی باشند و بعضی فرزند عصبه باشد و بعضی فرزند ذوی الارحام پس حکم درین صورت آنکه فرزند عصبه از فرزند ذوی الارحام اولیتتر بود چنانکه میت گذارد دختر پسر برادر عینی یا علاتی و پسر دختر خواهر عینی یا علاتیه را یا یکی از این دو عینی بود و دیگر علاتی تمام ترک که بد دختر پسر برادر میرسد زیرا چه او فرزند عصبه است و آن غصبه برادر زاده باشد و پسر دختر خواهر را که فرزند ذی الرحم است با وجود او نمیرسد و آن ذو الرحم دختر خواهر باشد و اگر برادر و خواهر مذکورین اخیانی باشند دختر پسران برادر اخیانی و پسر دختران خواهر اخیانی هر دو فرزند ذی رحم باشند درین صورت نیزه ایی یوسف در

قسمت در کف بر کوس فروج باعتبار ابعاد کف و اناث
 باید کزد و مود را نصیب ۵ وزن بود زیرا چه اصل در میراث
 آن است که ذکور را بر اناث تفضیل باشد و در برادران و خواهران
 اخیانی بنا بر رض بر خلاف قیاس این اصل متروک است و نذر مکروه
 درج باعتبار اصل بهنا ضمه قیاس بین هر دو قسمت باید کرد و این
 ظاهر الروایت است زیرا چه قرابت این مرد و از جهت مادر است و
 در اولاد مادر مرد و زن در قسمت برابرند چنانکه در باب فروض گذشت
 و سیوم آنکه اگر در نذر یکی متساوی الدرجه باشند
 و کسی فرزنده عصبه نباشد چنانکه دختر و دختر برادر عینی یا علای و پسر و دختر
 برادر عینی یا علای با هر یکی فرزنده عصبه باشد چنانکه و و دختر و پسر
 برادر عینی یا علای یا بعضی فرزنده عصبه باشد و بعضی دیگر فرزنده صاحب
 خود چنانکه و دختر برادر عینی و دختر برادر اخیانی پس درین صورتها
 ۳ یوسف فارح آنرا که در قرابت قویتر است اعتبار میکنند
 غنی کسیکه اصل او برادر عینی باشد از کسیکه اصل او برادر
 علای یا اخیانی باشد اولی بود پس دختر و دختر خواهر عینی از دختر
 و دختر برادر علای اولیتر باشد و کسیکه اصل او برادر علای باشد
 از کسیکه اصل او برادر اخیانی باشد اولیتر بود و میباید درج

ترکه را با اختیار و در قروع وجهت ها در اصلها بر برادران
و خواهران، بنسب صفت قسمت میکنند پس هر چه بفریق اصول
و در میان قروع آنها بود و شوی که هر صنف اول گذشت
قسمت میکنند چنانکه مبحث گذارده دختر برادران
مختلف القربیت را اعنی بعضی برادر عینی باشد و بعضی برادر
هلاتی و بعضی برادر اخیانی و سه دختر و سه پسر خواهران مختلف القربیت
را باین صورت

و بد

برادر عینی برادر اخیانی خواهر عینی خواهر اخیانی خواهر اخیانی

دختر دختر دختر پسر دختر پسر دختر
نزدایی بوسف رح ترکه را در میان قروع اعیانی اولاً باعتبار
رؤس و صفت ذکورت و انوشت با چهار ربع قسمت باید کرد
بعد در میان قروع علائق بستر در میان قروع اخیانی
اعنی نزد او روح قروع اعیانی بر غیر اعیانی مقدم اند بسبب قوت قرابت
پس هر که را چهار سهام نموده و دو سهام به پسر خواهر عینی و یک
سهم بدختر را در عینی و یک سهم بدختر خواهر عینی باید داد و دیگران را بیعینی

و اگر فروغ اخیانی نباشد سر که را بر فروغ علای با اعتبار رؤس و نوکورت و انوشت
 بهت باید کرد زیرا به قرابت پدر از قرابت مادر قویتر است و در بنصورت نیز
 تر که را چهار حصه باید نمود برای اینکه مرد را دو حصه نصیب زن است
 دو حصه به پسر خواهر علای و یک حصه به دختر برادر علای و یک
 حصه دیگر به دختر خواهر علای باید داد و فروغ اخیانی را هیچ نبود و اگر
 فروغ علای نباشد نیز سر که را نزد او چهار حصه باید کرد به پسر خواهر
 اخیانی و دو حصه به دختر خواهر اخیانی یک حصه و به دختر برادر اخیانی
 یک حصه باید داد و نوه محبوس و سر که را در میان برادر و خواهر
 اخیانی و برادر عینی و خواهر عینی سه قسمت باید نمود با بنطور که یک
 شات آن برادر و خواهر اخیانی که حق فرزندان مادر است و با بقی و شات
 برادر عینی و خواهر عینی باید داد اما ثلث را در میان فروغ برادر
 و خواهر اخیانی باعتبار عدد فروغ پسه بخشش برابر بهت است و ای
 به خصول آنها در قسمت منقسم باید کرد بدین روش که خواهر باعتبار
 فروغ بمنزله دو خواهر اخیانی است پس آن ثلث را سه حصه نموده
 و ثلث از آن بخواهر اخیانی و یک ثلث به برادر اخیانی باید داد و بعد
 نصیب هر یکی بفرغ او عیال السویه باید داد و اما بقی و ثلث را میان
 فروغ برادر عینی و خواهر عینی باعتبار عدد فروغ قسمت

باید کرد که برای دختر برادر نصف آن باقی بوه که
 نصیب پدر او است و نصف دیگر از آن باقی برای دوفردنه خواهر
 عینی مرده را مانده نصیب دوزن باعتبار ابدان بود بدین
 روش که خواهر عینی باعتبار فروع بمنزله دو خواهر برابر برادر خود در
 قسمت است پس آن دو نلت را با مانعه در میان این پدر و قسمت باید
 کرد و یک نصف به برادر و نصف دیگر بخواهر بجه نصیب هر یکی بفرع او
 باید داد بر آن قیاس که گذشت و مسئله اینصورت نزد محمد روح از نه
 تصحیح می پذیرد زیرا به اصل مسئله از سه است یکی از آن برای
 برادر اخیانی و خواهر اخیانه که باعتبار فروع دو خواهر باشد پس
 اینها سه کس شدند که هر یکی در قسمت برابر اند اما یک سهم بر
 سه کس راست نمی آید و در میان یک و سه تباین است پس مجموع
 سه کس گرفته شد و از باقی دو سهام برادر عینی را یک سهم
 که بفرع او رسید و چون خواهر عینی باعتبار فروع بمنزله دو خواهر است
 و برابر برادر است او را نیز یک سهم اما این یک سهم بر فروع
 خواهر عینی که پدر و دختر باشد و این پدر با دختر مانند سه دختر است
 راست نمی آید و در میان یک سهم و سه تباین است پس
 مجموع سه رؤس گرفته شد و در میان این سه رؤس و سه رؤس

اول گرفته شده تاثل است پس بکلی از دو متماثل را اخی سه را در
 اصل مسئله که آنهم سه باشد ضرب کردیم نه حاصل کردیم سه از این
 نه برادر و خواهر اخیا فی برای اینکه نصیب اینها از اصل مسئله یک
 سهم بود یک را در سه که مضروب در اصل مسئله است ضرب
 کردیم سه حاصل شد که هر یکی از فروع اینها به برابری شدت یک
 سهم میرسد و برادر و خواهر عینی را شش سهام برای اینکه نصیب
 اینها از اصل مسئله دو سهام بود دو را در مضروب مذکور ضرب
 کردیم شش حاصل شد سه از این بدختر و برادر عینی که نصیب پدرش
 بود و سه سهام دیگر که باعتبار عدد فروع نصیب خواهر عینی باشد
 به پسر و دختر خواهر عینی باید داد پس را دو سهام و بدخترش را یک سهم
 و اگر میت گذارد سه دختران پس را نه برادران متفرق

را بدین صورت

زیه

پسر

مند

برادر اخیا فی

برادر علاقی

برادر عینی

پسر

پسر

پسر

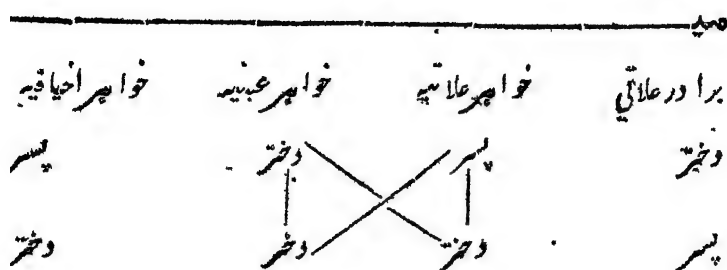
دختر

دختر

دختر

مند

تعام ترکه برای دختر پسر برادر عینی بود یا اتفاقا علیها زیرا چه او
قدزنده عصیه است و آن پسر برادر عینی است و اگر گذاردیت پسر
دختر برادر علای را و دو دختر پسر خواهر علای را و آن دو دختر نیز دختران دختر
خواهر عینی اند و گذارد دختر پسر خواهر اخیافیه را بدین صورت



پس نزدایی یوسف رح تمام ترکه بدو دختر دختر خواهر عینی رسد زیرا پسر
در قرابت از دیگران قیتر است و نزد محمد رح ترکه را بر اصدا که برادر و خواهر آن
نماشند تا اعتبار جهت ما و عدد فروع قدرت باشد کرد بعد میر به هر فرق رسد
بقروع آن فریق باید داد پس نزد او تصحیح این مسئله از چیست و چنانچه
است و اصل مسئله برای وجود سس که فرض خواهر اخیافیه باشد
مشش است حدس آن خواهر اخیافیه را و دو ثلث آن که چهار باشد
خواهر عینی را که بنا اعتبار عدد فروع خود بمنزله دو خواهر است و باقی یک
سهم برادر علای و خواهر علای را از روی عصوبت میرسد باینطور که
مرد را و چند نصیب زن بود و دیگرگاه در خواهر علای عدد فروع او که دو دختر را

بهجتار بنیم گن خواهر منزه دو خواهر در هشت سهم ابر بر او علاتی بود بهشت
 گن یک سهم باقی در میان برادر علاتی و خواهر علاتیه بمنافه مقسوم میشود
 نصف برادر علاتی و نصف دیگر بر خواهر علاتیه لاف نصف صحیح از یک سهم نمی برآید
 لهذا نخرج نصف را که دو باشد در اصل سه ضرب کردیم و دوازده حاصل
 شد ازین دوازده بخواهر عینیه هشت سهام برای اینکه نصیب او
 از اصل سه چهار بود چهار را در مضروب که دو باشد ضرب کردیم
 هشت حاصل کردید که بدو دختر دختر این خواهر عینیه میرسد هر یکی چهار
 سهام و خواهر اخیافیه را دو سهام برای اینکه نصیب او از
 اصل سه یک سهم بود یک را در مضروب مذکور ضرب کردیم
 و دو حاصل شد که بدو دختر بر سرش میرسد و نیز برای برادر علاتی و خواهر
 علاتیه دو سهام برای اینکه نصیب اینها از اصل سه یک سهم بود
 چون یک را در مضروب مذکور ضرب کردیم دو حاصل کردید هر یکی از برادر
 و خواهر علاتی یک سهم داده شد زیرا که خواهر در اینجا برابر برادر
 است و نصیب برادر علاتی که یک باشد به سر دو دخترش دادیم و نصیب
 خواهر علاتیه بدو دختر بر سرش دادیم اما یک سهم بر دو راست نمی آید
 پس دورا در حاصل اول اعنی در دوازده ضرب کردیم بیست و چهار حاصل
 گردید ازین بیست و چهار نصیب دو دختر دختر خواهر عینیه شانزده سهام

است برای اینکه نصیب اینها از حاصل لول که دوازده باشد هشت سهام
 بود هشت را درین مضروب دوازده باشد ضرب کردیم شانزده حاصل کردیم
 که نصیب دو دختر مذکور است هر یکی هشت سهام و نصیب دختر بر سر خواهر
 اخیافیه چهار سهام برای اینکه نصیب او دو بود و در اجون در دو ضرب کردیم
 چهار حاصل شد که نصیب او است و نصیب بر سر دختر برادر علاقی دو سهام
 برای اینکه یک سهم او را بودند آن را در دو ضرب کردیم دو حاصل شد که
 نصیب او است و نصیب دو دختر بر سر خواهر علاقیه نیز همین قیاس و
 سهام است هر یکی یک سهم پس نصیب این دو دختر از جهت خواهر علاقیه
 دو سهام و از جهت خواهر عینیّه شانزده سهام ممکی میرزه سهام
 کردید هر یکی نه سهام میرد

فصل در صنف چهارم

که عمه با مطلقاً و همای اخیانی و خالها و خالهها باشند و حکم آنها این است
 که اگر یکی از آنها تنها بوده مستحق تمام تر که شود بسبب نبوده
 من از هم پس اگر میت گذار و یک عمه را یا یک عم اخیان را یا یک خال یا یک
 خاله را تمام بر که میت برای او بود و اگر چند کس از آنها مجتمع
 شوند و جهت قرابت آنها یک بود با بطور که تمام آنها از یک جانب
 باشند مثلاً عمه ها و مانند عموهای اخیافیه که از جانب پدرند

و مانند محالها و خالوها که از جانب مادرند بشمار ۳۳ تنه از آنها
 و قرابت قویتر باشد اولاً بهمراست بود یا لاجتماع اعتیاعیانی
 از علایق و علایق از اخباری اولیتر بود زیرا که قرابت از پدر و جانب پدر
 و مادر قویتر است و همچنین قرابت بدری از قرابت مادری قویتر است
 باشند نه ایاد آن معنی فرق نسبت درینکه آن قویتر بود و یازن
 پس عمه عینی و اولیتر بود از عمه علایق و اخباری و نیز از عمه خیانی و عم
 علایق اولیتر بود از عمه و عم خیانی و بر همین قباس است حال خال
 و خاله عیانی مانال و خاله علایق و اخباری و حال خال و خاله علایق با اخباری
 و اگر عمه و زن یا هم باشند اعلاً بر تقدیر انحاد جهت قرابت در صفت
 چهارم اگر مذکور و انان محتاط شوند پس عمه را مانند حصه دو زن
 بود چنانکه عم و عمه اخباری که همه از جانب پدرند یا جا که خال و خاله
 اعیانی و علایق یا اخباری که همه از جانب مادرند و وجه آن اس است
 که عم و عمه و اصل که در است منند و همچنین اصل خال و خاله اعنی
 مادر واحد است و هرگاه اصل یک شد پس برای قسمت تر که
 بدان ورنه معتبر خواهد بود نزدایی بوسعت و مد رج و و اگر جهت
 قرابت آنها مختلف باشد بدین روش که قرابت بعض از جانب پدر
 و قرابت بعض دیگر از جانب مادر بود پس قوت قرابت معتبر نیست

پس آنکه قرابت از پدر و جانب پدر و مادر است یا از جانب پدر
 است اولیتر نخواهد بود و از آنکه قرابت او صرف از جانب مادر است
 اعنی قویتر تمام تر که اگر متن نخواهد توانست چنانکه اگر میت
 کذا در عینه عینیة و خاله اخیا قیة را یا کذا رو خاله عینیة و غمه
 اخیا قیة را پس برای قرابتی که در پدر و دو ثلث تر که بود که نصیب
 پدر است و برای قرابتی که از مادر و ثلث باقی بود که نصیب مادر
 است پس اگر میت کذا در عینه عینیة و عمه علاتیة و عمه اخیا قیة و غیر خاله عینیة
 و خاله علاتیة و خاله اخیا قیة را دو ثلث تر که برای قرابتی پدر اعنی حمه
 بود و ثلث باقی برای قرابتی مادر اعنی خاله بود بعد از آن بهر فریق
 از دو فریق قرابتی پدر و قرابتی مادر هر چه در سه آن و در میان آن
 قریب بطریقیکه اکثر جهت قرابت نهاده میشود تقسیم
 باید کرد پس در مثال مذکور برای حمه عینیة و دو ثلث تر که بود
 زیرا پد قرابت او قویتر است و همچنین خاله عینیة را ثلث تر که همان جهت
 بود پس اگر حمه های عینیة متعدد باشند و ثلث تر که را در میان آنها علی السویه
 تقسیم باید کرد و بر همین قیاس اگر خاله های عینیة متعدد باشند ثلث تر که را همان
 آنها علی السویه تقسیم باید کرد

فصل در اولاد صنف چهارم

اغنی فرزند ان همه مطلقاً و فرزندان عم اخیانی و فرزندان خال و خاله چون از عبارتی که در بیان حالات صنف چهارم گفته شد احوال فرزندان آنها فهمیده نمیشود لهذا بیان حالات فرزندان آنها علیحدّه نموده شد حکم در فرزندان این صنف مانده حکم صنف اول است اغنی نیز در یکتد از هر جهت که باشد خواه از جهت پدر یا غیر آن در گزین میوراث از هر قدر اولیت است پس پسر و دختر عم از دختر و دختر از پسر و دختر از دختر پسر عم اولیتر بود و پسر برادر با و صنف پنجم از جهت قرابت از پسر نزدیکتر است در رحم و همچنین دختر و پسر خاله از دختر و دختر از پسر و دختر خاله اولیتر بود و همچنین اولاد عم از اولاد خاله اولیتر بود و بعکس آن بسبب نزدیکی با اختلاف جهت قرابت و اکثر با اتصال بمسوی میت برابری درجه دارند و قرابت آنها از یکجهت باشد اغنی خویشی همه از جانب پدر باشد یا از جانب مادر و کسی فرزند عصبه نبوده پس آنکه در قرابت قویتر است از غیر قوی در گزین میوراث اولیتر است باجماع پس اگر میت گذارد سه فرزند عم های متفرقه اغنی نهم عینیّه و عمه علائیه و عمه اخیانیّه را تمام تر که فرزند عمه عینیّه را باشد و اگر فرزند عمه عینیّه نباشد تمام تر که فرزند عمه علائیه را باشد و اگر فرزند عمه علائیه نیز نباشد تمام تر که فرزند عمه اخیانیّه رسد و در فرزندان خالها و خاله های که در قرابت

اختلاف دارند همین قیاس است که قوی القربا به از غیر قوی برتر است
 و اگر هر دو درجه پنجم یکی و در قوت قرابت برابر باشند و جهت
 قرابت هم یکی باشد بدین طریق که همه از جهت بدر باشند یا
 از جهت مادر پس آنکه فرزندان عصبه باشند از فرزند عرسه
 اولیتر بود چنانکه دختر عرم و پسر عبه که این عرم و عبه هر دو عبنی باشند
 یا علائی تمام قرکه دختر عرم را میورسد و سر عرم را هیچ نی راحه دختر
 مذکوره فرزند عصبه است و سر مذکور فرزند ذی رحم است و اگر یکی از آنها
 میثاقی در بره و رزق کی در قوت قوت برساند اغنی عه عهته بود و آن
 دیگر اغنی عم علائی بود پس تمام تو که برای کسی باشد که در
 قرابت قوت برساند اغنی برای سر عرم و رضا هر دو است زیرا که
 قرابت او قوت برساند و دختر عم را هیچ نبود اگر به او فرزند وارث است و آن
 قیاس که خاله علائیه با وجود پیکه فرزند ذی رحم است
 و آن ذی رحم در مادر باشد از خاله اخبایه که او فرزند وارث است
 که مادر مادر باشد اولیتر است برای آنکه در جمیع و نهی برای
 معنی اولیتر است که در ذات را به میورسد و او است و آن
 قوت قرابت است از معنی که در غیر است اغنی انساب و وارث
 که در خاله اخبایه است و بعضی مشایخ گفته اند که در صورت

مذکوره تمام تر که برای دختر عم علائی بود زیرا چه این قدر
 عصبه است و اگر به رجه نزدیک بود بر او یا شنه لیکن جهت
 قرابت آنها مختلف باشد بدین روش که بعضی از آنها از جانب پدر بود
 و بعضی از جانب مادر و مظاهر الروایت قوت قرابت و قوت نفوذ
 عصبه را اعتبار نمود پس ولد عصبه عینی از ولد خالی و خاله علائی
 یا اخیانی اولسز نبود و بهمین دختر عم عینی از دختر خال و خاله عینی اولسز
 بود بر آن قیاس که عصبه عنینه با آنکه صاحبیه دو قرابت و
 قورند و ارث است از او جهت اخیانیت هم در و اما در زبیرا چه پدرش
 چه صحیح و عصبه است و مادرش جده صحیح و صاحبیه فرض است از خاله
 هلا نیه با اخیانیه اولسز نیست لیکن قوت ثلث ترکیه بر او
 صاحب قرابت پدری بود زیرا که آنها فایم مقام پدرند پس در آنجا
 صح برابر بری درجه قوت قرابت اعتبار کرد و همیشه بعد از آن
 قورندی عصبه ز را بر هرگاه آنها نصب خود کردند بقیاس آن
 نصب مسجد در جهت قراست شدند چنانکه اگر میت بمزقید از نصب
 آنها بمکذاست پس اولاد در آنها قوت قرابت اعتبار کرده می شد بعد از آن
 فرزندی عصبه چنانکه وف مسجدین جهت در اصل که سابقا مذکور شد
 و ثلث دیگر برای صاحب قرابت مادر بر او قیاس شدن آنها مقام

ما در در آنها قوت قرابت معتبر بود بعد از آن بهر فریق هر چه رسد
 آن را ابو یوسف رح بر دوس قروع آن فریق با اعتبار عدد وجهتها
 قسمت میکند و محاسب رح قسمت هر فریق هر چه باشد بر
 اول بطن که اختلاف داشته باشد در اصول باعتبار عدد قروع
 وجهتها قسمت میکند بر آن قیاس که قول هر دو در صنف اول
 گذشت چنانکه اگر میت گذارد و دو پسر و دختر عمه علائیه و دو
 دختر پسر عمه علائیه را که این دو دختر نیز دختران دختر عمه علائیه
 اند و گذارد و با آنها دو دختر
 دختر خاله علائیه و دو پسر پسر خاله علائیه را که این دو پسر نیز پسران
 دختر خاله علائیه اند باین صورت

حمه علائیه حمه علائیه عم علائیه خاله علائیه خاله علائیه خال علائیه
 دختر پسر دختر دختر پسر دختر
 پسر دختر دختر دختر پسر پسر

اصل سماء در اینجا از سه است و دو تا آن که دو است برای
 صاحبان قرابت پدریست و یک تا آن که یک است برای صاحب
 قرابت مادری اما نزد ابی یوسف رح تصحیح این سماء از سی مانده
 برای اینکه هر چه بغریق پدری رسید دو سهام است و عدد دوس آنها باعتبار

صد وجهات فروع چهار است زیرا چه دو دختر درین فریق مانده چهار
 دختر اند و دو دختر از جانب سر عمه علاق و دو دختر از جانب و خرم
 علاق و لیکن برای اختصار عدد رؤس و خزان را دو پسر گرفتیم
 پس این فریق چهار پسر باشند و دو سهم هر چهار را است نمی آید و
 در میان دو و چهار توانی بنصف است پس نصف چهار گرفتیم و آن
 دو باشد و هر چه بفریق مادری رسیده یک سهم است و عدد رؤس
 ۱۰ فریق باعتبار صد وجهت مادر فروع پنج است زیرا چه دو پسر با عباد
 عدد چست چهار پسر باشند و دو پسر از جانب سر خاله علاق
 و دو پسر از جانب دختر خاله علاق و دو دختر را برای اختصار یک
 پسر گرفتیم پس این فریق پنج پسر باشند و یک سهم بر پنج
 را است نمی آید و در میان یک و پنج تباین است پس مجموع رؤس
 را که پنج است گرفتیم بعد چون اطراف عدد گرفته شده دو فریق که دو و
 پنج باشد نظر کردیم هر دو را مرتبان ما فهم یکی را در دیگر ضرب کردیم
 و حاصل شد عدد ده را در اصل سلسله که سه است ضرب کردیم
 می حاصل کردیم که تصحیح سلسله است و بر فروع هر دو فریق راست
 می آید که دو نداشت آن که نیست است را می فریق مدری باشد برای
 اینکه قضیب اینها و بود و در این و در ده که مضروب در اصل سلسله

آنست اقرب کردیم. قیمت نشد و از آن مدو. سرب هر کسی تن سهام
و دیگر ده سهام بدو دختر که خویشی از دو جهت دارند بهر یکی پنج سهام
و ثلث تصحیح کرده باشد برای فریق مادری باشد برای اینکه نصیب
اینها از اصل سکه یک سهم بود یک را در مضر و یک را در کور ضرب
کرد و نیم همان ده حاصل شد. امت از آن بدو پس که از دو جهت خویشی
دارند بهر یکی چهار سهام و دو از آن بدو دختر بهر یکی یک سهم و نزد
محمد رح سکه این صورت از سی و شش تصحیح می‌بذرد و برای اینکه
سه سهام را که اصل سکه است بر اول بطن که اختلاف در آن
واقع است چون قسمت کنیم در فریق بدو می‌گردد که مانند دو عمه است باعتبار عدو
فروع دو عمه باشد و دو عمه مانند چهار عمه محسوب میشوند و هر یکی از دو عمه نیز
باعتبار عدو فروع دو عمه باشد پس اینها نیز چهار عمه شدند که برابر عم اند
پس عدو روس را اختصار کردیم عم را که بمنزله چهار عمه است یک عم
که قسم و هر دو عمه را نیز عم دیگر کردیم و ثلث که نصیب صاحب
قربت بدو است بهر دو عمه دادیم بهر یکی یک سهم و در فریق مادری
خال باعتبار عدو فروع و و خال است که بمنزله چهار خاله باشند و هر یکی
از دو خاله باعتبار عدو فروع و جهت در اصول بمنزله دو خاله است
پس دو خاله چهار خاله باشد که برابر خال اند مجموع ثلث خاله شدند

هرگاه در حدود سه سن اقتصار کردیم خالی را که بابت چهار خاله است
 یک خال گرفتیم و چهار خاله را که برابر یک خال اند خال دیگر گرفتیم
 و قسمت ای فریق از اصل مسئله ثلث است و آن یک باشد
 یک برین دو راست نمی آید پس دورا در سه که اصل مسئله است ضرب کردیم
 شش حاصل شد ازین شش بفریق پذیری چهار سهام و دو سهام از آن
 سهم علانی دادیم و او را یک طایفه اعتبار کرده قسمت او بآخر فروع او
 که دو دختر و دختر شش باشد دادیم پهلوی یک سهم رسید دیگر
 دو سهام بدو سهم علانی داده اینها را یک طایفه اعتبار کرده پسری
 بطنی فرو تر از بطن اول نظر کردیم مقابل این هر دو در بطن دوم
 پسیرا مانند دو پسر و دختر را مانند دو دختر یا اعتبار حد و فروع یافتیم و
 هرگاه در رؤس اقتصار کردیم دو دختر را مانند یک پسر گرفتیم
 مجموع در اینجا سه پسر شد دو سهام که نصیب دو سهم است پسیرا
 سه رؤس را است نمی آید و در میان دو سهم تباین است تمام
 حد سه را اگر تقسیم و بفریق مادی دو سهام یکی از آن خال و سهم
 دیگر بدو خاله واده خال را یک طایفه و دو خاله را طایفه دیگر اعتبار
 کرده و تنبیه قسمت آن را که یک سهم است بآخر فروع او که دو پسر
 و دختر شش باشد دادیم راست نمی آید و بنا بر تباین حد اینها

بود و سب را اگر فیتیم و هرگاه بسوی درجه فرو تر مقابل دو خانه نظر
 کردیم در بطن دوم یک پسر را که مائده دو بر سه باعتبار فرع باشد
 و یک دختر را که مائده دو و دختر باشد یا فیتیم در پنج نیز سبب اقتضای
 سه پسر فرض کردیم و یک سهم بر سه رؤس را نیست نمی آید
 و در میان یک و سه تباین است سه را گرفته شد من بعد چون
 حد و نانی گرفته شده رؤس را که سه و دو و سه باشد بایکد بگر
 فیت که دریم در میان سه و سه مائده یا فیتیم پس یکی از دو
 متماثل را اگر فیتیم و در میان سه و دو تباین است پس یکی را در
 و یک ضرب کردیم شش حاصل شد بعد از این حاصل را در حاصل
 اول که شش است ضرب کردیم سی و شش حاصل گردید
 که تصحیح این مسئله است ازین تصحیح فریق مدری را میست و
 چهار سهام باشد برای اینکه سهام اینها از حاصل اول
 چهار بود چهار را در مضروب و حاصل اول اعنی در شش ضرب کردیم
 میست و چهار گردید ازین میست و چهار دو دختر و دختر عم حلاتی را از
 طرف عم دو از ده قسمت باشد برای اینکه قسمت اینها از طرف عم
 از شش دو سهام بود دو را چون در مضروب اند کور ضرب کردیم
 و از ده شد هر یکی ازین دو دختر شش سهام می رسد و نیز همین

دو دختر را از طرف عمیک سهم بود یک را چون در مضروب مذکور
 ضرب کردیم شش شد که سه سه از آن بهر یکی میرسد پس
 بهای هر یکی از دختران مذکوره سه سهام بود شش از جانب عم
 و سه از جانب عمه و نصیب دو پسر دختر عمه را که یک است در
 مضروب مذکور ضرب کردیم شش حاصل شد و از آن بهر یکی
 از آن دو سه سه باشد و مجموع نصیب این فریق بیست و چهار
 است و از آن تصحیح فریق مادری را دو از ده سهام بود برای اینکه قسمت
 اینها از شش سهام دو سهام بود و دو را چون در مضروب مذکور
 ضرب کردیم دو از ده حاصل شد نصف آن که شش سهام است
 بدو پسر دختر خال علاتی میرسد بهر یکی سه سهام برای اینکه
 قسمت خال از آن شش یک بود یک را در مضروب مذکور
 ضرب کردیم شش شد که بفرع او رسید و شش سهام
 دیگر بفرع دو خاله میرسد برای اینکه قسمت دو خاله یک سهم
 بود یک را چون در مضروب مذکور ضرب کردیم شش شد و چون در
 بطن دوم مقابل دو خاله پسر را بمنزله دو پسر باعتبار عدد فروع
 و دختر را که بمنزله دو دختر است یک پسر گرفته بودیم پسر را چهار
 سهام که بدو پسر شش دادیم بهر یکی دو سهام و دختر را دو سهام

اگر چه فرزند غیر مستثنی و او هم هر یکی یک سهم پس مجموع سهام دو
 پسر و دختر خالی و سهام نام نه یکی پنج سهام از طریق خالی سه
 سهام و از طرف خاله دو سهام بعد همین که ما که در همه و خال و خاله میت و در اولاد
 میت است و در هر یک از اینها سهم و در میت و خال و خاله پدر و مادر
 میت بعد از اولاد آنها بعد از هر یک از اینها سهم و در میت و خال و خاله
 و خاله پدر و مادر و میت بعد از اولاد آنها جاری است
 و در تقسیم عصبیات اخوی و قریه و خال و خاله میت و اولاد اینها نباشند
 مگر این که اگر برعم اخوانی و همه و خال و خاله پدر میت و برعم و همه
 و خال و خاله و در میت جاری میگرد پس اگر از اینها صرفت یک کسی
 باشد تمام مال را برای نبودن مزاحم خواهد گرفت و اگر جمع شوند
 و بهجت قرابت آنها یکی باشد پس هر که قویتر خواهد بود از غیر
 قوی او و لیست قرابت خواهد بود باشد و خواه زن بود اگر قرابت آنها
 برابر باشد پس مرد را مثل و چون نصیب زن باید داد و اگر
 بهجت قرابت آنها مختلف باشد قریب پدری را و دثت و قریب مادری
 را یک ثلث باشد بران قیاس که گفته شد و اگر عم اخوانی
 و همه و خال و خاله پدر میت و برعم و همه و خال و خاله مادر میت نباشد
 و در فرزند اینها یک فرزند این مصنف چهارم است و اگر فرزند این

ایشان نیز بنام ششید همان کم بر حبه و خال و حایه پدید آید ز میست و مادر مادر
 میست بجهت بر اولاد اینها جاری است چنانکه در عصبیات
 فصل بیست و یکم در خنثی ختنه بصر خای
 و سنگون فون و فتح ناشتق است از خنثی بمعنی لینت و تکسر
 و در اینجا را و از آن کسی است که هم آلت مردی داشته باشد
 و هم آلت زنی یا هیچ از این دو چیز نداشته باشد چنانکه در وقت
 بامر شیمی شخصی پیدا شده بود که هیچ از آلت مردی و زنی نداشت
 و مانند بول غلیظ از ناف او بیرون می آمد و شیمی را از ورایت او
 پر لخته بود و این چنین مخلوق را تکسر و لینت میشود و ای خنثی
 مشکله و بهر اشکال اینک انسان منحصر است در مرد و زن و زکورت
 و انوشت از صفات متضاده اند که یکجا مجتمع میشوند علامت تمیز در زکورت
 و انوشتی در وقت ولادت وجود آلت است بعد از آن بر و زمان
 علامات دیگر ظاهر میشود و اشکال و اشتباه در وقت ولادت بدو
 و نه است بتعارض هر دو آلت یا فقدان هر دو اگر اشکال بتعارض
 هر دو آلت بود کم مبالغه را است زیرا چه منفعت آلت وقت زادن
 از مادر بر آمدن بول است و منفعت دیگر بعد از آن پدید می شود پس اگر
 از آلت مردی بول که مرد است و آلت دیگر خرق زاید در بدن است

. و اگر از آلت زنی بول کند زن است و آله دیگر مانند مثله اول است .
 . و در بدن و مریست از عا مین طرب عدوانی که در ایام جاهلیت از حکمای
 عرب بود که این حادثه را نزد وی بردند و او متعجب شده گفت که آن
 مرد است و زن مردم سخن او را قبول نکردند و او خانه رفت و استراحت
 کرد ولیکن بهترار بود و خواب نمیکرد و گنیز کبی خورد سال از سبب
 حجب رانی او بر رسید عامر احوال باو گفت جاریه گفت که این حال را
 بکنار و بروی مبال کن و بروا بتی آید که ممال را حکم کن عامر از
 خانه برآمد و بمن حکم کرد مردم آن را نیک دانستند پس این حکم جاهلیت
 است که آنرا پیغمبر صلعم حال داشت چنانکه محمد از ابوسیف و ابوبوسف
 از کلابی روایت کرده که هرگاه از وراشت اینچنین مو کو د از پیغمبر
 صلعم پرسیدند فرمود که وراثت او از مبال او باید و رافت فظا
 و اگر از هر دو آلت بول کند اعتبار آلتی را است که سابق از این
 بول بر ابد زیر اجه هرگاه از یک آلت بول بر اید حال خروج حکم میکند
 که آن مو کو و بران صفت است بس بسبب بر آمدن بول از آلت
 و دیگر حکم که در منبر نخواهد شد چنانکه اگر مردی بر نکاح زنی بمنه شام
 کند و قاضی بآن قضا نماید بعد از آن و دیگری بمنه دیگر نکاح زن مذکوره
 آورد التفات کرده نشود و اگر بر آمدن بول یکی از آلتین و اسابقت

نبود ابو حنیفه روح بخت است که مرا علم آن نیست و صاحبین روح گفته اند
 که اعتبار آلتی را است که از آن زیاده بول بر آید زیرا چه زیاده ای
 بول و گیس زیادتی فوت آن آلت است و ابو حنیفه روح بر دامن قول
 یا عیوسف روح کف که آب هیچ فاضی را دیده که بول را بطرف مفاوین
 کند و صاحبین روح گفته اند اگر بول بر آید و از هر دو آلت برابر
 باشد ما را علم آن نیست و اگر صاحب دو آلت بعد بلوغ خود جماع
 بآلت مردی نماید یا آنکه ریش او بر آید یا مانند مردان احتلام کند
 مرد است و اگر گستان او مانند گستان زنان باشد و شود با بعض
 بر بند ما مانند زنان با محبت کرده شد و ما حاکمه کرد و باد در گستان
 او شیر نازل شود زن است و اگر هیچ از این علامات مایه مذکوره
 ظاهر نکرد و یا آنکه علامت مردی و علامت زنی هر دو جمع شود چنانکه
 ریش هم بر آید و گستان هم مالمه گردد ما هم از آلت مردی
 شاشه کند یا منی بریزد و هم از آلت زنی حیض کند ما هم از آلت
 زنی بول کند و هم از آلت مردی منی میریزد خنثی مسکین باشد زیرا که
 چریکی از این علامتها دلیل علی الانفرا د است پس وقت اجتماع آن
 تعارض خواهد بود و اگر خنثی نپردد بعض یا منی خود با ممل سوی
 مردان یا بسوی زنان قول او مقبول شود و بعد از این رجوع او

و آن جایز نبود مگر آنکه کذب او بتجربین ظاهر گردد و بدین صورت که او
 معلما خبر داده بود که مرو است و بعد از آن یک دو در صورت قبول
 متاعی او عمل کرده می شود و اگر است کمال و است تباہ بقضای آن میرود
 آن بود پس گفت محمد رخ که او و خنی شکیل برابر است و مرا
 این است که او پیش از بالغ شدن و ظاهر گردد بدن حال او
 برویکدن ربش و برآمدن رستان بمهر و در ارث خنی اسکلی
 میان علما اختلاف است نزه ایضا بقیه بقول اول او و اصحاب
 او روح اعنی ابی یوسف و محمد و آن قول عامه صحابه رض
 است که هر بن نصیب مرد و زن است اعنی اسو الراجا لتبن اعنی
 آنچه از بن دو حال بدتر یوه و بدتری حال برو و یوش است
 یکی مردی از ارث چنانکه بت گذار و شوهر و یک خواهر عذبه را
 و خنی شکیل فرزند پدر را خنی مذکور را مرد و اعتبار باید کرد و سئله
 از دو نموده نصت آن که یک سهم است بشوهر و نصت دیگر که آنهم
 یک سهم باشد بحواهر عذبه باید داد و هرگاه بعد فرض این دو کس
 هیچ باقی نماند عمو به خنی مذکور را هیچ میرسد و اگر او را زن
 اعتبار کنیم از همت سهام یک سهم او را باشد برای اینکه
 خواهر عذبه را با خواهر عذبه سه سهم میرسد پس اصل سئله

و چون به این حالت رسیدن تا بهشت میباید نصف اول مسئله
 و چون به این مقام باشد و جزو نصف دیگر که آنهم باشد
 بنحو ابر غلبه و شدت نفس آن یک مسئله است. اما بعد بنحو ابر غلبه
 خشنی اندک بود و میرسد نفس و در اینجا خون حالت دیگر است و از حالت انوثه بدر
 است و از امر و اختیار باید که در آنجا هیچ از آنکه نکرده و در آن صورت
 به همین حالت او فرو می آید و بهشت است و قوم بدتر و حال بدتر
 نسبت به آنکه میت گناه و میباید و در و باور و خواهر اخلاقی و خشن
 مشکل فرزند بد را در اینجا خشنی مشکل را بهشت میباید و مسئله
 شدن صحیح میشود و بهر آنکه آن و آن مسئله است و باور را حد
 آن و آن یک مسئله است و بهر حال و دیگر خواهر اخلاقی را و اما قبی
 یک به هم خشنی مسئله را که را او علاتی باشد از روی عصوبت
 است و این یک مسئله از شدت انوثه او کمتر و بدتر است برای
 اینکه اگر او و از این اعتبار کنیم خواهر علاتیه باشد و شدت او نصف
 ترک خواهد بود و اصل مسئله که برای وجود سدس و نصف از
 شش است تا بهشت حول خواهد کرد و نصف اصل مسئله اغنی
 بنحو هر سدس آن که یک باشد با در و سدس دیگر نخواهد
 اخلاقی و نصف دیگر که آنهم است از روی فرض بخدا که او را

خواهر علامه گزینم و ظاهر است که سه سهام از هشت بزرگتر، سهم او
 شش زیاد می شود پس خنثی اندک و در آنجا یک سهم از شش
 از آن سه سهام که باعتبار الوث او می شود کمتر و برابر است و همیشه در
 قسمت او است چنانکه می تواند از دپس و خنثی و مشکلی
 فرزند خود را پس در اینجا خنثی مذکور را قسمت دختر باشد
 زیرا که آن متیقن است یعنی هر دو تقدیر و کورت و الوث
 معلوم است و زیاده بر آن مشکوک است پس بجز و شک
 مستحق آن زیاده نخواهد بود و قولا بر قول ایمیونیه و یاران
 اول است و نزه یک عامر شعبی که آن قول این عیسا س ر ض
 و قول آخر ایمیوسف رح است خنثی مشکل را از هر دو قسمت
 قصورت و الوث نصف باشد بمناسبت ای بمناسبت فیما بین
 خنثی مشکل و باقی و در زیر این خواهد گفت که من مردم و برای
 این نصیب مرد است و وارثان و یکم خواهند گفت که توزنی و مر را نصیب
 زن است و یکی ازین دو قول بر دیگر مرجح نیست پس عمل هر دو
 صورت بقدر امکان واجب شد باید دانست که شعیبی را از میراث
 خنثی مشکل که فاقد هر دو آله بود پیرسیده بودند و او جواب داد
 بود که او را نصف نصیب مرد و نصف نصیب زن است بمناسبت تلکیر

در صورت جمع میان دو صفت متضاد لازم می آید و آن محال است
 محسوس واجب شد حمل بتمسک بن نصب مردوزن چنانکه بالا ذکر
 شد و ابویوسف و محمد بن روح در تفسیر و تقریر قول شعبی
 اختلاف کرده اند و ابویوسف در بنی منزل که میت پسر
 و دختر و خنی مشکل را وارث گذارد میان قول شعبی بنی
 عبارت میکنند که پسر را یک سهم و دختر را نصف سهم و خنی
 را سه ربع سهم باشد زیراچه خنی بر تفرقه یزدان بود و
 پسر مستحق یک سهم و بر تفرقه یزدان پسر مستحق
 مستحق نصف سهم است و این استحقاق متیقن است و یکی
 ازین دو تقدیر را بر دیگر ترجیح نیست پس نصف هردو نصیب
 خواهد یافت بحجت حمل هر دو تقدیر بقدر امکان پسر حق او
 نصیب سهم و نصف نصیب سهم بود و بعبارتی دیگر میگوید که
 در صورت مذکوره خنی مشکل بکسر نصف متیقن را که ثابت
 است هر دو تقدیر ذکر و انوثت مع نصف نصف که متنساز
 است شش است میان او و دیگر ورثه چنانکه نصیب بزرگ او ثابت است و بزرگ
 ورثه دیگر غیر ثابت پس نصیب او سه ربع سهم بود و مجموع نصیب
 بی واران در صورت مذکوره دو سهام و ربع سهم بود زیراچه

و در وقت تقسیم و اعتبار می کنند سهم و موقوفه را اغنی تجار و
 بر حیات و نفع سهام و ادای بوی بکنند که در این بکار مع است و چون بکنند
 مسئله مذکوره بوجهیکه بالا مذکور شد و دو سهام ذریع سهم است
 پس هر یک از دو سهام را بر حیات و بوی سهمی ذریع مذکور بدین طریق
 که ضرب کردیم آن را در خرج ذریع مذکور که چهار است باشد ذریع
 حاصل شد و آن یک ذریع را بر آن افزودیم نه ذریع حاصل شد و آن
 یکسور را مصالح کردیم و مسئله ازین تصحیح پذیرفت و
 محاسبه در بقدره مال آن همان مذکور بالا است اغنی پس در او
 سهام و دختر و یک سهم و دختر را نصف این دو نصیب و آن
 یک سهم و نصف سهم باشد و مجموع مسئله مذکور چهار سهام
 و نصف سهم کردید چون سهام را سودی کرد که نصف است
 بر یکشادیم بدین طریق که ضرب کردیم آن را در دو که خرج یکسور
 است و یکسور مذکور را بر آن افزودیم نه نصف حاصل شد و آن
 یکسور را مصالح کردیم نه سهم که تصحیح این مسئله است پس در او
 اتو این چهار سهام و دختر را دو سهام و دختر را یک سهم باشد
 و محاسبه در بقدره مال آن یک سهم بدین روش بیان می کنند که در
 مال یکسور دختر را بر اعتبار کنیم نصیب او و یکسور

بود زیرا که برین تقدیر فرزندان میت دو بر و یک دختر باشند
 باینکه مسئله از پنج شود و برادر دو سهام و دختر یک سهم
 و خنیا را بنا بر اعتبار زکورت او دو سهام باشد و اگر زن اعتبار
 کنیم ربع بود زیرا که برین تقدیر میت دو بر و یک پسر و
 دو دختر باشند لهذا مسئله از چهار شود و پسر را دو سهام و
 دختر یک سهم و خنیا را بنا بر اعتبار انوث او نیز یک سهم بود
 پس خنثی را از سی دو نصیب نصف بود و آن خمس و ثین است
 زیرا که خمس نصف دو خمس است و ثمن نصف ربع و بر پنج مخرج
 مسئله تصحیح می پذیرد از چهل که حاصل میشود از ضرب
 یکی از دو مسئله که چهار است بر تقدیر انوث در مسئله دیگر
 که پنج است بر تقدیر زکورت و از ضرب کردن حاصل این
 که بیست است در ده و حالت زکورت و انوث که مبلغ آن چهل است
 و فاعده مختصر تر برای تصحیح این مسئله آنست که مخرج یکی از خمس
 و ثمن را که نصیب خنیا است در دیگر ضرب کرده شود که حاصل آید
 و طریق تعیین نصیب هر وارث از آن چهل این است آنچه هر وارث
 را از پنج رسیده باشد آن را ضرب باید کرده در چهار و
 آنچه از چهار رسیده باشد در پنج پس از هر دو ضرب نصیب

مختفی سیزده باشد و نصیب پسر هجده و نصیب دختر نه سهام

در حضورت که خنثی را از مسکه ذکورت و دو سهام بود آن را در
چهار فرب کریم هشت حاصل شد و از مسکه انوث یک سهم
بود آن را در پنج فرب کریم پنج شد و مجموع این سیزده است که
نصیب او از چهل است و پسر را از مسکه ذکورت دو بود آنرا
در چهار فرب کریم هشت شد و از مسکه انوث نیز دو بود
آن را در پنج فرب کریم ده شد و مجموع آن هجده است که نصیب
او از چهل است و دختر را از مسکه ذکورت یک بود آنرا در چهار
فرب کریم چهار شد و از مسکه انوث نیز یک بود آن را
در پنج فرب کریم پنج شد و مجموع آن نه است که نصیب وی از
چهل است مخفی نیست که سیزده سهام نصیب خنثی درین مسکه
چنانکه خمس و ثمن چهل است همچنین نصف هر دو نصیب او باعتبار هر دو
حالت او است زیرا چه نصیب او از چهل در حالت ذکورت شانزده است
و نصف آن هشت است و در حالت انوث ده است و نصف آن پنج
است که مجموع آن هم سیزده است پس فرق میان هر دو خرج
هر دو طریق است نه در مقصود که نصف هر دو نصیب است و باید دانست
که فرب کریم یکی از دو مسکه در دیگر و همچنین فرب نصیب یکی

و از آن یکی از دو سکه در بیج سکه دیگر وقتی است که در
میان هر دو سکه نسبت تباین بود و در صورت توافق و تفویض یکی از
دو سکه را در دیگر قرب باید کرد و حاصل قرب و در حد حالتین و نصیب
هر و از آن یکی از دو سکه در وقت سکه دیگر قرب
باید کرد و الله اعلم

فصل در بیان حیل
اکثر مدت حیل نژاد بیست و نه و یاران ^{و یاران} و دو سال است و
نزد لیت بن سعد نهجی سه سال و نزد شافعی رح چهار سال و نزد
ذهری رح هفت سال است و دلیل علمای مارح حدیث عائشه رضی
است که گفته است ماتی نمی ماند فرزند در شکم مادر خود زیاده آن
دو سال اگر چه بقدر که دشس مادر یس دوک بود و امثال این امور
بقیاس معلوم میشود بلکه معلوم می شود بمع از رسول صلعم و دلیل
شافعی رح یکی این است که مرویست که ضحاک فرزند حمل چهار
سال بود و دندانه های پیشین او در شکم مادر برآمده بود و او می خندید
بنابر آن ^{او را} ضحاک نام نهادند و نیز مرویست که عبدالعزیز ناشونی
فرزند حمل چهار سال بود و در میان زنان ماحشون مشهور شده
له آنها همچو زیاده دوم اینکه مرویست که مروی از زن خود تا دو سال

خایه کند بعد از آن باز گردد و حالیکه آن زن حامله بود و هر رخص خواست
 که آن زن قرار هم کند و معاوضه رخصت کند که ترا برین زن قدرت است را آنچه
 در شکم او است قیمت نسیس هر رخص آن زن را را بگیرد و او را
 فرزندی زاده که دندانهای برین او بر آید و او و شبیه پدر خود نمود
 و آن مرد بخت قسم بر آن که این سر من است نسیس هر رخص
 نسب آن میر از آن مرد ثابت گردید آنگاه او فرزند حمل زباده از دو
 سال بود و بخت کند که اگر معاوضه نمی بود هر آنکه هلاک می شد و هر
 جواب علمای مارج از دلیل اول ششانی روح این است که ضحاک و
 خود العزیز بدت تو و آن خود در بخت می شناختند و شکی و بکرم
 نمی شناخت زیرا که اطلاع بد آنچه در رحم است جز خدا و تعالی بکسی
 قیمت و نمی تواند شد که آن مدت بخت بند شدن و آنه رحم از
 مرض شده باشد پس بر آن اعتماد نیست و جواب از دلیل دوم این
 است که مراد از غائب شدن آن مرد از زن تا دو سال آنست
 که فریب و وسایل غایب بود و اثبات نسب آن فرزند با قرار شوهر
 زن مذکوره بود و کمترین مدت حامله با تقاضای پهلوان شش ماه
 است زیرا چه بفریبست که مردی زنی را نجات کرد و آن زن به شش
 ماه فرزندی زاده و عثمان رخصت رحم آن زن کرد و این همان

رض موقت که از به آن زن مد ایل کتاب اسم باشد خجومت نکر و
 اما من خصوصت مکتم به او تعالی فرموده است که حمل و فصل آن
 اغنی باز کردن کودک از شیر بسی ماه است و نیز او تعالی
 فرموده است که فصل آن در دو سال است و هرگاه دو سال از
 منی ماه بفصل رفت برای حمل باقی نماند مگر شدن ماه پس
 عثمان رض حد زنا از آن زن ترک کرد و نسب فرزندش از
 شوهرش ثابت گرداند و مثل آن از عای رض مروست و در حدیث
 این سه و رض آمده که بعد قرار گرفتن نطفه در رحم زن چون چهار
 ماه بران گذرد روح در آن دمیده میشود و بعد دمیده شدن روح
 سرشت او در میان دو ماه دیگر تمام میشود پس در صورت پیدا
 شدن فرزند از حمل شدن ماه با کمال سرشت متحقق میگردد و چنانچه
 مرخصی روح در شرح کتاب الطلاق ذکر گرد است و هرگاه در میان
 ورثه و حمل قدرت ترک نماند بر ای حمل نزد ابی بختیغه روح نصیب
 چهار پسر یا چهار دختر هر چه زیاده بود موقوف داشته شود
 و دیگر و ارثان را کمتر بین نصیب داده شود و نزد محمد روح
 بیست و یک روایت نصیب سه پسر یا سه دختر هر چه زیاده بود و بر وایت
 دیگر نصیب دو پسر یا دو دختر هر چه زیاده بود موقوف

داشته شود و این قول چسب روح است و بکسی از دو روایت از
 ابو یوسف روح که راوی آن یحیی بن یحیی است و مختصاف روح از
 ابو یوسف روح روایت کرده که برای حیلانصه بیک پسر یا
 بیک دختر هر چه زیاده بود موقوف بجایده داشت و قنوی ابو
 هبیب روایت است زیر این بابا عادت آنست که زن و ریک
 بطن بیکه فرزند نمی زیاید و قاضی را باید که وقت فست تر که
 از و بکروارشان ضامی بکند تا اگر حمل بمولد مستحق زیاده
 بر نصیب موقوف که نصیب یک سر است شود با و بر مندریس اکتو
 حیلانصه میت بود بدست صورت که میت زن حامله را و ارث گذارد
 و آن زن وقت تهام شدن اکثر مدت حمل که نزد سلاهی مارج
 دو سال است یا بیکه ترا زان مدت فرزند نراید و اقرار
 بکشد ششصد عدت خود در میان مدت مذکور نکرده یا شد آن فرزند
 از میت و خویشان او وارث شود و خوبیشان میت از وی وارث
 شوند زیرا که در استحقاق میراث وجود علون و رایل و فموت
 می شرط است و میرکاه زن حامله با و متف بود تمایل اقرار الله ای
 حدت نکرد و حکم بود بود و در آن حمل در آن نوبت کرده بود و اگر آن زن
 یا اکثر از مدت حمل فرزند نراید آن فرزند از میت وارث

نموشد و تخلیش آن میت از وراثت نشود زیرا که از زمان تخمین آن میت مرگ
 مورثت زباده از آنکه مدت حمل معلوم باشد که علق آن بمحل موت
 میت شده است و همچنین اگر زن در همان مدت حمل بگذشتن
 صحت بمردیکه در آن آنکه مشتق صحت بمشغول باشد اقرار کند و
 بمرد اقرار در مدت حمل فرزند زاید آن فرزند وراثت میت نشود و
 نخواهد پس میت از وراثت می شود زیرا که بمحل قرار زن معلوم شده
 که حمل از میت نبوده و آنکه میت حامل این فرزند خواهد بود پس میت از وراثت
 پدر یا جد خود یا زن مرد می باشد زیرا که خود گذارد و آن زن به
 شش ماه یا یک سالی از آن فرزند زاید آن فرزند وراثت و موت وراثت
 بشود زیرا که چه وجود او در بطن و قبل از موت میت تحقیق است و آنکه
 آن زن بیساخته از کینه مدت حمل که شش ماه است فرزند
 نماید آن فرزند وراثت نشود زیرا که علق او وقت موت میت نیست
 و برای تقدیر وجود علق در وقت موت هیچ ضرورت داعی نیست چه
 نسب او از غیر مبت ثابت است بخلاف آنکه اگر حمل از میت بود
 چه در آن صورت تقدیر وجود آن وقت موت برای اثبات نسب
 ضروریست و طریق شناختن جنات حمل وقت زادن که مدار وراثت
 بر آن افتاده است که یافته شود و از مولود او از باطن عطفه ها گرفته

یا خنده یا جایش بعض عضو و وقت زادن اگر کمیتر بدفع
 بچه از بطن مادر زیدند و چیزی از علامات حیات که بالانه کور شد
 فوراً آن غایب شود و بعد از آن بمیرد آن بچه وارث نشود زیرا چه
 هرگاه اکثر بدن آن بعد موت برآمد کویا کل آن مرده برآمد و اگر
 اکثر بدن آن در حال زنده بودنش براید و بعد از آن بمیرد
 وارث شود و ضابطه در برآمدن اکثر یا کمتر بدن بچه از بطن مادر این
 است اگر بچه مستقیم و زانت براید اغنی سرش اول براید
 پس برآمدن تمام سینه او معتبر است اعنی وقت برآمدن تمام
 سینه اگر مولود زنده باشد وارث شود زیرا چه اکثر آن در حال
 زنده بودنش برآمد و اگر کمتر از آن براید و میرد وارث نشود و اگر
 نیمه و آنرا براید و آن اول برآمدن پای او است برآمدن
 ناف معتبر است اغنی اگر وقت برآمدن ناف مولود زنده باشد
 و بعد از آن بمیرد وارث شود و اگر ناف بیرون نیاید و بمیرد وارث
 نشود و ضابطه در تصحیح مسایل حمل این است که مسئله را
 بعد و اعتبار تصحیح کرده شود اعنی باعتبار رد کورت حمل و انقضات
 آن بعد از آن در میان و تصحیح نظر کرده شود اگر در میان
 هر دو تصحیح نسبت توافق بود وقت یکی را در تمام میگزیند

گرفته شود جاصل این ضرب تصکیح مسئله حاصل باشد و اگر
 تهایین بود تمام یکی را در تمام دیگر ضرب نموده شود حاصل
 آن تصکیح مسئله حاصل باشد و طریق شناخت نصیب هر وارث
 از آن تصحیح این است هر وارث را از مسئله ذکورث خیل آنچه رسد
 آن را از صورت تجسایه در مسئله انوثث و بر تقدیر توافق
 در وقت مسئله انوثث ضرب بایه کرد و نیز آنچه از مسئله
 انوثث برسد آن را در صورت تهایین در مسئله ذکورث و بر تقدیر
 توافق در وقت مسئله ذکورث ضرب بایه کرد بعد از این
 در هر دو حاصل ضرب نظر بایه کرد آنچه از آن دو کمتر
 باشد وارث را بایه و اید زیر آنچه استحقاقی دارند و کمتر از استحقاق
 است و هر قدر از میان آن دو حاصل زیاده بر اید آن را از نصیب آن
 وارث موقوف باید داشت زیرا چه مستحق آن زیاده شتر
 است که آیا حمل است یا غیر آن پس موقوف داشته شود تا
 وقت زایل شدن اثبات و هرگاه حاصل وضع شود و اثبات
 زایل گردد و پس اگر فرزند مولود مستحق تمام نصیب بای
 موقوفه شود بهتر و اگر مستحق بعض نصیبهای موقوفه نشود
 آن بعض را به مولود داده باقی را در میان ورثه دیگر قنیهت

باید کرد و هر یکی را هر آنچه از نصیب او موقوف بود بایه
 ها ذمائل توافق از میان مسئله زکورت و مسئله انوثت حمل
 دهان که ممت ذکر دارد دختر و مسافر و پدر و غیره حامله را
 در مذهب و نیت نزد اهل بیت روح مسئله باعتبار ذکورت چهار
 بسبب جمع شدن ثمن و دوسدس از بیست و چهار است و زوج
 را ثمن آن که سه است و هر یکی از مادر و پدر را سدس که
 چهار است و دختر را با حمل ذکر ما بقی که سیزده است از جهت
 عصمت و باعتبار انوثت حمل بسبب جمع شدن ثمن و دوسدس
 و ثمان نیز مسئله از بیست و چهار است لیکن بسبب ولاد از
 بیست و هفت است و مسئله منبری است از ان بیست و هفت هر یکی
 از مادر و پدر را چهار چهار سهام و زوج را سه سهام و دختر
 را با حمل انثی شانزده سهام و هر کدام میان مرد و تصحیح که
 یکی بیست و چهار و آن دیگر بیست و هفت است نظر کردیم و نسبت
 توافق ثبات باقیم و قیاد از ان دواغی ثبات یکی را از ان
 و تصحیح که آن از بیست و چهار است و از بیست و هفت
 نه در قیام هیچکس ضرب کرده و صد و شانزده حاصل شده
 که مسئله از ان تصحیح می پذیرد از ان تصحیح باعتبار ذکورت

حبل زوجة را بهیست و هفت سهام میرسد و هر یکی از ما بهر دو نفر
 و لیبی و شش سی و شش سهام زیرا به زوج را از سه نفر است.
 سه سهام بود چون آن را در وقت تصحیح مسئله انوش که است
 ضرب کردیم میت و هفت شد و هر یکی از ما را و پدر چهار چهار
 سهام بود چون چهار را در وقت مذکور ضرب کردیم شش و شش شد
 و باعتبار انوش حبل زوجة را بهیست و چهار سهام میرسد و هر یکی
 از ما دو و پند و سی و ده و سی و ده زیرا به از سه نفر است و پدر
 سه سهام بود چون آن را در وقت سنه مذکور است که هشت
 است ضرب کردیم میت او چهار شد و هر یکی از ما در پدر چهار چهار
 سهام بود چون چهار را در وقت مذکور ضرب کردیم سی و ده
 سه پس زوجة را ازین دو حاصل که یکی میت و هفت است و
 دیگر میت و چهار بیست و چهار که کتر است دادیم سه سهام
 را که از میان دو حاصل زیاده است از نصیب زوجة تا انکشاف حال
 حمل موقوف داشتیم و هر یکی از ما در پدر را از میان دو حاصل
 نصیب ما که یکی سی و شش است و دیگر سی و ده و سی و ده
 که کتر است دادیم و چهار چهار سهام از نصیب صادر شد
 تا انکشاف حال حمل موقوف داشتیم و حمل را در حق زوجة و پدر

و پدر استی اعتبار کردیم و هختر را از مبلغ مذکور که دو صد و شصت و نه
 است سیزده سهام داده شود و بوجه موقوف درخت و شش
 نصیب چهار پسر است نه دایمی و نه رتبه و زیر آنچه نوزاد و روح که
 نصیب و دختر همین تقدیر متحقق می شود و رتبه بر چهار و دختر هرگاه چهار
 پسران شده اند پس نصیب دختر از باقی مسئله مذکور است به فرض
 قوی اکثر فرض که آن باقی سیزده است از بیست و چهار یک سهم
 و چهار تسع یک سهم باشد زیرا چه هرگاه از آن سیزده دو
 و دو سهام بچهار پسران و یک سهم به دختر دادیم چهار سهام باقی
 ماند باز آن را تحت کردیم بدین صورت که یک سهم تسع کم
 هر یکی از چهار پسران و چهار تسع به دختر دادیم پس مجموع نصیب
 دختر از مسئله مذکور است که بیست و چهار است یک سهم و چهار تسع
 یک سهم شد و آن را از غنی یک سهم و چهار تسع یک سهم
 را ضرب کرده شده در نه که وفق مسئله انوش است پس حاصل
 سیزده سهام شد که حق دختر است از دو صد و شانزده و
 باقی از آن سهام مادر و پدر و دختر که موقوف داشته شد
 یکصد و پانزده است زیرا چه از دو صد و شانزده یکصد و یک
 سهام بپانزده مذکور داده شد پس باقی ماند مگر یکصد و شانزده

و سهام پس بعد از آن که از ذی کف و ده نیکه و محتر و آیه یا و پادشاه
 سلطان و سهامی نصیب موقوف اعنی یکصد و بیست و هشت و نه
 که کسب آن بود زیرا که در حق مادر و پدر و زوجه حمل را انبیاء و عتبات
 کرده نصیب هر یکی از آنها از مسئله انوشته و داده ایم و حق آنها باقی
 مانده و بهر چه بعد حق آنها باقی است و این یکصد و بیست و هشت و نه
 حق دختران است زیرا که نصیب دختران از مسئله انوشته و اعنی بیست و
 و هشت و شانزده بود چون آن را در و فتنه سکه و کورت که بهشت
 است ضرب کردیم یکصد و بیست و هشت و نه شد و دختر موجوده سیرده
 یافته بود آن را با سهامهای موقوفه که یکصد و پانزده است جمع کرده
 مجموع را که یکصد و بیست و هشت و نه است در میان دختران علی السویه
 قسمت باید کرد پس اگر بر آنها است آید بهتر و بهر آنکه در میان
 سهام و رؤس دختران توافق بود و فتنه رؤس را در دو
 صد و شانزده ضرب باید کرد و هر چه حاصل شود از آن تصحیح مسئله
 خواهد شد و اگر در میان سهام و رؤس تباین شود و تمام
 حد در رؤس را در دو صد و شانزده ضرب باید کرد از حاصل آن
 مسئله تصحیح خواهد پذیرفت و اشکریک پسریا زیاده از آن
 خواهد پس و وجه و مادر و پدر و اهرقه را از نصیب آنها موقوف

تمام شده است باید داده اخذ زوجه را نصف سهام که از نصیب
 او در مسئله زکورت. موقوف بود باید و ادنا اکثر نصیب او که بیشتر
 و بحث است تمام شود و هر یکی از مادر و پدر را چهار چهار سهام
 که از نصیب آنها در مسئله زکورت موقوف بود باید و ادنا اکثر
 نصیب آنها که سی و شش سی و شش سهام است تمام شود و بعد از آن
 بانی را که یکصد و چهار است بنا نصیبی که بدختر داده شده بود
 و آن سیزده است جمع باید کرد و مبلغ آن یکصد و هشتاد است
 این مبلغ را بر او و او تقسیم نماید که بدین طریق که برای مرد و دختر
 نصیب زن بود و اگر قسمت راست یاید نسبت میان سهام و روغن
 فرزندان دریافت بطریقیکه مگر گفته شده تصحیح مسئله باید
 قدر و آنکه زن بچه مرده بزیاد پس زوجه و مادر و پدر را نصیب
 بانی موقوف آنها داده دختر را و از بانی آنکه از بانی ۵۱۵ که
 قصص ثمره که یکصد و هشت است با و برسد و آن نود و پنج سهام
 است که از جمع کردن آن با سیزده که سابق بدختر داده شده
 بود یکصد و هشت میشود که نصف تر که است پس بنا نصیب بانی حلق
 و عا زوجه را همت و همت و مادر را نسی و شش و پدر را
 نیز است و شش و دختر را یکصد و هشت سهام میرسد مجموع

این دو مورد و محنت است و باینکه همه هم نام پدر و مادر و غیره و غیره
 و نیز در این باب و در این فرض و غصوبت هر دو است چنانچه است
 مذکور است و است و مجموع سه نام پدر و مادر و غیره فرض و غصوبت
 چهل و پنج شده و باید داشت که اگر و از این نیست چنانچه است
 که فرض آنها بعد از است حمل منقیر نشود و پس در تمام فرض
 آنها باید داد چنانکه است گذار و بعد از و در این صورت
 را پس ترک نماید و او چنانکه گفته از اینست زن حامله و یکت
 و در این صورت زن را غنم ترک نماید و او اگر و ارث چنان باشد
 که در یکی از دو حالت ذکر است و انوثت حمل از ارث ساقط شود
 پس آن و ارث را از ترک هیچ نباید داد و زیرا چه اصل استحقاق او
 مشکوک است و تورث باشد که نمیتواند شد چنانچه گذارد
 میت زن حامله و یک برادر یا هم را پس برادر و هم را از ترک
 هیچ نباید داد زیرا چه جایز است که از حمل بسرید شود پس آنچه
 بیان در سنده حمل سابق مذکور شده طرف در حق و ارثی است
 که فرض او بتوله مولود متغیر شود و الله اعلم

فصل در بیان مقننه و آن در
 شرح کسانی است که غایب شد و در خبر حیات و موتش معلوم

معمولاً بمفقود در حق مال خود زنده است حتی که وارث نباشد از او

کمی بی نامر نمیشد حیات او در لیل اسحاب حال چه اسحاب حال
معتبر است و زبانی داشتن چیز بر آنچه باشد نه در ثابت کردن
چیزی که نبوده است و ازین جهت استحقاق ورثه مفقود و در مال بمفقود
نیشود و نکاح باز نس جایز بود و زرعهای مارج و این مذهب علی رضی الله
عنه ائمت و موقوف داشته میشود مال او تا آن زمان که ثابت
شود بموت او یا بشکسته میدهند که بعد از آن حکم بموت او کرده

شود و در تعیین آن مدت اختلاف علمای ساج است ظاهراً البر و غیر
این است که هر گاه احدی از هم عهدان او که هیچ شهریان
وینده باقی نباشد حکم بموت او باید کرد و حسب بن زیاد روح
از ابی حنیفه روح روایت کرده است که آن مدت یکصد و بیست
سال است از او و ز تولد مفقود و این مبنی است بر آنچه در عوام
مشهور است که هیچ کس زیاده بر سن مدت نمی زید لیکن ابن از
اکا زید مشهوره است و قابل اعتماد نیست و بقول مکه در
صد و ده سال است و بقول ابی یوسف ساج صد و پنج سال و ایر
و روایت در کتب معتبره یافته نشده و مرویست از ابی یوسف در
که هر گاه بگذرد از وقت ولادت او صد سال حکم بموت او کرد

شود و بر آیه ظاهر است که درین زمانه احدی زیاده بر صد سال
 نمی زیاده و حد بن مسلمه روح بهمن روایت فتوی میداد و آن بنیاد خود بر
 ظاهر سند که این خطا است چه او خود و هفت سال زیست
 و بعضی معتمدین گفته اند که نود سال است زیرا چه زیاده بر آن درین
 زمانه بغایت ندرت است پس احکام شرعیه که بر آن بر اغلب
 است مبني بر این نیست و این شد و ابام ترماشی روح بهمن قول فتوی
 داده است و بعضی معتمدین گفته اند که مال مفقود تا اجتهاد
 و احکام موقوف باید داشت اعنی تا وقتی که قاضی بعد گذشتن منق
 حکم و محاکمه مثل آن مفقود زیاده بر آن ندیده اند منی ماند حکم موت او
 و تقسیم مالش میان وراثه کرده و پیش از بدست نیافتن روح بهمن است لیکن
 لاین تر مطلق نفقه آن است که آن مدت بهمن چیزی تقدیر کرده نسود
 چنانچه در ظاهر الروایه است زیرا چه در نصب مقادیر محال قیاس
 نیست و بی نص در این باب یافتن نشده پس باید که بر اقرار آن و امثال
 مفقود و اکر کرده شود چنانچه در قیمت اشیای تحت کرده شده و در
 مهر مثل زمان معمول است و مفقود موقوف الحکم است و در حق
 غیر خود حتما که موقوف داشته میشود نصیب او از مال او
 او چنانکه در حوال موقوف و اشیاء میشود پست است

حاجب و ارثان موجود بود و ارثان موجود هیچ نباید و او بلکه کل مال
 موقوفه که موقوف داشته شود و اگر حاجب نشود و ارثان موجود را
 کمتر بنصب آنها از دو تقدیر حیات و وفات مقتود باید و او پس
 هرگاه مدت بگذرد و حکم بموت او کرده شد مال او باین وارثان
 باید و او که آنها وقت حکم بموت او موجود بودند و سبب پیش از حکم
 بموتش مرده باشد هیچ نیابد زیرا چه بقای وارث بعد موت
 مورث شرط توریث است و آنچه از مال مورث مقتود مذکور
 برای مقتود موقوف باشد و باید که آن را بپسوارش مورث
 مذکور که از نصب او موقوف داشته شده بود چنانکه در جمیع مکاتیب
 بجز زنده بپسوار مستحق نصب خود میشود و اگر مرده بپسوار نصب
 نمایی موقوفه خود میگیرند و تضایع هر تضایع مساوی مقتود این
 است که تسبیح را یا اعتبار حالت حیات مقتود و هم یا اعتبار
 حالت ممات او تضایع کرده شود و باقی عملیه همان است
 که در عهد مذکور شده و آن این است که در هر دو تضایع
 حیات و وفات مقتود نظر کرده شود پس اگر در میان آن هر دو توافق
 یکی را در تمام دیگر و اگر تباین بود تمام یکی را در تمام دیگر
 که هرگاه سهم حاصل ضرب در هر دو وجه بود و تقدیر مضاعف است

خوانند و در این نصیب و ارث را نیز انچه از سهم حیات است
 به صاحب سهم کمالت یاد و نام آن نظر برود و تقدیر توابع و تباین
 هر چه باشد کرد و ازین دو حاصل آنچه کمتر بود بآن وارث باید داد
 و بانی را از نصیب آن وارث تا انکشاف حال مفقود موقوفه باید و ملحق
 مثلاً زنی فوت کرد و وارث گذاشت شوهر و دو خواهر عییه و
 برادر عییه مفقود و ایلین سهم با عییه ملحق و بهر جمع
 نصف آن نصف که حق شوهر است و ثلث آن که حق دو خواهر عییه است
 از شش است اما ثلث عول میشود و با عییه حیات مفقود شوهر
 را نصف عول میرسد و سهم از دو و نصف آن یک
 است شوهر و آن نصف دیگر که نیز یک است حق دو خواهر و برادر
 بود و یک بر دو خواهر و یک برادر که اینها منزله چهار خواهر
 باشند است فی آید پس چهار را در دو ضرب کردیم هشت شد
 چهار از آن شد هر را و دو از آن هر دو خواهر را میرسد و دو
 سهام حق برادر مفقود بود و در صورت موت مفقود برای دو دختر
 هتر است و وجه آن بر ظاهر است و حیات مفقود برای ست
 هتر است زیرا چه شوهر را در صورت حیات مفقود نصف یک شود
 میرسد پس حیات مفقود در حق هر دو خواهر اعتبار

خواهر را از یاد برتر جمع ترک نباید و او در حق زوج فوت مقتول چهار
پایه کرد و او را از اجرت سه ربع نباید و او و باقی را موقوف باید داشت
و این مسئله از پنجاه و شش صحیح می پذیرد زیرا چه مسئله
حیات از هشت است و مسئله حیات از هشت و در میان آن مرد و
پس مسئله تبیین است پس یکی را در دیگر ضرب کردیم پنجاه و شش
حاصل شد و زوج را از مسئله حیات چهار بود چون آن را در مسئله
حیات که هشت است ضرب کردیم بیست و هشت حاصل شد و او را
از مسئله حیات سه بود چون آن را در مسئله حیات ضرب کردیم
بیست و چهار شد پس شوهر را بیست و چهار باید و این نیز
آن کمترین مرد و حاصل است و آن نصف مسئله حیات است پس از
نقیب او چهار سهام موقوف و ایشه شد و هر دو خواهر را
از مسئله حیات دو سهام بود چون آن را از مسئله حیات که هشت
است ضرب کردیم چهارده شد و آنها را از مسئله حیات چهار
بود چون آن را در هشت که مسئله حیات است ضرب کردیم سی
و دو شد پس آن مرد و خواهر را چهارده سهام که کمترین
حاصل و ربع پنجاه و شش است باید داد که برای هر یک
که هر کس سهام بود و از نقیب آنها بده سهام موقوف و او

و این حکم نزد کلبی خنیفه رح است و نزد ابی یوسف و محمد رح
قیام مال او بر از کسب حالت اسلام و چه از کسب حالت ارتداد او
برای وارثان مسلم او است و نزد شافعی رح هر دو کسب او را
در بیت المال بساید نهاد و مرتد هر مالیکه بعد از احق شدن
بدار الحرب کسب کرده باشد این فی غنیمت است یا تغلق علیها
رح و جمیع مال مکسویه زن مرتده را عتی مکسویه حالت اسلام
و مکسویه حالت ارتداد پیش از حقوق بدار الحرب حق وارثان
مسلم او است بلا اختلاف در میان علیهای ما رح مگر شریعتی
بر از مال مرتده میراث نبود زیرا چه مرتده بسبب ارتداد حلال
بطلاق باین میشود و بر مسلم خود و مرتده انرا حادی وارث
نمیشود نه از مسلم و نه از مرتده دیگر که مانند ویست و همچنین
مرتده نیز زیرا چه ارتداد جنایت است پس مستحق صله شرعیه که
ارث است نخواهد بود بلکه بجهت عقوبت از میراث محروم خواهد شد
مانند قاتل بغیر حق و اختلاف روایات است درین که وقت قسمت مال
و تشدد پادشاه معتبر است حسن رح از ابی خنیفه رح روایت کرده
که حاصل تبار و ارثی زامت که وقت ارتداد مرتد وارث او نبود و
که هرگاه که زن زنده ماند و کسی که بعد از ان پیدا شد و وارث نشود

حجتی که اگر بعضی فراموشان مرتد بعد از تداو او مسلمان شود بنا بر مذهب
 مدینه که بعد از تداو قرار یافته بود متولد شود و ارث مالی مرتد قسود
 و ابو یوسف روح از این پیغمبر روح روایت کرده است که وجود و ارث
 وقت ارتداد معتبر است و باطل نمی شود آن ! مستحق قتل بموت این
 و ارث پیش از موت مرتد بلکه میراث آن و ارث بر اینی و مرتد این
 و ارث بود و هر دو از این پیغمبر روح روایت کرده است و همان اصح است
 که آن و ارث معتبر است که وقت قتل یا موت مرتد و ارث بود
 و در این بر است که عین ارتداد بر مرتد موجه میباشد یا بعد از آن حادث
 شود ^{و الله اعلم}

قصه در بیان

اسیر حکم اسیران است که مصادا می کند او دین اسلام را ترک
 نکنند در میوات می مانند سایر مسلمین است که و ارث از دیگران
 میشود و دیگران از وی و ارث میشوند زیرا چه او از اهل دار
 اسلام است هر جا که باشد پس اگر دین خود را ترک کند مانند
 مرتد باشد و فرق نیست میان اینکه در دار اسلام مرتد شود و
 بعد از آن بدار الحرب پیوندد میان آنکه در دار الحرب مرتد شود
 و در اینجا اختلاف گزیند پس اشکوار تداو و حیات و میات اسیر

معلوم نشود حکم او مانده منقوه است پس نا اقل مال
 او باشد و در میان وراثت تقسیم نشود و زوجه او از دیگر مری خارج
 شمارد کرد و اگر وراثت او دعوی گشته که او زوجه و الحرب مرتد
 شد این دعوی بدون گواهی دو مسلم عدل مقبول نشود و اگر
 دو مسلم گواهی زنمه قاضی را میرسد که حکم بفسخ نکاح زن او
 گشته و مال او را میان وراثت تقسیم نماید زیرا چه او در صورت
 حکم میت باشد و اگر بقدر حکم قاضی اسیر نگردد و باز آید و از ارتداد
 منکر شود قاضی نقض حکم خود کند و زوجه و مال او را بوی باز نهد و اگر
 چیزی که در دست وراثت از مال او قایم باشد بوی دهد و اگر قاضی
 گواهی دو گواه عدل بشود و بران هنوز حکم نگرفته باشد که اسیر
 نگردد و زنده باز آید و از ارتداد انکار کند پس مال او بحال
 خود باشد برابر است که مرتد شده باشد یا نشده باشد
 والله اعلم

فصل در بیان

در قتلی و هدمی و قتل اگر چه ساعتی که میان آنها
 فترت بود بیکبار میهرند و دریافت نشود که کدام یکی اول
 مرتد شد یا بیک شش بودند و غرق شدند یا در آتش یکبارگی

آنها و نمایی بر آنها و بویایا میقتضی نماند یکدیگر کی پیشتر یا در وقت کشت
 شمشیر تقدیم و تاخر موت یکدیگر معلوم نشود آن جماعت زلاله موت
 و سان واحد شکر داده اند و ترکه هر یکی از آنها بور شده
 نموده او بدهد و آنها با یکدیگر و ارث یکدیگر نشوند و همین
 حکم ملکه اراست نزد علیای مارج و زردماک و مشایقی رح نیز
 و این نزد فتنه از ابی بکر و عمرو زید بن ثابت رضی الله عنهم و دو
 یک روایت از علی و ابن مسعود رضی الله عنه است که بعضی از آن
 اموات از بعضی دیگر و ارث میشود مشکوک و چیز دیگر و ارث
 آن شده است یکی از دیگر و اگر در آن هم ارث
 یکدیگر باری شود و لازم آید که میر و ارث مال خود شود
 و در اطلاق آن شک نیست و مذمب ابن ابی لیلی همین است پس
 اگر دو برادر خورد و کلان یکبارگی غرق شوند و برای هر یکی و ارث
 باشد مادر و یک دختر و یک مولی و ترکه میر و احد نو در هم باشد
 نزد علیای مارج ترکه میر و احد از آنها بدین صورت قسمت کرده اند
 مادر هر یکی سدس ترکه او که بازده است و بدختر نصف که چهل
 و پنج است و بمولی بانی که سسی است باید داد و در یکی از دو
 روایت از علی و ابن مسعود رضی الله عنهم است که برادر کلان کرده

شود و ترک که او بدینصورت منقسم نشود و مادر سدس کنه از دقت
 است و بدختر نصف که چهل و پنج است و بپسر که کوچک بماند که
 سنی است باید و ادب بعد از آن حکم کرده شود و بدختر که
 و تقسیم ترک او مثل مذکور بالا کرده شود پس از ترک که هر دو برادر
 سنی بماند که آن را یکی از دیگری میراث یافته پس از آن
 بماند مادر سدس که پنج بود و دختر هر یکی را نصف که بماند و بود و بماند
 برادر باید و او زیر آنچه آنها در چیزیکه از یکدیگر میراث یافته اند
 وارث یکدیگر نشوند پس در صورت مذکور مادر هر یکی را بیست
 رسد و دختر ارث است و مولی را رده و اسیر اعلم .

تکمیل شد ترجمه کتاب فرائض شرعیه

ایده شریفیه



معلوم نماید ارباب بهاء را که صاحب هدایه علیه الرحمه کتاب الفرائض
 در اکثر دیگر مصنفات فقه بطور التزام مذکور است در کتاب خود داخل
 نکرده و بسبب آن عاجز آید این معلوم نمیشود که وقت تصنیف هدایه
 و هدایه کتب جداگانه در علم فرائض مشتمل بر تفصیل مسائل و طریق
 عمل بدون شده از منجهت حاجت ادخال آن در کتب فقه غایب
 لیکن از آنجا که این باب داخل فقه است و خلو کتاب از آن موجب
 نقص لهذا جناب معالی القاب صاحبان عالیشان کونسل حکم محکم
 فرمودند که نسخه سراجیه در علم فرائض مع اکثر از عبارت شریفیه
 شرح آن که پیشتر توضیح مطلب و انبسته آن است ترجمه شده
 بقالب طبع در آمده باخر جلد چهارم ترجمه هدایه ملحق گردیده قلیل
 البقیاع محمد راشد که احوال خود را در صدر کتاب شرح و بسط
 نوشته است با مثنی کلمه جناب مدوخی پرداخت امید که در نظر
 فضلا پسندیده آید

فہرست نامہ ترجمہ سر اجیت

صفحہ	سطر	خط	تاریخ
۷	۱۹	پ	پ
۱۳	۱۳	ش	شہ
۱۹	۱۷	دختر	دختر
۲۶	۱۲	د	د
۵۵	۱۶	ب	ب
۵۹	۱۱	پر	بک
۷۲	۷	میشو	فیشو
۹۳	۱۷	مفد	مفید
۱۱۶	۳	حاصل	فراغت حاصل
۱۳۶	۱۲	ازن	ازان
۱۳۷	۱۷	جگتسر	جگتسر
۱۵۷	۱۷	زید ثابت	زید بن ثابت
۱۷۰	۱۷	ف	فر
۱۹۷	۱	رنہ	کرنہ
۲۰۶	۳	ل	لین

صحيح	قط	س. طر	صحيح
اين	اي	<	۲۱۰
حام	مار	<	۲۱۱
اين	اي	<	۲۲۷
سي	س	<	۲۳۳

۱۰۰

فهرست

- فصل ————— مل مانع ارث (۱۲)
- باب ————— شناختن فرضها و مستحقان آن (۱۶)
- فصل ————— احوال زنان (۲۲)
- باب ————— العصباء (۵۳)
- باب ————— العجب (۶۸)
- باب ————— مخارج فروض (۷۳)
- باب ————— العول (۸۲)
- فصل ————— در شناختن نسبت عدل بسوی عدلی دیگر (۹۰)
- باب ————— تصحیح : (۹۸)
- فصل ————— اگر خواهی که نصیب هر فریق را از تصحیح مسئله شناسی (۱۱۱)
- فصل ————— در قسمت ترکات میان ورثه و غرما (۱۱۵)
- فصل ————— در تخارج (۱۲۳)

۳۳۸۲
۲۰ رت ۱۰۱

- باب _____ الی
- (۱۲۴) باب _____ مقاسمة المجد
- (۱۲۳) باب _____ مناسخه
- (۱۵۸) باب _____ ذوی الارحام
- (۱۴۹) فص _____ ل در صنف اول
- (۱۷۳) فص _____ ل
- (۱۸۵) فص _____ ل در صنف دوم
- (۱۸۸) فص _____ ل در صنف سوم
- (۱۹۲) فص _____ ل در صنف چهارم
- (۲۰۰) فص _____ ل در صنف چهارم (۲۰۲)
- (۲۱۳) فص _____ ل در صنف چهارم
- (۲۲۳) فص _____ ل در بیان حبل
- (۲۳۵) فص _____ ل در بیان مغمود
- (۲۴۱) فص _____ ل در بیان مرتد
- (۲۴۳) فص _____ ل در بیان اسیر
- فصل _____ ل در بیان غرق و حرق
- (۲۴۴) وهدمی وفتلی

